

مربی نمونه

«تفسیر سوره لقمان»

مؤلف: آیت الله جعفر سبحانی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

مقدمه چاپ پنجم

تربیت چیست؟

تربیت در لغت به معنای رشد و افزایش است و مربی فردی است که اسباب رشد و افزایش مورد تربیت را فراهم می‌سازد، و کاری صورت می‌دهد که پدیده، کمالات بالقوه خود را به حالت فعلیت در آورد؛ به تعبیر دیگر: هر کمالی که در پدیده است مربوط به خود اوست نه مربی و اگر به مربی نسبت داده می‌شود به خاطر این است که او شرایط رشد را فراهم ساخته تا پدیده، چهره واقعی خود را نشان دهد، و ما این حقیقت را با مثالی روشن می‌سازیم.

باغبان پدید آورنده کمال در درخت نیست بلکه هموار کننده شرایطی است که خود درخت، کمالات خود را نشان دهد؛ زیرا شاخ و برگ و میوه‌های رنگارنگ در دل نهان، به صورت بالقوه نهفته است، اما در هر شرایطی امکان عرضه کمال نیست، بلکه تا زمین هموار نباشد و ریشه‌ها فعالیت نکنند و درخت از انرژی خورشید بهره‌نگیرد و آب به ریشه نرسد امکان اظهار کمال برای آن نیست.

با این مثال می‌توان موقعیت پیامبران و مصلحان و مربیان را ارزیابی نمود. امیرمومنان علیه السلام در یکی از سخنان خود به این واقعیت چنین اشاره می‌کند: خدا پیامبران را فرستاد تا میثاقی را که با انسان از طریق فطرت بسته است بازخواهی کنند، و آنان را به نعمت‌های فراموش شده متذکر سازند، و از طریق تبلیغ، بر آنان احتجاج کنند، و اندیشه‌های نهفته در خلقت را شکوفا سازند. ⁽¹⁾ یکی از مربیان نمونه که قرآن سخنان حکیمانه او را به عنوان اصول تربیتی مطرح می‌کند، لقمان حکیم است. سخنان او در سوره ای که به نام خود اوست وارد شده و پیوسته مورد نظر عالمان و دانشمندان بوده است.

این کتاب شرحی است گویا از سخنان و اندرزهای حکیمانۀ او به ضمیمه تفسیر سایر آیات این سوره. در گذشته این کتاب به زیور طبع آراسته شده بود و هم اکنون با ویراستاری خاصی تقدیم علاقه مندان مسایل تربیتی می شود.

پیش گفتار

مهندسی انسانها

1. تربیت چیست؟

2. کارباغبان ما را با حقیقت تربیت آشنا می سازد.

3. تربیت کودک بیش از هر چیز به شناخت او نیازمند است.

4. خطرناکترین تکاملها، تکاملهای یک بعدی است.

5. تربیت منهای معنویت، عقیم و بی ثمر است.

6. ناتوانی یک دولت بزرگ از اجرای یک اصل اصلاحی.

7. نمونه زنده ای از تربیتهای دینی.

هر کودک و نوزادی با استعداد و شایستگی خاصی دیده به جهان می گشاید و دست آفرینش او را در مسیر تکامل و خوشبختی قرار دهد. سعادت و نیک فرجامی از آن کودکی است که پس از شناخت قابلیت و شایستگی ویژه او، به پرورش استعداد وی همت گمارده شود.

حقیقت تربیت، جز شناخت ویژگی های کودک و فعلیت بخشیدن به استعداد و شایستگی های پنهانی او، چیز دیگری نیست؛ به عبارت روشن تر، واقعیت تربیت پس از شناخت شایستگی ها، فراهم ساختن زمینه برای تکامل و پیشرفت همه جانبه موجودی است که قابلیت رشد و نمو را دارد، تا هر نوع کمالی که به طور قوه نامریی در آن هست، به مرحله بروز برسد.

آگاهی از عمل و کار باغبان، ما را به حقیقت تربیت کاملاً آشنا می سازد.

کار یک باغبان چسیت؟ او هرگز در نهان و درخت، ایجاد قابلیت و شایستگی نمی کند و نهال خشکیده ای که فاقد استعداد و لیاقت باشد، از حوزه کار باغبان خارج است، بلکه کار باغبان، جز فراهم ساختن زمینه های گوناگون

برای رشد و نمو درخت، چیز دیگری نیست؛ کار باغبان را می توان در امور زیر خلاصه نمود:

1. آگاهی کامل از خصوصیات نهال یا بذری که در دل زمین افشانده شده است. بدون آگاهی صحیح از خصوصیات موجود در حال رشد، فعالیتهای او بی ثمر خواهد بود، زیرا هر نهالی در شرایط ویژه ای رشد و نمو می کند و شایستگی های خود را نشان می دهد؛ چه بسا شرایطی برای نهالی و بذری مفید و برای نوع دیگر مضر و زیان بخش است.

2. فراهم آوردن زمینه های رشد و نمو، تا نهال و بذر، لیاقت و شایستگی خود را نشان دهد و این کار غالباً با برداشتن موانع رشد، صورت می پذیرد و لذا باغبان به شخم زدن زمین و نرم کردن محل ریشه های نهال و برچیدن سنگ و کلوخ می پردازد، باغچه را برای رشد و فعالیت بذر و نهال آماده می سازد و گاهی برای رسیدن به این هدف، شاخه های کج و معوج را می زند، تا درخت رشد و نمو کند.

3. رسانیدن کمکهای لازم برای رشد و نمو: پرورش یک واحد نبات، علاوه بر قدرت و نیروی داخلی، به کمک های خارجی نیز نیاز دارد، تا واحد نبات در پرتو استعداد از اشعه حیات بخش خورشید و مواد قندی زمین و آبهای شیرین و دیگر مواد لازم، بهره مند شود و به کمال مطلوب خود برسد و استعداد و لیاقت خود را از طریق برگ و گل و میوه نشان دهد. در این مورد چه بسا باغبان ناچار می شود تغییراتی در واحد نباتی پدید آورد و جهت او را بازدن پیوندهای مناسب تغییر دهد.

4. مراقبتهای بی گیر از واحد نباتی، مادامی که در حال رشد و توسعه است. هیچ واحد نباتی که برای رشد آن، جهت خاصی در نظر گرفته شده ایت از این

شرط بی نیاز نیست، چه بسا غفلت مربی سبب می شود موجود نباتی از مسیر و جهت خاص خود بیرون رود و به کمال مطلوب برسد.

از تصویر کوچکی است که از وضع کارهای یک مربی ساده در مورد واحدی نباتی که هرگز از نظر لطافت و ظرافت و لزوم به کار بستن شیوه های مختلف تربیت، به پایه هزارم واحد انسانی نمی رسد.

هرگاه تربیت و پرورش یک نهال، از یک چنین برنامه گسترده و اهمیت و موقعیت شایان توجهی برخوردار است، باید مربیان واحدهای انسانی از عظمت مسوولیتی که درباره آنان دارند آگاه شوند و به اصطلاح از این مجمل، حدیث مفصلی بخوانند.

عین همان تصویر را که درباره پرورش یک واحد نباتی یادآور شدیم، باید در مقیاس بسیار وسیعتری درباره پرورش انسان که به صورت نهایی گام در اجتماع می نهد، پیاده کنیم.

آگاهی از خصوصیات جسمی و روحی کودک

نخستین مرحله پرورش، آگاهی از خصوصیات جسمی و روحی و شرایط مفید و زمینه های مضر کودک است، ولی متأسفانه نوع مربیان، مخصوصاً پدران و مادران، فاقد این شرط اساسی تربیت هستند و با این که به هیچ وجه کودک را نمی شناسد از او انتظارات عجیبی دارند.

شگفت انگیز است که امروز به مهندسی انسانی (انسانی که آفریننده و رهبر ماشین است) کمتر از ماشین (ماشینی که مصنوع فکر انسان است) توجه می شود. برای شناختن کار یک ماشین ساده، یا یک ماشین تحریر و یا رانندگی اتومبیل، باید چندین ماه، وقت صرف درسهای نظری و تمرینهای عملی نمود، لکن انسانها هنگامی که به عنوان مادر یا پدر می خواهند کودکی را پروراند،

هیچ گونه آموزشی نمی یابند؛ نوع پدر و مادرها تقصیر را متوجه کودکان می کنند و کمتر از خود می پرسند که شاید تربیت آنان بوده است.

امروز اطلاع بر مقدسات مهندسی انسانی، بر هر کسی که با انسانی در همکاری و یا رهبری او - چه در خانه و چه در مدرسه - سروکار دارد، اجتناب ناپذیر است.

انسان‌دارای قوانین و یا مکانیسم و فعل و انفعالات اختصاصی هستند؛ اگر بخواهیم با آنها کار کنیم، باید مکانیسم و قوانین حاکم بر رفتار آنها را بشناسیم. انسانها مانند صندوق رمزند؛ گشودن کتاب روح و قلب آنان و همکاری با آنها پیش از هر چیز آگاهی و ظرافت می خواهد، نه زور. قوانین رفتار انسانی را باید مانند قوانین فیزیک و شیمی و فیزیولوژی کشف کرد و نه وضع. وضع پاره ای از مقررات برای رهبری انسانی اگر با قوانین اصل فطرت و خواسته های آفرینش منطبق نباشد، در خور استقبال و هضم نیست، و گرنه با هیچ قدرت و زوری نمی توان قوانین را بر خلاف سنت معمول، برانسان تحمیل کرد.⁽²⁾

هرگاه عمل نخست درباره پرورش انسان انجام گرفت؛ یعنی مربی خصوصیات کودک و مکانیسم آفرینش او را درک کرد و معلوم شد که درباره جهات فردی کودک، مانند رشد تن، پرورش مغز، نمو شخصیت و پیدایش اعتماد به نفس، چه شیوه و برنامه ای ضرورت دارد و درباره پرورش جهات اجتماعی او چه کارهایی باید انجام داد تا عضو موثر و مفید برای جامعه شود، در این موقع، نوبت سه گام دیگر - که در تربیت واحد نباتی یاد آور شدیم - فرا می رسد.

این بیان، ما را به حقیقت تربیت و حد و مرز آن آگاه می سازد و روشن می کند پرورش یک واحد نهال و یا یک واحد انسان، عملی است آگاهانه که از

جانب فردی قدرتمند و نافذ و مسلط، روی فردی دیگر انجام می گیرد؛ در حالی که عمل دارای ایده و هدف است و هدف، فعلیت بخشیدن به تمام لیاقتها و شایستگی هاست و این نتیجه بدون مراقبت پی گیر، جامه عمل نمی پوشد.⁽³⁾

تکامل یک بعدی

تکامل صحیح، آن است که در تمام شوون فرد مورد تربیت صورت گیرد؛ زیرا تکامل در یک جهت و عقب ماندگی در جهات دیگر، مایه نابودی فرد است؛ مثلا هرگاه در تکامل جسمی و مادی کودک، تنها قلب او رشد کند، ولی اعضای دیگر او اصلا رشد نکنند و یا رشد آنها متناسب با رشد قلب کودک نباشد، چنین تکامل یک بعدی، مایه مرگ می شود.

عین همین مطلب در مجموع شوون انسان نیز حکم فرماست. هرگاه فشار رشد و نمو، روی جنبه های مادی و غیرایز نفسانی قرار گیرد و جهات دیگر زندگی او مورد غفلت واقع شود، نام این تکامل، تکامل یک بعدی و تکامل غیر صحیح خواهد بود و تنها آن تکامل، صحیح و ضامن بقاست که در تمام جوانب و جهات موجود در حال رشد صورت پذیرد و همه جهات با نظام خاصی رو به جلو گام نهند.

نقطه ضعف مکتب اخلاقی غرب این است که تنها به یک بعد از ابعاد روح انسان تکیه می کند و ابعاد دیگر روح انسان را نادیده می گیرد؛ مثلا هر نوع مکتب تربیتی که بر اساس روان شناسی فروید استوار شود، شخصیت انسان را از طریق غرایز، تجزیه و تحلیل کرده و از میان غرایز، بر شهوت و تمایلات جنسی تکیه می کند و در نتیجه، شخصیت و منش واقعی انسان در شهوت و امور جنسی خلاصه می شود و دیگر ابعاد روح انسان - که روان شناسی روز بر آنها دست یافته - مورد غفلت قرار می گیرد.

این گروه از علمای روان شناسی و متخصصان امور تربیتی، انسان را از دیده شهوت و عینک تمایلات جنسی بررسی می کنند و بر اثر محدودیت شیوه بحث، از دیگر کرانه های وجود او غافل و بی خبرند و ضرر این گروه از کارشناسان امور تربیتی، بسیار و هولناک است.

برخی دیگر از کارشناسان امور تربیتی - که تمایلات ماتریالیستی و مادیگری دارند و زیربنای افکار آنان را اصالت ماده و انکار ماورای آن تشکیل می دهد - در روش بحث خود غالباً به پرورش تن اهمیت می دهند، نه روح و روان به جای تعدیل غرایز و رهبری آن، به ارضا و اشباع هر چه بیشتر آن می پردازند اصلاح آن؛ با سوادانی می پروردانند که زمین و فضا و دریا را جولانگاه خود قرار می دهند و با روشن کردن جرقه ای، جهان را به آتش می کشند، نه انسانهای کاملی که به فضایل انسانی آراسته شوند و نوع پروری و تفاهم را پیشه خود سازند.

در این نظامهای اخلاقی - خواه از کشورهایی بر خیزد که رسماً به مادیگری و ماده پرستی و انکار ماورای طبیعت معروف هستند و یا از کشورهایی که هنوز حفظ صلیب و خدایان سه گانه، مایه افتخار و مباهات آنهاست - خلا روحی انسان تنها با دانش، حرص تسلط بر منابع طبیعی و انرژی های جهان، گسترش و توسعه قدرت و اشباع غرایز پر می شود و دیگر در فضای روح انسان، جایگاهی برای ملکات انسانی و فضایل اخلاقی - که شرق و شرقی به آن می نازد - باقی نمی ماند.

مسابقه دولتهای بزرگ جهان - که برای علوم تربیتی و انسانی، ده ها دانشکده و صدها متفکر و استاد دارند - در ساختن سلاحهای مخرب و ویرانگر، در گسترش پایگاه های نظامی، در استخدام مغزهای علمی برای

تحصیل نیروی رزمی بیشتر، گواه زنده بر گفتار ماست؛ زیرا با وجود گسترش علوم انسانی و تربیتی و با وجود پیدایش رشته‌ها و شاخه‌های فراوان برای علوم انسانی، غالباً کوششهای دانشمندان این علوم در رهبری اجتماع به سوی یک سعادت واقعی، عقیم و بی نتیجه مانده است و علت بزرگ عقیم ماندن تلاشها این است که نظام تربیتی براساس مادگرایی و ماده پرستی و انقطاع از خدا و ماورای طبیعت است؛ روشهایی است بر اساس فیزیک و غفلت از متافیزیک و چون تربیت در چنین نظامهایی، یک بعدی است، نمی تواند به نتیجه مطلوب برسد.

بنابراین، برای رسیدن به هدف عالی، چاره ای جز این نیست که دگرگونی عظیم در سیستمهای تربیتی و نظامهای پرورشی پدید آید و متدهای تربیتی براساس متافیزیک و اعتقاد به خدای بزرگ استوار شود؛ خدایی که بشر را با مسوولیتهای بزرگ آفریده است و در سرای دیگر - که آغاز زندگی نو است - به تمام این مسوولیتها دقیقاً رسیدگی خواهد شد و هر فردی متناسب کردار و رفتار خود، کیفر و پاداش خواهد داشت. زمانی که اعتقاد به خدا و مذهب و توجه به سرای دیگر، اساس نظامهای تربیتی انسانها را تشکیل ندهد، کلیه کوششهای بین المللی و منطقه ای برای اصلاح جوامع، عقیم و بی ثمر خواهد ماند.

گواه زنده

اکنون در این جا تلاش یک ملت بزرگ صنعتی را که سنتهای اصیل دینی را به دست فراموشی سپرده اند و دین و مذهب، جز لعابی شیرین، روی ما دیگری تلخ آنان نیست، برای اجرای یک برنامه اصلاحی، یادآور می شویم تا روشن شود که چرا آن تلاش بزرگ و همه جانبه، عقیم و بی نتیجه ماند و چرا با آن

همه تبلیغات از طریق کلیه وسایل ارتباط جمعی نتوانستند به اصلاح گوشه ای از اجتماع خود موفق گردند و جامعه خود را از یک کردار زشت و نوشیدن یک مایع مسموم و ویرانگر باز دارند. این پرسش، یک پاسخ بیش ندارد و آن این است که آنان در تلاش و کوشش خود، روی اصول مادیگری تکیه کرده و از نیروی مذهب و اعتقاد به مسوولیت‌های درونی، کمک نگرفتند.

توضیح این است که دولت آمریکا پیش از جنگ جهانی دوم تصمیم گرفت با نوشابه های الکلی به شدت مبارزه کند و ملت آمریکا را از چنگال این سم کشنده برهاند.

دولت آمریکا برای مبارزه با مشروب خواری به کلیه وسایل از قبیل مجلات و جراید و سخنرانیها و فیلمها متوسل شد و برای تبلیغ بر ضد استعمال مشروبات الکلی، بیش از شصت میلیون دلار صرف کرد و بالغ بر ده میلیون صفحه کتاب و مجله و نشریه برای این منظور منتشر ساخت و در ظرف چهارده سال مبارزه، مبلغی در حدود 250 میلیون لیره برای اجرای قانون تحریم نوشابه های الکلی صرف کرد و سیصد نفر را در این جریان اعدام کرد و 532335 نفر را به زندان افکند و در حدود شانزده میلیون لیره بابت جریمه قاچاق مشروبات الکلی گرفت و معادل 404 میلیون لیره املاک مصادره کرد، ولی کلیه این مبارزات جز عشق و شیفتگی به صرف الکل سودی به بار نیاورد، تا سرانجام در سال 1933 م. ناگزیر آن قانون را نقض کرد و مشروبات الکلی را به کلی آزاد ساخت.⁽⁴⁾

چرا دولت بزرگی مانند آمریکا از اجرای یک قانون عاجز و ناتوان ماند و هر نوع کوشش و شدت عمل با بن بست کامل روبه رو گردید؟ این کار، یک علت بیش ندارد و آن این است که زیربنای مسائل تربیتی را در انسانهای بزرگ، اعتقادات

مذهبی و علائق معنوی تشکیل می دهد، و چون چنین زیر بنایی در غرب، بسیار ضعیف و ناتوان است، از این جهت کوشش نیرومندترین دولتهای جهان عقیم ماند.

در برابر این تلاش بی ثمر، به گزارش گزارشگر تهران درباره روز بیست و یکم ماه رمضان گوش فرا دهید:

تهران دیروز آرام و بی حادثه بود، پزشک قانونی بی کار مانده بود و در کلانتریها از پرونده و متهم خبری نبود. دیروز آرامترین روز سال بود و تقریباً هیچ حادثه ای رخ نداد و اداره پزشک قانونی تهران، دیروز حتی یک جسد برای معاینه نداشت. پزشک کشیک گفت: تمام روز حتی یک جسد به اداره پزشکی قانونی نیاوردند، در 24 ساعت گذشته هیچ حادثه ای که منجر به مرگ کسی بشود، در شهر تهران اتفاق نیفتاد و به قول معروف: آب از آب تکان نخورد. در کلانتریها و پاسگاههای ژاندارمری نیز این وضع حکمفرما بود. ماموران کلانتریها می گفتند: اکثر مردها دیروز در خانه هایشان بودند و اگر اختلافی بین آنها و همسرانشان اتفاق می افتاد، به احترام شهادت مولای متقیان، علی بن ابی طالب علیه السلام از ادامه آن صرف نظر می کردند و به همین دلیل، پرونده ای درباره اختلافات زناشویی تشکیل نشد.

این نوع آرامش و انضباط، مخصوص روز بیست و یکم ماه رمضان نیست، در تمام ایام سوگواری، مخصوصاً در تمام ماه رمضان به نسبت خاصی حکمفرماست و ما را به قدرت و اهمیت مذهب در حفظ نظام و اجرای قانون، رهبری نموده و می رساند که شرق و شرقی چه گنجینه پنهانی در اختیار دارند و گروهی که بدون آگاهی از اهمیت مذهب، در تضعیف قدرت مذهب می

کوشند، چه لطمه های بزرگ و غیر قابل جبرانی بر این گنجینه خود وارد می سازند.

کتابی که هم اکنون به خوانندگان گرامی تقدیم می گردد، حاوی یک رشته اصول اخلاقی و اجتماعی است که پدری دلسوز و مربی نمونه، فرزند خود را با آنها آشنا کرده است و نام این مربی نمونه لقمان حکیم است که با بینش کاملاً صحیح و واقع بینانه، چنین اصولی را در اختیار ما نهاده است و از نظر اهمیت به پایه ای رسیده است که خداوند بزرگ آنها را در کتاب آسمانی ما نقل کرده است.

تشریح سخنان این حکم الهی که در سوره لقمان وارد شده است، ما را بر آن داشت که مجموع سوره را تفسیر نموده و آن را به استادان تربیت و مربیان دلسوز که می خواهند از اصول تربیت دینی آگاه کردند، تقدیم می داریم. محتویات این کتاب قبلاً در مجله وزین درسهایی از مکتب اسلام طی سالهای ششم و هفتم مجله منتشر گردیده و هم اکنون به صورت کاملتری در اختیار خوانندگان گرامی قرار می گیرد.

آشنایی با خصوصیات سوره لقمان

آیات این سوره مکی است

سوره لقمان، سی و یکمین سوره از سوره های صد و چهارده گانه قرآن است که شماره آیات آن از 34 آیه تجاوز نمی کند.

مفسران اسلامی اتفاق نظر دارند که مجموع آیه های این سوره در مکه نازل گردیده است، لذا می گویند: سوره لقمان از سوره های مکی است، جز آیه های 27 و 28 و 29 که در مدینه نازل گردیده است و به دستور پیامبر در این سوره قرار گرفته اند.

ولی هرگز دلیل قطعی نداریم که این سه آیه در مدینه نازل شده است، بلکه با توجه به مفاد آنها که مانند بیشتر آیات مکی، درباره مبدأ و معاد بحث می کنند، می توان گفت که این سه آیه نیز در مکه نازل گردیده است؛ از این جهت می توان گفت: مجموع آیات این سوره مکی است.

اهداف سوره

همگی می دانیم که هر سوره ای از سوره های قرآن، با این که از آیات مختلفی که هر کدام برای خود مفاد خاصی دارند، تشکیل شده است؛ مع الوصف؛ مجموع آیات هر سوره، هدف یا اهدافی را تعقیب می کند که با در نظر گرفتن آیات یک سوره، هدف آن، روشن و آشکار می گردد.

هدف اساسی از 34 آیه سوره لقمان، مبارزه با شرک و دوگانه پرستی و ایجاد توجه به خدا و سرای دیگر است و با بررسی مجموع آیه های این سوره، خواهیم دید که غرض نهایی از تشریح اسرار آفرینش و طرح مواعظ بزرگ دانشمند جامعه بنی اسرائیل لقمان، همان توجه به خدای یگانه و محو آثار شرک و بت پرستی است.

دستورهای اخلاقی و اجتماعی لقمان، آن چنان مهم و سازنده است که آفریدگار جهان سخنان و اندیشه های عالی او را در این سوره به عنوان عالیترین نسخه سعادت و برنامه زندگی برای ما فرو فرستاده است و چون پاره ای از آیات سوره مورد بحث را سخنان حکیمانه او تشکیل می دهد، از این جهت نام آن حکیم روی این سوره نهاده شده و می گویند: سوره لقمان یعنی سوره ای که در لا به لای آیات آن، سخنان و اندرزهای لقمان حکیم وارد شده است. اکنون وقت آن رسیده است که به تفسیر آیات پردازیم.

پژوهشی درباره حروف مقطعه قرآن

(بسم الله الرحمن الرحيم)

1. (الم)؛

(الف لام میم) .

این سوره، بسان 28 سوره دیگر با حروفی آغاز شده است که در اصطلاح مفسران، آنها را فواتح السور و یا حروف مقطعه می نامند و مجموع حروفی که در آغاز 29 سوره وارد شده اند، چهارده تاست و آنها عبارتند از: الف، لام، میم، صاد، راء، کاف، هاء، یا، عین، طاء، سین، حاء، قاف و نون، و همه این حروف در جمله زیر جمع شده اند: (صراط علی حق نمسکه)؛ راه علی حق است، ما به آن چنگ می زنیم.

مفسران در تفسیر این حروف به بحث و گفتگو پرداخته و اقوال و آرای زیادی در تفسیر این حروف بیان نموده اند و ما از میان آنها یک نظر را که با دلایل محکم و استوار همراه بوده و از ناحیه پیشوایان معصوم نیز تایید شده است، تشریح می کنیم.

قرآن از این حروف تشکیل یافته است

این حروف به عنوان نمونه هایی از حروف تهجی در آغاز برخی از سوره ها آمده اند و هدف از آوردن آنها این است که قرآن مجید از این حروف، ترکیب یافته، و این سوره ها و آیات که همه بشر در مقابله با آن عاجز و ناتوان مانده اند، از این مواد و عناصر تشکیل یافته و در حقیقت خمیر مایه قرآن، همین حروف و مانند آنهاست. اگر فکر می کنید که قرآن ساخته و پرداخته فکر محمد صلی الله علیه و آله و سلم بوده و او با فکر بشری خود، از این حروف قرآن را ساخته است، شما نمی بر خیزید از همین مواد که در اختیار همگی است، به کمک یکدیگر سوره ای

مانند سوره های آن بسازید و حجت و دلیل او را ابطال نمایید و اگر با داشتن چنین امکانات در مقام مبارزه، با شکست رو به رو شدید، باید اذعان کنید که قرآن ساخته فکر بشر نیست، بلکه وحی الهی است که بر او نازل گردیده است. اصولاً تفاوت اعجاز و صنعت در این است که پیامبران پیوسته برای وصول به هدف و مطلوب، از وسایل بسیار ساده ای استفاده می کردند و امر بسیط و ساده ای را پایه برای وصول به هدف خارق العاده قرار می دادند، بر خلاف صنعتگران که از وسایل پیچیده علمی و دقیق که حقیقت آن برای نوع مردم معلوم نیست، برای نیل به هدف استفاده می کنند.

وسیله موسی برای اعجاز، همان عصای خشک و بی روح و ساده او بود که آن را در همه موارد، حتی در بردن گوسفندان خود به کار می برد، و در مقام اعجاز همان وسیله را نیز به کار می برد که همگان با دیدگان دیده بودند که چوب خشکی است که به صورت حیوان درنده ای می آمد و در حالی که جادوگران مصر از ابزار پیچیده و ریسمانهای مملو از جیوه استفاده می کردند، که نوع مردم از حقیقت آن آگاه نبودند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با ساده ترین وسیله به سوی آسمانها پرواز کرد، در حالی که فضانوردان شرق و غرب به وسیله آپولوها به سوی فضا می روند و یا گام درماه می نهند؛ وسیله ای که برای ساختن یک واحد آن از سیصد هزار مغز انسانی و صدها دستگاه الکترونی کمک می گیرند و هزاران مهندس و تکنسین و دانشمندان فیزیکدان و شیمیدان و... در ترکیب قطعات و ساختن اجزای آن تشریک مساعی کرده و سفینه را با دستگاههای متعددی به پرواز در می آورند. قرآن نیز که معجزه جاویدان پیامبر خاتم است، از این راه وارد شده و از ساده ترین ابزار حروف الفبایی به عالیتترین هدف (کتابی که بشر پس از گذشت

چهارده قرن نتوانسته است مانند آن را بیاورد) دست یافته است و از ساده ترین ابزار که در اختیار همگانی قرار داشت، کتابی ساخته است که کلمات آن موزون و معانی بزرگی در بر دارد؛ جمله‌های آن مرتب و کلمات آن در بلندترین پایه از فصاحت قرار دارند، و معانی بلند و ژرف را در قالب زیباترین الفاظ می ریزد که تا کنون نظیری بر آن دیده نشده است.

هدف از آوردن این حروف در آغاز 29 سوره، اشاره به این است که ای مردم! اساس و ریشه این قرآن را همین حروف تشکیل می دهد و ابزاری که در اختیار من است در دسترس شما نیز قرار دارد؛ هرگاه تصور می کنید که این کتاب، مصنوع فکر من و ساخته اندیشه بشر است، برخیزید از این ابزار و اسباب سوره ای بسان یکی از سوره های قرآن بسازید.

این نظر، گذشته از این که موید قرآنی دارد، چنان که خواهیم گفت: مورد تایید روایاتی است که از پیشوایان معصوم وارد شده است.

شیخ صدوق از امام عسکری علیه السلام نقل می کند: قریش و یهود به قرآن تهمت زدند و آن را جادو تصور کردند، در حالی که خدا می گوید: **(الم ذلک الكتاب)** یعنی ای محمد! این کتابی که برایت فرستاده ام از همان حروف الف، لام و میم ترکیب و تشکیل یافته است و این کتاب که به زبان شما نازل شده، از حروفی مرکب شده است که با آن سخن می گوئید، هرگاه در این نسبت راستگو هستید، برخیزید و کمک یکدیگر بشتابید و نظیر آن را بیاورید. ⁽⁵⁾

پیشوای هشتم در حدیثی که درباره قرآن، نه حرف مقطعه سخن می گوید، جمله ای دارد که تا حدی موید این است، آن جا که فرماید:

خداوند بزرگ، قرآن را با حروفی نازل کرد که تمام عرب با آن سخن می گفتند. سپس فرمود: هرگاه انس و جن دور هم گرد آیند و نظیر این قرآن را بیاورند، نخواهند توانست، هر چند یکدیگر را پشتیبانی نمایند.⁽⁶⁾

مؤید این نظر، این است که در سوره های بیست و نه گانه که با این حروف آغاز شده اند، جز در سوره های مریم، عنکبوت، روم و قلم، در همگی پس از ذکر این حروف سخن از قرآن و کتاب به میان آمده است: مثلاً در سوره بقره می فرماید:

(الم ذلک الکتاب لاریب فیه)؛

این است کتابی که در آن شک و تردیدی نیست.

و در سوره آل عمران می فرماید:

(الم * الله لا اله الا هو الحی القيوم * نزل علیک الکتاب)؛

خداوندی که جز او نیست، اوست زنده و بی نیاز * کتاب را بر تو نازل کرده است.

و همچنین بسیاری از سوره های دیگر که این حروف در آغاز آنها وارد شده است.

نشانه های نیکوکاران

2. (تلك آیات الكتاب الحكيم)؛

این است آیه های کتاب سراسر حکمت.

3. (هدی و رحمه للمحسنين)؛

برای نیکوکاران هدایت و رحمت است.

4. (الذين يقيمون الصلوه ويوتون الزكوه و هم بالاخره هم يوقنون)؛

کسانی که نماز می گزارند و زکات می دهند و به جهان دیگر ایمان دارند.

5. (اولئك على هدى من ربهم واولئك هم المفلحون)؛

آنها از جانب خداوند هدایت یافته اند، و آنان رستگارانند.

بررسی آیات قرآن به روشنی، این مطلب را ثابت می کند که آیین پیامبر اسلام، آیین جهانی و دین او خاتم ادیان و شخص وی خاتم پیامبران است، و در این باره آیات متعددی در قرآن وارد شده است که فقط به نقل دو آیه اکتفا می کنیم:

1. (يا ايها الناس اني رسول الله اليكم جميعاً)؛⁽⁷⁾

ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم.

این آیه به روشنی گواه بر این است که آیین اسلام، آیین جهانی است و به منطقه ای اختصاص ندارد.

2. (ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله و خاتم النبيين و كان

الله بكل شيء عليماً)⁽⁸⁾

محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خداوند از هر چیز آگاه است.

خداوند برای تثبیت عمومی بودن رسالت وی، هنگامی که درباره کتاب او (قرآن) سخن می گوید، آن را راهنمایی جهانیان معرفی می کند:

(شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی للناس وینات من الهدی والفرقان)؛⁽⁹⁾

ماه رمضان، ماهی است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است؛ قرآنی که برای هدایت عموم مردم نازل شده و در آن دلایلی است که موجب هدایت و جدا کننده حق از باطل است.

این آیات و مانند آنها می رساند که نبوت پیامبر اسلام، جهانی است، حتی فیض معنوی قرآن که همان هدایت و راهنمایی است، به گروه معینی اختصاص ندارد.

ولی در سومین آیه مورد بحث، صریحاً می فرماید که تنها آن گروه از قرآن بهره مند می گردند که نیکوکار باشند؛ چنان که می فرماید:

(هدی ورحمه للمحسنین)؛

برای نیکوکاران مایه هدایت و رحمت است.

اکنون این سوال پیش می آید که هرگاه فیض معنوی قرآن در شعاع وسیع و همگانی است، پس چرا در آیه مورد بحث بهره گیری از آن را به نیکوکاران اختصاص داده است.

پاسخ این سوال روشن است و آن این است که: قرآن که نسخه سعادت است که برای هدایت همگان فرو فرستاده شده است و هدف از بعثت پیامبر خاتم نیز همین است و بس، اما تنها آن گروه از آن بهره مند می گردند که خود را در مسیر هدایت قرار داده و آماده بهره گیری باشند و تافردي آماده هدایت و بهره مندی نباشد، هرگز قرآن به حال او سودی نمی بخشد.

مثلاً باران رحمت الهی بردشت و دمن می ریزد و سراسر صحرا را فرا می گیرد، تنها آن گروه از کشاورزان بهره مند می شوند که زمین را برای کشت آماده کرده و دانه در آن پاشیده باشند.

بنابراین، هم صحیح است بگوییم که قرآن برای هدایت همه مردم فرو فرستاده شده است، زیرا انگیزه از نزول قرآن هدایت همه جهانیان است؛ و هم صحیح است که بگوییم: تنها آن گروه از آن بهره مند می شوند که نیکوکار باشند.

خلاصه، هدف از نزول قرآن، هدایت همگان است، هر چند نتیجه اش از آن گروهی است که آماده بهره برداری باشند.

روی این بیان روشن می شود که چرا قرآن را تنها شفا و رحمت برای افراد با ایمان می داند، می فرماید:

(ونزل من القرآن ما هو شفاء ورحمه للمؤمنین)؛⁽¹⁰⁾

آیاتی از قرآن می فرستم که مایه شفا و وسیله رحمت برای گروه با ایمان است.

قرآن در عین این که نجات دهنده انسانها از بیماریهای فردی و اجتماعی، و مایه رحمت برای همه جهانیان است، ولی تنها آن گروه از این خوان گسترده بهره مند می شوند که آماده بهره مندی باشند.

گروه دیگری که در آنها آمادگی وجود ندارد، نه تنها بهره ای نمی برند، بلکه با شنیدن آیاتی از قرآن از حق روی گردان شده و گامی به عقب می نهند؛ چنان که می فرماید:

(ولقد صرفنا فی هذا القرآن لیدکروا و ما یزدیهم الانفوراً)؛⁽¹¹⁾

ما در این قرآن به طور تفصیل درباره موضوعاتی سخن گفتیم، ولی نسبت به مشرکان جز دوری از حق نتیجه ای نمی بخشد.

از این جهت، قرآن پس از آنکه خود را شفا دهنده و مایه رحمت برای گروه با ایمان می داند، صریحاً اعلام می دارد که گروه ظالم و ستمگر از این قرآن جز زیان بهره ای نمی برند.

زیرا قرآن با دلایل روشن، حجت را بر گروه های منحرف تمام کرده، و زبان آنان را در روز رستاخیز می بندد؛ دیگر نمی توانند بگویند: پروردگارا ما را معذور بدار و ما به وظایف و تکالیف خود جاهل و نادان بودیم، بلکه به آنان خطاب می شود:

(قال کذلک اتک اياتنا فنسيتها و کذلک الیوم تنسی.) (12)

خداوند به آنان می گوید: آیات و پیامبران ما به سوی تو آمدند، ولی تو آنها را به دست فراموشی سپردی و امروز نیز تو فراموش می شوی. خود قرآن بار دیگر این حقیقت را به روشنترین وجه، ضمن آیه ای بیان می کند و می فرماید:

(یضل به کثیراً ویهدی به کثیراً و ما یضل به الالفاسقین)؛ (13)

(با مثلهای) قرآن گروهی گمراه و گروه زیادی هدایت می شوند و جز بدکاران کسی گمراه نمی گردد.

مولوی این حقیقت را در ضمن مثلی مجسم می کند و می گوید مثل قرآن مانند طناب چاه است که گروهی به وسیله آن از چاه بیرون می آیند و برخی به وسیله آن در درون آن وارد می شوند، این تقصیر طناب نیست، بلکه تقصیر آن کسی است که از آن به طور معکوس استفاده می کند؛ چنان که می گوید:

از خدا می خواه تازین نکته ها در نلغزی ورسی در انتها

زآن که از قرآن بسی گمره شدند زین رسن قومی درون چه شدند
مررسن را نیست جرمی ای عنود چون تو را سودای سربالا نبود

نکات آیات

1. در آیه دوم از آیات مورد بحث می فرماید: **(الکتاب الحکیم)** .
همگی می دانیم که حکیم یکی از اسما و صفات خداست. قرآن مجید به طور مکرر خدا را به این صفت توصیف نموده است. حکیم به کسی می گویند که هرکاری را تحت ضابطه ای و برای هدفی انجام دهد⁽¹⁴⁾ و از کارهای و بیهوده بپرهیزد.
ولی در این آیه، خود قرآن با این صفت توصیف شده است و هدف از آن، بالا بردن مقام قرآن است که آن چنان سخنان او حکیمانه و سراسر حکمت است که گویا خود حکیم است و سخن می گوید.
2. در آیات مورد بحث، نیکوکاران با سه صفت زیر معرفی شده اند:
الف) **(یقیمون الصلوه)**: نماز می گزارند و نماز مایه رابطه انسان با خداست.
ب) **(ویوتون الزکوه)**: زکات می دهند که عامل ارتباط انسان با اجتماع است.
ت) **(بالاخره هم یوقنون)**: به سرای دیگر مومن باشند و ایمان به روز بازپسین، زیر بنای تربیت دینی و ضامن اجرای تمام قوانین آسمانی است.
صفات گروه نیکوکار، منحصر به این سه صفت نیست، ولی از میان آنها این سه صفت را که از برجسته ترین صفات آنهاست اختیار نموده و یادآور شده است و در هر کس این سه صفت باشد، دیگر صفات نیکوکاری در او جمع می گردد.

و در آیه پنجم چنین نتیجه گیری می کند: گروهی که واجد صفات یاد شده هستند، هدایت یافتگان واقعی و رستگاران حقیقی می باشند؛ چنان که می فرماید:

(اولئك على هدى من ربهم واولئك هم المفلحون)؛⁽¹⁵⁾

آنان از جانب خداوند هدایت یافته اند و آنان رستگارانند.

سرگرمیهای ناسالم

6. (و من الناس من یشتري لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغير علم
ویتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین)؛

برخی از مردم داستانهای باطل را می‌خرند (انتخاب می‌کنند) تا مردم را
نداشته از راه خدا (قرآن) باز دارند، و آیات قرآن را استهزا کنند؛ برای آنان است
عذاب خوار کننده.

تاریخ اسلام گواهی می‌دهد که مخالفان پیامبر گرامی از راههای گوناگونی
وارد مبارزه شده و مخالفت و کارشکنی خود را آغاز نمودند و فهرست برخی از
پیکارهای ناجوانمردانه آنان به قرار زیر است:

1. حربه تهمت

آنان با تهمتهای ناروا از قبیل شاعر، کاهن، مجنون و ساحر خواستند که از
نفوذ سخن او بکاهند، ولی پیشرفت چشمگیر اسلام در میان طبقات گوناگون،
ثابت نمود که وی بالاتر از آن است که این تهمتها به او بچسبد.

2. آزار پیروان

آزار و زجر و شکنجه و کشتن پیروان پیامبر، یکی دیگر از نقشه‌های شوم
آنان بود که به این وسیله می‌خواستند از کسترش نفوذ سخن او بکاهند، ولی
مقاومت پیروان وی در برابر هر نوع شکنجه و تهدید، سران قریش را مدهوش
ساخت و همگی از رادت و اخلاص علاقه‌مندان محمد ﷺ انگشت تعجب به
دندان گرفتند، تا آن جا که ابوسفیان می‌گفت: من قیصر و کسری را دیده‌ام،
ولی هیچ کس را در میان پیروانش به عظمت محمد ﷺ نیافتم که در راه اعتلا
و هدف او این قدر جانباز و فداکار باشند.

3. دعوت از داستانسرای بزرگ عرب

آنان در جذبه روحی قرآن سخت در شگفت و تعجب بودند و تصور می کردند که علت سرودست شکستن مردم برای شنیدن آیات آن، همان داستانها و سرگذشت اقوام پیشین است؛ از این جهت نضربن حارث، داستانسرای بزرگ عرب حاضر شد که در مواقع خاصی در کوچه و بازار به نقل داستانهای قهرمانان ایران پردازد و از این طریق افراد را از گرایش به رسول خدا باز دارد. این نقشه به قدری احمقانه بود که خود قریش از شنیدن داستانهای او خسته و از دور او پراکنده شدند.

شیوه مبارزه آنان با پیامبر، منحصر به آنچه که گفته شد نبود، بلکه برای خاموش ساختن چراغ توحید از طرق و راههای دیگری وارد شده اند که ما مشروح آنها را در کتاب فروغ ابدیت آورده ایم.

آیه مورد بحث به جهت انتقاد از عمل نضربن حارث نازل شده است.

نضربن بزرگانی بود که گاه گاهی به ایران مسافرت می کرد و با داستانسرایان معروف ایران انس و الفتی داشت و در ضمن، داستانهای مربوط به رستم و اسفندیار را یاد می گرفت و یک مشت کتابهای رمان و داستان خریداری می کرد.

وی موقع بازگشت به مکه به خاطر سرگرم کردن و باز داشتن مردم از شنیدن قرآن، معرکه هایی برپا می کرد و شروع بن تقالی می نمود و می گفت: اگر محمد، سرگذشت عاد و ثمود می گوید، من نیز داستان و جریان قهرمانی های رستم و اسفندیار را می گویم.

نکات آیه

1. نضر برای هدفهای پلیدی این داستانها را تهیه و کتابهای مربوط به این رشته را خریداری می کرد؛ چنان که می فرماید:

(و من الناس من یشتري لهو الحديث لیضل عن سبیل الله)؛

برخی از مردم هستند که داستانهای باطل را می خردند تا مردم را از راه خدا گمراه سازند.

2. او نه تنها خود گمراه بود، بلکه گروهی را نیز ناخودآگاه از حق باز می داشت، قلب و روح آنان با سخنان باطل مملو می شد، دیگر مجال برای شنیدن آیات الهی پیدا نمی کردند؛ چنان که می فرماید:

(لیضل عن سبیل الله لغير علم)؛

تا مردم نا آگاه را از راه خدا (قرآن) گمراه سازد و باز دارد.

3. وی با گفتار خود: اگر محمد از دعا و ثمود خبر می دهد، من نیز داستان رستم و اسفندیار می گویم، قرآن را به باد سخریه و استهزا گرفته و کتاب سراسر حکمت را با کتابهای رمان و داستان یکسان حساب می کرد؛ چنان که می فرماید: (ویتخذها هزوا)؛

آیات قرآن را به سخریه و استهزا گرفته است .

لهو الحديث در عصر ما

قرآن مجید در این آیه، روی کلمه لهو الحديث تکیه کرده و سخن می گوید. چه بهتر معنای این کلمه را به خوبی فراگیریم.

لهو در لغت عرب به معنای باز داشتن و مشغول کردن است.

هر نوع سخن و کلامی و یا کار و کرداری که انسان را از حق و حقیقت باز دارد، به آن لهو می گویند. چیزی که هست، باز دارنده، گاهی مضمون کلام

است، و سخن، به آن لهُو الحدیث می گویند و گاهی چیز دیگر است، مانند جمع ثروت و افراط در شهوت که به آنها لهُو می گویند، که ما را از حق باز می دارد.

قرآن مجید می فرماید: (الهِكْمُ التَّكَاثُرُ)؛⁽¹⁶⁾

گردآوری ثروت شما را از گرایش به حقیقت باز داشت.

بنابراین هر نوع سرگرمی که مانع از توجه به حق و حقیقت گردد، در لغت قرآن به آن لهُو می گویند. هرگاه یک چنین سرگرمی و بازدارنده، کلام و داستان باشد، لفظ حدیث به آخر آن ضمیمه می گردد، می گویند: لهُو الحدیث و در غیر این صورت بدون ضمیمه به کار می برند و می گویند: لهُو .

رمانهای عشقی و جنایی

رمانهای عشقی و افسانه های جنایی که رموز بی عفتی و آدمکشی را تعلیم جوانان و دختران ما می دهد، مصداق واقعی لهُو الحدیث است. اگر نضربن حارث افسانه های ایرانی را برای جلوگیری از ایمان آوردن افراد می گفت، نویسندگان و ناشران رمانهای عشقی و جنایی به منظور منحرف نمودن جوانان و تشدید نشر فحشا، دست به این کارها می زنند و اگر چنین قصدی نیز نداشته باشند، ناخودآگاه نسل جوان را آلوده می سازند.

زیانهای بی حد و حصری که از این ناحیه بر پیکر اجتماع وارد می گردد، به مراتب بالاتر از ضررهای افسانه های ایرانی نضربن حارث بود، که زاییده خیال بود و از تحریکات جنسی و تعلیمات جنایی، دور و پیراسته بود.

فیلمهای گمراه کننده، پرده های شهوت انگیز، صحنه های بی عفتی که در سینما و تلویزیون نشان داده می شود، حکم لهُو الحدیث دارد، بالاخص هنگامی که گوینده در پشت پرده، رموز و اسرار فیلم را تشریح کند.

دانشمندان روان شناس معتقدند که فیلمهای جنایی و جنسی در گسترش فحشا و افزایش حجم جنایات، کاملاً موثرند، و بسیاری از مجرمها در برابر هیاتهای داوری صریحاً اعتراف می کنند که کارهای زشت و ناپسند آنها عکس العمل تماشای فیلمهای سینماهاست که درس جنایت و خیانت در آنها تعلیم می دهد. اسلام هرگز با فیلمهای علمی و اخلاقی و بهداشتی مخالف نیست. امروز فیلم یکی از وسایل بزرگ آموزش و پرورش است و در جامعه های متمدن از آن به طرز صحیح استفاده می کنند و یک مادر می تواند طرز تغذیه و تربیت فرزندان خود را با دیدن یک یا دو فیلم بیاموزد، ولی متأسفانه چنین سینمایی وجود خارجی ندارد و اگر به ندرت بخواهند یک فیلم علمی و اخلاقی نشان بدهند، به قدری به آن پیرایه می بندند که حتماً با یک رشته کارهای خلاف و نامشروع توأم می گردد. (17)

گسترش لهُو در زندگی ماشینی

درست است که قرآن مجید در آیه مورد بحث، یک قسم از لهُو را که همان لهُو الحدیث است تحریم نموده و مرتکبان را با عذاب خوار کننده تهدید کرده است، ولی باید توجه نمود که داستانهای باطل و سرگرم کننده و باز دارنده از شنیدن سخنان خدا و پیمودن راه حق، از آن جهت حرام است که لهُو و سرگرم کننده است، نه از این نظر حرام است که داستان می باشد، زیرا به گواه این که شنیدن داستانهای آموزنده و سازنده نه تنها حرام نیست، بلکه یکی از وسایل و طرق تربیت می باشد.

و به عبارت دیگر، در موضوع بحث ما چیزی که مایه تحریم لهُو الحدیث است، همان جنبه لهُو بودن و باز دارندگی آن از شنیدن حقایق است، نه جنبه

داستان و قصه گویی آن، بلکه داستان، محل و ظرف لهو می باشد؛ بنابراین هرگاه لهوی در غیر مورد داستان محقق گردید، حتما حرام خواهد بود.

از این جهت، دانشمندان اسلامی با آیه مورد بحث بر تحریم غنا استدلال نموده و می گویند: هر نوع آهنگ و آوازی که مناسب مجالس عیاشی و آواز خوانی باشد، به حکم این که لهوی است که انسان را از حق و حقیقت باز می دارد، حرام است.

اگر فرض کنیم قرآن و یا حدیث و یا شعر بس آموزنده ای را با این آهنگ بخواند، باز حرام خواهد بود. درست است قرآن و یا شعر آموزنده ای که با آهنگ غنا خوانده می شود، از قبیل لهو الحدیث نیست، یعنی خود سخن و مضمون کلام لهو و باز دارنده نیست، زیرا با قرآن است و یا شعر آموزنده، ولی کیفیت و نحوه سخن گفتن لهوی است که مایه بازداشتن انسان از حق و حقیقت می باشد.

هرگاه تصنیف مبتذل عشقی که احساسات خفته جنسی را به شدت بیدار می سازد، با چنین آهنگ خوانده شود، در این صورت علاوه بر این که مضمون کلام لهو و سر گرم کننده و بازدارنده است، کیفیت کلام نیز که به صورت غناست، لهو خواهد بود.

نواختن دستگاهای موسیقی هر چند توأم با تصنیف و آواز نباشد، اگر چه لهو الحدیث نیست، اما روشنترین مصداق برای لهو است، زیرا نواختن و استماع این آهنگها آن چنان مایه سرگرمی است که انسان را از شنیدن آیات الهی و توجه به مبدأ و معاد و دیگر وظایف انسانی باز می دارد.

موسیقی بلای عصر

یکی از بلاهای عصر ما گسترش موسیقی است که به صورتهای مختلفی در هر خانه و لانه وارد شده است. چون بسیاری از خوانندگان عزیز، علاقه دارند که از مضرات آن گاه گردند، به گوشه ای از مضرات آن اشاره می نماییم:

گرچه رواج فوق العاده انواع موسیقی مانع از آن است که بسیاری از افراد در این باره درست فکر کنند و ببینند و مطابق طرز تفکر نادرستی که متداول شدن هر چیز را دلیل بر بی عیب بودن آن می گیرند، حاضر به مطالعه در اطراف آثار شوم و زیانبار موسیقی نیستند.

ولی افراد واقع بین هیچ گاه به این مقدار قناعت نخواهد کرد و برای پی بردن به واقعیتها، علی رغم شیوع و عدم شیوع آنها، همواره می کوشند و مطالعه می کنند.

موسیقی از چند نظر قابل مطالعه است:

1. از نظر زیانهای جسمی و آثار شومی که روی دستگاه اعصاب انسان می گذارد.

آقای دکتر ولف آدلر، پروفیسور دانشگاه کلمبیا می گوید:

بهترین و دلکش ترین نواهای موسیقی، شومترین آثار را روی سلسله اعصاب انسان می گذارد، مخصوصاً وقتی که هوا گرم باشد، آثار نامطلوب آن شدیدتر می گردد.

دکتر الکسیس کارل، فیزیولوژیست و زیست شناس معروف فرانسه می نویسد:

ارضای وحشیانه شهوات ممکن است جلب نوعی اهمیت کند، ولی هیچ چیز غیر منطقی تر از یک زندگی که به تفریح بگذرد نیست.

کاهش عمومی هوش و نیروی عقل از تاثیر الکل، بالاخره از بی نظمی در عادت ناشی می گردد و بدون تردید سینما و رادیو در این بحران فکری سهیمند. به طور کلی باید موسیقی را در ردیف مواد مخدر شناخت، زیرا آثار تخدیر آن به هیچ وجه قابل انکار نیست، و تخدیر، انواع و اقسامی دارد، و بشر می تواند از طریق مختلف، اعصاب خود را تخدیر کند.

گاهی تخدیر به وسیله خوردن است. نوشابه های الکلی تخدیر شدیدی در اعصاب به وجود می آورد و انسان را از مطالب دیگر بی خبر می سازد. و گاهی تخدیر به وسیله استنشاق از بینی، در بدن ایجاد می شود، مانند گرد هروئین که از طریق بینی در بدن وارد می شود، اعصاب را برای مدتی تخدیر می کند؛ و برای بسیاری از بیمارانی که احتیاج به تخدیر دارند، از طریق تزریق مواد مخدر در رگ انجام می گیرد.

و گاهی همین تخدیر از مجرای گوش صورت می پذیرد و استماع موسیقی و کنسرت، در اعصاب شنونده اثر تخدیری ایجاد می کند و گاهی آن چنان شدید می شود که انسان را مانند افراد بهت زده، از حالت طبیعی بیرون می آورد و توجه او را از یک سلسله امور مادی و معنوی سلب می کند.

با توجه به این نکته، تصدیق خواهید نمود که موسیقی مخدری بیش نیست و تمام و یا بسیاری از عیوب و مضرات تخدیر را داراست.

اصولا لذت فوق العاده ای که افراد از آن می برند، به سبب همین اثر تخدیری آن است. گاهی این اثر تخدیری به قدری قوی است که انسان عقل و هوش خود را آن چنان از دست می دهد که به حرکات غیر عادی می زند.

مثلا وقتی تخدیر موسیقی قوی گردید، قدرت قضاوت صحیح از انسان سلب می گردد، دیگر نمی تواند خوب و بد را در حد واقعی خود درک کند، چه بسا

در مواقعی بسیاری از اعمال ناشایست که در حالت عادی از او سر نمی زند و آن را شایسته شان و انسانیت خود می داند، وقتی تحت تاثیر عوامل مرموز کششهای صوتی قرار گرفت و عقل و اندیشه و قوه ممیزه او اسیر جذبه و آهنگهای تند موسیقی گردید، بی پرواز او سرزده و کوچکترین اندیشه ای درباره عواقب و مضرات آن نمی کند.

تصور نمی کنیم این قسمت از گفتار ما احتیاج به ذکر مثال و بیان نمونه داشته باشد، زیرا هر فرد بیداری توجه دارد که رقصهای دسته جمعی و شب نشینیهایی که مردان بیگانه با زنان بیگانه به پایکوبی و دست افشانی مشغول می گردند، همواره توأم با آهنگهای تند موسیقی بوده و ارتعاش اصوات موسیقی، آن چنان سرپوشی بر روی عقل و ادراک افراد می گذارد که انجام دادن هر گونه عمل دور از مقام انسانی، برای آنها سهل و آسان می گردد.

چه تخدیری بالاتر از این؟ وقتی انسان تحت نفوذ زیر و بم آهنگ موسیقی قرار گرفت، یک نوع رخوت و سستی بر اعصاب مستولی شده و از مفاهیم انسانی، جز شهوترانی، خوانندگی، عشقبازی و جمالپرستی چیزی در برابر دیدگان بی فروغ و عقل وی مجسم نمی گردد و آن چنان سرپوش روی ادراک و نیروی خرد گذارده می شود که مفاهیم مقدسی به نام رحم، مروت، عفت، حیا، امانت، مساوات، برداری، مجد و عظمت، کوشش و فعالیت و استقامت در راه هدف، به دست فراموشی سپرده می شود؟

جای گفتگو نیست که از روز نخست، الکل و موسیقی بزرگترین وسیله هوسرانی برای مردان و زنان شهوتران بوده و در مواقع خاصی برای تخدیر اعصاب به آن پناه می بردند. درست است که اسلام هرگز انسان را از لذایذ طبیعی باز نمی دارد، ولی از آن لذایذ زود گذر که از طریق تخدیر اعصاب و

تحریک غرایز شهوانی پیدا می شود و انسان را از حالت طبیعی بیرون می برد
جلوگیری می نماید.

ضررهای اخلاقی موسیقی

آیا جای گفتگوست که یکی از عوامل انحطاط اخلاقی، همین صفحات و
تصنیفهاست و آیا نواهای فریبنده و تحریک آمیز موسیقی به شیوع فساد و
اعمال دور از عفت دامن نمی زند، و آواز گرم زنان و دختران توام با آهنگهای
شهوت انگیز موسیقی روح عشقبازی را در جوانان ایجاد نمی کند؟

وانگهی، آیا قلبی که مملو از نغمه های شهوت انگیز و تصنیفهای عاشقانه
گردید، در آن جایگاهی برای یاد خدا باقی می ماند؟ آیا دلی که در آوازه های
عاشقانه و ارتعاش امواج موسیقی غرق گردید، می تواند به فکر بی نوایان و
درماندگان باشد؟

اصولا باید دید که لوازم و مناسبات مجالس موسیقی چیست و زیر و بم های
موسیقی و ارتعاشات مختلف آن چه تقاضایی دارد؟

جز این است که دانش و رقص و اختلاط زنان و مردان و دختران و پسران
شراب و الکل را به دنبال دارد؟

چیزی که آفریننده این عوامل سوء اخلاقی باشد، می تواند در یک شریعت
آسمانی حلال گردد؟

نتیجه این که آهنگهای موسیقی، هم آثار زیان بخش تخدیر اعصاب را دارد،
و هم از نظر اخلاقی یک سلسله شهوت را در انسان زنده می کند. این بود
گوشه ای از فلسفه حرمت موسیقی.

انحراف در دستگاه رهبری

7. (وَاذَاتتلى عليه آياتنا ولى مستكبراً كان لم يسمعها كان فى اذنيه و فرافبشره بعذاب اليم)؛

هنگامی که آیات الهی برای او خوانده شود، با تکبر از آن روی می گردانند، گویی آن را نشنیده است، گویی در گوشهای آنها سنگینی است؛ آنها را به عذاب دردناک بشارت ده!

8. (ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات لهم جنات النعيم)؛

افرادی که ایمان آورده اند و کارهای نیک انجام داده اند، برای آنها بغيایی است سراسر نعمت.

9. (خالدین فیها و عدالله حقا و هوالعزیز الحکیم)؛

در آن باغها جاودانه هستند (این پاداش) وعده قطعی و استوار الهی است، اوست قادر، گرامی و حکیم.

از مسائل مهم اجتماعی، موضوع تقسیم کار است، زیرا افراد بشر با مواهب و استعدادهای گوناگونی آفریده شده اند و هر فردی برای کاری آمادگی دارد، چه بهتر برای کاری گمارده شود که ذوق آن را در سر دارد. در جامعه های مترقی، استعداد افراد از همان دوران کودکی و نوجوانی، مشخص می گردد، و از بررسی پرونده های تحصیلی و آزمایشهای مربوط به تشخیص روحيات و ذوقیات، نقطه تمایل عقربه استعداد افراد، مشخص می گردد، دیگر جوان به کاری که ذوق و شایستگی آن را ندارد گمارده نمی شود.

در آفرینش انسان تقسیم کار به صورت روشنی انجام گرفته و هر کاری به دست عضوی و یا نیرویی که صلاحیت اداره و تنظیم آن را دارد، سپرده شده است.

بدن ما نیازمندیهای مختلفی دارد، و همه این نیازمندیها به وسیله اعضای مختلف و نیروهای گوناگون بدن برطرف شده است. بدن ما به هضم غذا، تصفیه خون، رسانیدن غذا به تمام سلولهای بدن، سرباز مدافع، گیرنده و فرستنده، و دهها کار دیگر نیاز دارد، که همگی به نحو احسن انجام گرفته و در تمام بدن، سلول و عضو بیکاری پیدا نمی شود و اگر کار گوش به چشم و یا کار معده به قلب، محول گردد، زندگی انسان تباہ می شود.

نه تنها دستگاههای مادی و جهاز ظاهری بدن، روی اصل تقسیم کار انجام وظیفه می کند، بلکه برای روحيات و ادراکات او نیز نظام خاصی هست که هر قوه ای از قوای روحی برای کاری آفریده شده اند.

اساس و پایه نظام روحی انسان، دو نیروی عظیمی است که زندگی معنوی انسان کاملاً به آن دو بستگی دارد:

1. قوای نفسانی و غرایز انسانی که هر کدام برای خود هدف خاص و مشخصی دارد. اگر انسانی با این غرایز، مجهز نبود، زندگی برای انسان امکان نداشت. اگر انسان روزی فاقد غضب و شهوت و یا میل به ثروت و مقام، علاقه به همسر و فرزند و... شد، زندگی در نظر او پوچ گشته و گامی برای حیات خود بر نمی دارد.

2. قوای عقلی و فکری که تعدیل کننده این غرایز و راهمای انسان در بهره برداری از این قوای روحی است.

غیرایز انسان بسان موتور ماشین، به او قدرت و نیرو، و حرکت و جنبش می دهند، در حالی که قوای عقلی و فکری انسان، بسان ترمز ماشین از تحرکهای بی جا جلوگیری نموده و حافظ سلامت جان و ضامن بقای اوست.

عقل و خردبسان چراغهای ماشین، مسیر را برای انسان روشن می کند، و راه و چاه را مشخص می سازد.

در نظام روحی، عقل مقام بس ممتاز دارد، و باید از عواملی که مایه دگرگونی دستگاه عقلی، و فساد نظام فکری و ضعف شنوایی و بینایی خرد است، جلوگیری نمود، زیرا حیات معنوی و مادی، بدون رهبری صحیح عقل ممکن نیست.

اسلام برای حفظ مقام و موقعیت خرد، از عواملی که مایه فساد عقل و انحراف دستگاه رهبری انسان می گردد، به شدت جلوگیری کرده، شراب و انواع مخدر را تحریم کرده است و نه تنها از عوامل فاسد کننده دستگاه رهبری، جلوگیری نموده، بلکه در تربیت و پرورش عقل فطری کوشیده، تا انسان عقل فطری را با عقل مکتسب همراه سازد.

علم و دانش، مطالعه و بررسی آثار دانشمندان، غور در قوانین آفرینش، مایه شکفتگی عقل و خرد می گردد، چنان که ممارست با گناه و همنشینی با بدکاران، دیدن مناظر معصیت، مایه ضعیف شنوایی و بینایی خرد گردیده و زشتی بسیاری از کارها را از میان می برد.

بدترین انحراف برای یک انسان، انحراف فکری است، انحرافی که سبب می گردد که وی خوب و بد را درست از هم تشخیص ندهد، بلکه بالاتر، مثلاً باطل در نظر او به صورت حق جلوه کند.

پیامبر گرامی روزی یاران خود را نصیحت می کرد، چنین گفت: روزگاری فرا می رسد که زنان و جوانان شما فاسد می شوند و امر به معروف و نهی از منکر متروک می گردد.

یک نفر از یاران او برخاست، با کمال تعجب گفت: آیا چنین چیزی ممکن است؟

پیامبر فرمود: بدتر از این هم انجام می‌گیرد. روزگاری فرا می‌رسد که شما را به بدیها امر کرده و از خوبیها باز می‌دارد.

به حضرتش عرض شد: آیا چنین کاری امکان پذیر هست؟

پیامبر فرمود: برتر از این هم رخ می‌دهد و آن این است که خوبیها در نظر مردم بد جلوه کرده و بدیها لباس خوب می‌پوشند. (18)

جمله اخیر پیامبر گرامی، ناظر به این است که تشخیص مردم دگرگون خواهد شد، خوبیها و بدیها را از هم تمیز نخواهند داد، بلکه رذایل اخلاقی و هرزه درایی جای فضایل انسانی را خواهد گرفت.

تاثیر فیلم در طرز تفکر انسانها

شکی نیست که صنعت فیلم، یکی از صنایع عظیم عصر ماست و انسان از طریق دیدن مناظر علمی و نظامی و طبیعی به بسیاری از نکات آگاه گردیده و اموری را می‌آموزد.

آیین اسلام، یگانه آیینی است که بشر را به علم و صنعت، به تفکر و تدبیر دعوت نموده و خواهان پیشرفتهای معنوی انسانهاست.

ولی هزار نکته باریکتر زمو این جاست؛ هر فیلمی نه ارزش نشان دادن دارد و نه هر فیلمی جالب و آموزنده است، زیرا فیلمهای عشقی و جنایی درباره کودکان و جوانان که شخصیت آنان تکمیل نگشته و دستگاہ تفکر و داوری آنان در حال رشد و نمو است، به اندازه ای سوء تاثیر دارد که این کتاب گنجایش بیان یک صدم آن را ندارد.

انسان از طریق چشم و گوش با آنچه که بیگانه است آشنا می شود. به همین جهت بنای تعلیمات امروز دنیا بر اساس آموزش سمعی و بصری گذاشته شده، بیش از آنکه روش پرورش و آموزش بر این اصل جدید برقرار گردد. بابا طاهر عریان گفته است:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز پولاد ز نم بر دیده تا دل گردد آزاد
اما متأسفانه از یک اصول صحیح، نتیجه معکوس گرفته می شود؛ آنچه را که امروز نسل جوان از راه دیدن و شنیدن یاد می گیرند، گمراه کننده است. اکثر فیلمهایی که در سینماها نمایش می دهند، از ماجراهای عشقی و کانگستر بازی مایه گرفته و دتران و پسران را به وادی ضلالت سوق می دهد. برای این که به تاثیر سینما و این نوع فیلمها و اثر آن در فکر انسان پی ببریم، کافی است روحيات کودکانی که چند بار به تماشای فیلمهای به اصطلاح بز، بز، زنه رفته اند، مورد مطالعه قرار دهیم.

غالب این کودکان در وقت بیکاری به تقلید از آرتیستهای سینما در کوچه و خیابان و خانه و دبستان، به جان هم می افتند و با مشت، سر و صورت یکدیگر را خونین می کنند و در هنگام زد و خورد، اسم آرتیستهای سینما را روی خود می گذارند، بعضی اوقات کار به جاهای بالاتری می کشد.

سال گذشته چند کودک از خانه های خود فرار کرده و به جنگلهای شمال رفته بودند، تا تارزان وطنی باشند. مدیر یکی از مدارس تعریف می کرد که یکی از شاگردان مدرسه او که فیلم یتیم را دیده بود، به تقلید از آن، چند نفر از همشاگردیهای خود را فریب داده و یک باند دزدی در دبستان تشکیل داده بود

که طبق نقشه، اثاثیه شاگردان را می دزدیدند. این کودکان تقصیری ندارند، زیرا فیلم یک عامل تبلیغاتی و تربیتی بسیار موثری است.

دستگاه آفرینش، مقام فرماندهی را به دست عقل سپرده است، او باید بسنجد و تصمیم بگیرد و به دیگر قوای روحی، فرمان اجرا صادر کند.

شهوته و تمایلات جنسی که برای حفظ نسل و بقای نوع انسانی آفریده شده است، باید به فرمان عقل کار کند و اگر به دست شهوت بیفتد، نظام زندگی به هم خواهد خورد و فضایل و ارزشهای اخلاقی از میان خواهد رفت.

یکی از مواهب الهی، غضب و خشم است. آفرینش در نهاد انسان این نیرو را نهاده که در مقام دفاع از جان و مال و شرف و ناموس، قوای درونی بدن را بر ضد دشمن بسیج کند؛ از این جهت از این نیرو باید به مقدار ضرورت و یا تجویز و راهنمایی عقل استفاده نمود، و اگر زمانی زندگی فرد یا جمعیتی به دست غضب و خشم افتد، نتیجه ای جز ویرانگی نخواهد داد.

زندگی سالم و سودمند، آن زندگی است که بر نظام خلقت استوار باشد و عقل و خرد بر تمام روحيات و احساسات ما حکومت کند، و در غیر این صورت، دستگاه ادراکی و بینایی فکری، ضعیف و ناتوان شده و حقایق در نظر انسان اوهام و پندار جلوه می کند و از شنیدن سخنان حکیمانه و نصایح بزرگان چهره برمی تابد.

هیچ بلایی برای انسان بالاتر از بلای ناتوانی بینایی درونی و دگرگون گشتن حص تشخیص نیست. دیگر برای چنین فردی شانس هدایت و بازگشت به راه حق باقی نمی ماند. قرآن مجید در آیه مورد بحث به این حقیقت اشاره می کند، می فرماید:

(وَإِذَا تَتَلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَىٰ مُسْتَكْبِرًا كَانُوا لَمْ يَسْمَعُهَا كَانُوا فِي أَذْنِهِ وَفِرًا)؛

هنگامی که آیات خدا برای او تلاوت شود، با تکبیر از آن روی می گرداند، گویی نشنیده است، گویی در گوشهای او سنگینی است.

جوان غرق در شهوات و تمایلات جنسی، غرق در تجملات، بینایی عقلی او آن چنان ناتوان می شود که هر چیزی که در نقطه مقابل اهداف پست او قرار گیرد، بی ارزش و غیر قابل استماع خواهد دانست و چیزی که به تحریک عواطف جنسی و تمایلات مادی او کمک نماید، رنگ قداست و لباس حقیقت خواهد پوشید.

قرآن مجید به این حقیقت در آیه زیر اشاره می کند و می فرماید:

(قل هل ننبئکم بالآخسرین اعمالاً * الذین ضل سعیمهم فی الحیاه الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا)؛ (19)

آیا از زیانکارترین افراد به شما خبر دهم؟ کسانی هستند که کوششهای آنان در زندگی دنیوی بی فایده است و آنان تصور می کنند که کار خوبی انجام می دهند (و کارهای بد آنان در نظرشان خوب جلوه می کند).

روزنامه کیهان در شماره 7320 می نویسد:

پسر بچه چهارده ساله ای که در فرانسه کودکی را بعد از ربودن به قتل رسانده است، اعتراف کرد که این جنایت را بعد از تماشای یک فیلم جنایی تلویزیونی انجام داده است.

وی به ماموران گفت: چند شب پیش از قتل، من برنامه فیلم در روان و وجدان شما را از تلویزیون پاریس تماشا می کردم؛ در این فیلم قاتل، یک جوان 21 ساله بود که به جهت مجازات، آدم می کشت. من هم هوس کردم ببینم اعدام شدن چه مزه ای می دهد.

روی این فکر به سراغ امانوئل کوچولو رفتیم و او را به عنوان بازی کردن، با خودم به خارج شهر بردم.

امانوئل خیلی خوشحال بود و من از خوشحالی او رنج می بردم و حتی تا آخرین لحظه هم به خیالش من با او بازی می کنم و می خندید و خوشحالی می کرد.

قرار است این قاتل خردسال، سه ماه تحت درمان روانی قرار بگیرد.

- باز هم بگویند دیدن فیلمهای جنایی مضر نیست و خاصیت ندارد!

در واقع تاثیر سینما در اکثر تماشا کنندگان تقریبا به اندازه همان کودک است. یک جوان کارگر یا یک مردم کاسبکار وقتی می بیند قهرمان فیلم با یک مشت، رقیب خود را از پا می اندازد، یا با دست خالی جلو رگبار مسلسل سینه سپر می کند، چنان مجذوب این منظره می شود که قدرت تعقل خود را از دست می دهد و باور می کند که این کارها شدنی است، زیرا فیلم سینما از سه جانب روح او را تسخیر کرده: یکی از راه گوش، دوم از راه چشم، سوم از راه احساسات، زیرا آن چیزی را که به او نشان می دهند حقیقت می پندارد و ایده آل خود قرار می دهد.

این تنها برای جوانان، ایده آل نیست، بلکه به صورتهای گوناگون برای کلیه تماشاگران از هر طبقه تحقق پیدا می کند؛ برای دختران و پسران جوان، زیباییهای خیره کننده و عشقهای آتشین موهوم، برای زنان و مردان جوان، عشقبازیهای شهوت انگیز، برای مدپرستان، لباسهای فاخر و مدهای جالب و برای کسانی که غریزه تبهکاری دارند، عامل تحریک است.⁽²⁰⁾

بدترین انحرافها انحراف فکری است. خسارتهای اقتصادی چندان کمرشکن و غیر قابل جبران نیست، ولی ضررهایی که از ناحیه انحراف فکری و فرهنگی

متوجه ملتی می گردد، قابل جبران نیست، زیرا در این موقع، خوبیها و ارزشهای اخلاقی، تحت عنوان ارتجاع و بازگشت به سنتهای دیرینه، محکوم شده و به دست فراموشی سپرده می شود، بر عکس هرزه درایی و ژاژخایی و آزادی جنسی و لاقیدی اخلاقی و نوحواهی، جای آنها را می گیرد.

یک اعجاز علمی قرآن

10. (خلق السموات بغير عمد ترونها والقی فی الارض رواسی ان تمیدبکم

وبث فیها من کل دابه و انزلنا من السماء ماء فانبتنا فیها من کل زوج کریم)؛

آسمانها را بدون ستونی که ببینید آفرید، و در زمین کوههایی ایجاد کرد تا (بر اثر حرکات ناموزون آن) شما را مضطرب نکند، و در آن از تمام انواع جنبنندگان منتشر ساخت، و از آسمان آبی نازل کردیم و از هر نوع گیاه زیبایی رویانیدیم.

در آیه، عالیتین و جالبترین درسهای توحیدی بیان شده است. آنچه قرآن پیرامون آفرینش آسمانها و حکمت و رمز پیدایش کوهها بیان کرده است، با آخرین تحقیقات علمی دانشمندان موافق است.

پیامبر درس نخوانده و مکتب ندیده، در آن محیط چگونه بر این حقایق پیچیده علمی دست یافته، حقایقی را که بشر امروز به کمک فکر هزاران دانشمند و ابزار و وسایل علمی به آنها رسیده است، بیان کرده است. ما در برابر این سوال پاسخی نداریم، جز این که بگوییم: راهنمای او در این موارد، وحی الهی و آسمانی بوده است.

آیا این گونه معجزات علمی دلیل بارز و روشن بر نبوت و ارتباط او با جهان دیگر نیست؟

آسمان نیلگون یا نقطه ای که همیشه مورد توجه بشر بوده است.

آسمان که به صورت قبله نیلگون و طاق بر افراشته، خودنمایی می کند، پیوسته با اجرام شفاف و درخشنده خود مورد توجه انسان بوده است، و در هر دوره ای به گونه ای رموز و مشکلات آفرینش او تفسیر می شده است.

روزگاری هیئت ذیمقراطیس، دورانی هیئت فیثاورث و زمانی هیئت مصریها در جوامع علمی تدریس می شد، ولی عمر همه اینها کوتاه بود، و یا رواج کامل نداشت. یگانه فرضیه ای که از طول عمر و رواج کامل برخوردار گردید، فرضیه بطلمیوس است.

هیئت بطلمیوس

این فرضیه به وسیله دانشمند مزبور در یک قرن و نیم قبل از میلاد به وجود آمد و حدود 1500 سال بر افکار و جوامع علمی حکومت کرد و هواداران آن به اندازه ای فرضیه های او را محکم و استوار می پنداشتند که آیات، و احادیث و روایاتی که بر خلاف نظریه بطلمیوس بود، تاویل و توجیه می کردند.

از نظر او زمین، کره ای، ساکن و ثابت و مرکز کرات دیگر می باشد. دور زمین کره آب، دور آن را کره هوا و کره هوا را کره آتش فرا گرفته است. سپس ستارگان سیار هر کدام در فلکی به ترتیب ماه، عطارد، زهره، خورشید، مریخ، مشتری و زحل وجود دارند. فلک زحل را نیز فلک هشتم بزرگی احاطه کرده که همه ستاره های ثواب که مانند میخ بر پیکر آن کوبیده شده و پس از فلک ثواب، فلک نهم نامیده می شود که همه افلاک در شکم وی قرار دارد و این افلاک بسان یک پیاز، طبقات آن، محیط بر یکدیگر است و پوست آن، محیط بر همه است.

هر یک از سیارات، سیر مخصوصی دارد که تابع سیر فلک خود بوده و بر خلاف جهت سیر فلک اطلس حرکت می کند.

این بود خلاصه نظریه بطلمیوس که حدود 1500 سال در جوامع علمی با قدرت هر چه تمامتر حکومت کرد، سپس به وسیله چهار دانشمند بزرگ، ساس آن متزلزل گردید:

1. کپرنیک لهستانی: وی مرکزیت زمین را جدا تکذیب کرد و کره آتشین و فروزان خورشید را مرکز سیارات معرفی نمود و از این راه، طومار افلاک نه گانه درهم پیچیده شد.

2. کپلر منجم و ریاضی دان آلمانی: وی موفق شد اثبات کند که هر سیاره ای در گردش خود به دور خورشید، یک مسیر بیضی شکل را طی می کند هر سیاره ای هر چه به خورشید نزدیک تر باشد، حرکت آن سریعتر است.

3. گالیله ایتالیایی: او با اختراع دوربین کوچک، از نظرهای دو دانشمند پشتیبانی کرد و نظریاتی درباره سیارات ابراز نمود. وی به وسیله دوربین، ستارگان نامرئی بسیاری کشف کرد که تا آن زمان شناخته نشده بودند، و کهکشان آسمان را با ستارگان انبوه تفسیر نمود.

4. نیوتن: وی با اثبات قانون جاذبه عمومی و قانون گریز از مرکز گردش ستارگان را تحت یک قانون کلی گنجانید و معتقد بود که قانون جاذبه عمومی به ضمیمه قوه گریز از مرکز، بر تمام اجرام آسمانی حکمفرماست و در هر یک از اجرام بالا این دو قوه به طور متعادل وجود دارد.

منظور از جاذبه عمومی، این است که تمام اجسام یکدیگر را جذب می کنند و هیچ موجودی از جاندار و غیره از این قانون مستثنا نیست، و نیروی جاذبه با فاصله دو جسم، نسبت معکوس دارد؛ یعنی هر چه فاصله اجسام کمتر باشد، جاذبه آنها بیشتر می شود، و اگر فاصله آنها بیشتر باشد، جاذبه آنها کمتر می گردد.

اگر تنها در اجسام نیروی جاذبه بود، در این صورت اجسام و اجرام آسمانی باید به هم بخورند و انتظام از بین برود، ولی در پرتو قانون گریز از مرکز، تعادلی به وجود می آورد. قوه گریز از مرکز در تمام اجسامی که حرکت دورانی

دارند موجود است، هنگامی که آتش گردان را می چرخانیم، احساس می نمایم که دست ما را می کشد، این همان نیروی کریز از مرکز است.

در سایه این دو قانون، میلیونها منظومه شمسی و کهکشان و سحابی در فضا به طور معلق تحقق پذیرفته و بدون ستون، از سقوط و اصطکاک آنها جلوگیری به عمل آورده است.

این بود اجمال هیئت نوین عصر حاضر؛ چیزی که هست شماره سیارات با کشف سه ستاره دیگر به نامهای اورانوس، نپتون و پلوتون، به نه شماره رسیده است و آینده نیز روشن نیست.

قرآن مجید متجاوز از ده قرن قبل از نیوتن، به این حقیقت علمی در دو جای قرآن تصریح کرده و می فرماید:

(الله الذی رفع السموات بغير عمد ترونها)؛⁽²¹⁾

خداوندی که آسمانها را بدون ستون مرئی برافراشته است.

توضیح این که مفسران جمله (بغير عمد ترونها) را چنین تفسیر می کنند:

1. جمله ترونها صفت عمد که جمع عمود است باشد و ضمیر در ترونها به عمد برگردد، نه به سماوات؛ در این صورت معنای جمله چنین خواهد بود: خداوندی که آسمانها را برافراشت بدون ستونی که دیده شود و در حقیقت، آیه ستون مرئی را نفی می کند، نه اصل ستون را. این نظر را بسیاری از مفسران مانند ابن عباس و غیره اختیار کرده اند،⁽²²⁾ و احادیثی که از پیشوایان ما رسیده، کاملاً آن را تایید می کند.

حسنى بن خالد از امام هشتم، على بن موسى الرضا عليه السلام نقل می کند که آن

حضرت فرمود:

ليس الله يقول: بغير عمد ترونها؟ فقلت: بلى قال: ثم عمد لکن لاترونها؛⁽²³⁾

آیا خداوند نمی فرماید که بدون ستونی که دیده شود؟ گفتیم: آری چنین است. فرمود: در آسمانها ستونهایی وجود دارد، ولی دیده نمی شوند. موید این نظر، روایتی است که از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده که فرموده است:

هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض، مربوطه كل مدينة الى عمود من نور؛⁽²⁴⁾

این ستارگان که در آسمانند، شهرهایی هستند مانند شهرهای روی زمین و هر شهری با شهر دیگر، با ستونی از نور مربوط می باشد. روی این نظر باید دید منظور از ستونهای نامرئی که ستارگان را از سقوط و اصطکاک حفظ می نماید چیست. آیا جز آن نیروی مرموز ناپیدایی است که نیوتن و دانشمندان دیگر، نام آن را جاذبه عمومی نهاده اند، و عبارتی رساتر و همگانی تر از ستون نامرئی می توان پیدا کرد؟

قرآن در رساندن این حقیقت علمی، تعبیری را انتخاب نموده که در تمام ادوار، برای بشر قابل درک فهم باشد، حتی در آن دورانی که بشر به واقعیت این ستون نامرئی پی نبرده بود، از این عبارت می فهمید که این کاخ بی ستون، ستونهایی نامرئی دارد که بسان ستونهای عمارت، این کاخ برافراشته را حفظ می نماید.

قرآن مجید در آیات دیگر نیز به وضع آسمانها و زمین اشاره کرده آن جا که می فرماید:

(ان الله يمسك السموات و الارض ان تزولا)؛⁽²⁵⁾

خداوند، آسمانها و زمین را از این که از محل خود بیرون بروند نگاه می دارد.

و این که خداوند نگاهدارنده آسمانها و زمین است، مانع از آن نیست که یک رشته عوامل طبیعی، به فرمان خدا در حفاظت آنها موثر باشد.

امام امیرمؤمنان علیه السلام در برخی از خطبه ها به این حقیقت علمی درباره زمین تصریح کرده می فرماید:

و ارساها علی غیر قرار، و قامها بغیر قوائم، و رفعها بغیر دعائم؛⁽²⁶⁾

زمین را بدون تکیه گاه، استوار ساخت و آن را بدون پایه، به پا داشت و بدون ستون برافراشت.

اسرار آفرینش کوهها

1 - 10. (والقی فی الارض رواسی ان تمیدبکم وبث فیها من کل دابه و انزلنا من السماء ماء فانبتنا فیها من کل زوج کریم)؛

در زمین کوههایی بسان لنگرها پدید آورد تا شما را از اضطراب حفظ کند و در آن از همه جنبندگان منتشر ساخت، و از آسمان آبی نازل کردیم و از هر نوع گیاه زیبایی رویانیدیم.

11. (هذا خلق الله فارونی ماذا خلق الذین من دونه بل الضالمون فی ضلال مبین)؛

این است که آفرینش خداوند، به من نشان دهد معبودهای دیگر چه آفریده اند؟ ولی ستمگران در گمراهی آشکارند.

در برابر کسی باید به سر حد بندگی، خضوع و اظهار تذلل نمود که یکی از شرایط را دارا باشد:

1. معبود از نظر علم و قدرت و دیگر کمالات وجودی به حدی برسد که وجدانهای بیدار برای ستایش او برانگیخته شود، و در مقابل جمال نامحدود و کمال نامتناهی او، بی اختیار سر تعظیم فرود آورد؛ و خضوع و کوچکی در مقابل جمال و زیبایی و کمال موجودی، آن هم به صورت نامحدود، امری قهری و غیر اختیاری است.

2. گذشته بر کمال و جمالی که دارد، لطف و کرم وجود او شامل انسان ها گردد و نعمت های او در اختیار بشر قرار گیرد.

اظهار کوچکی در برابر ولی نعمت و احساس خضوع در برابر افراد کریم، فطری و قهری است.

هرگاه ملاک عبادت و خضوع تا سر حد بندگی، به یکی از این دو موضوع است جز خدا، کسی شایسته عبودیت و بندگی افراد نیست، زیرا خداوند جهان، موجود نامحدودی است که برای کمال و جمال و صفات او حد و مرزی نیست. او موجودی است که وجود او از خود او می جوشد و صفات و همه کمالات وی مربوط به خود اوست و از جایی اخذ و کسب نکرده است.

اگر موجوداتی در جهان، کمال و جمالی دارند، همگی به حکم قانون علیت و معلولیت از او گرفته و خود فاقد وجود و هر نوع کمالی می باشند. اگر بنا باشد در برابر ولی النعمی سجده کنیم و او را تا سر حد بندگی بپرستیم، جز خدا ولی نعمتی وجود ندارد که در برابر او خضوع و بندگی کنیم، زیرا سرچشمه تمام نعمتهای ریز و درشت اوست و هرکسی هر چه دارد از خوان کرم او گرفته و به دیگری تعارف می کند.

خداوند در نخستین آیه مورد بحث، چهار موضوع را یادآور می شود که هر یک حاکی از قدرت بی پایان و کمال نامحدود اوست و در عین حال یادآور نعمتهای بی کران او می باشد؛ از این جهت در آیه بعدی نتیجه می گیرد که جز او کسی شایسته عبادت و پرستش نیست. اینک موضوعات چهارگانه:

1. کوهها را آفرید تا ما را از حرکات ناموزون زمین حفظ کند، چنان که می

فرماید:

(والقی فی الارض رواسی ان تمیدبکم)؛

در زمین کوههایی بسان لنگر پدید آورد، تا شما را از اضطراب حفظ کند.

2. در زمین موجودات جاننداری آفریده و در نقاط مختلف آن پخش کرد،

چنان که می فرماید:

(وبث فیها من کل دابه)؛

در روی زمین از جنبندگان منتشر ساخت.

3. از آسمان آب نازل کردیم، چنان که می فرماید:

(وانزلنا من السماء؛)

از آسمان آب نازل کردیم.

4. در روی زمین از هر گیاه زیبایی رویانید، چنان که می فرماید:

(فانبتنا فیها من کل زوج کریم)؛

در آن جا از هر گیاه زیبایی رویانیدیم.

اینک درباره هر یک از موضوعات چهارگانه، به طور فشرده سخن می

گوییم.

1. اسرار آفرینش کوهها

اسرار مرموز کوهها بیش از آن است که در این مقام بگنجد. تنها در آیه مورد

بحث به راز مهمی اشاره می نماید و می فرماید:

کوهها بسان لنگرهای کشتی، شما را از حرکات ناموزون زمین حفظ می کند

و مضمون همین آیه در سوره دیگر نیز وارد شده است. ⁽²⁷⁾

و در آیه دیگر، کوهها را میخهای زمین معرفی کرده و می فرماید: (والجبال

اوتاداً). ⁽²⁸⁾

امیرمومنان در نخستین خطبه نهج البلاغه می فرماید: وتد بالصخور میدان

ارضه؛

زمین را با کوه از لرزش بازداشت.

و در برخی از سخنان امیرمومنان، کوهها به لنگر کشتی نیز تشبیه شده، چنان

که می فرماید:

وعدل حرکاتها بالراسیات من جلامیدها؛ ⁽²⁹⁾

حرکات زمین را وسیله لنگرهای از سنگ تعدیل نمود.
در آیه مورد بحث، از کوهها به لفظ رواسی تعبیر آورده که جمع راسیه به
معنای لنگر است.

در زبان عرب گفته می شود:

راست السفینه: ای وقت علی الانجر.

یعنی روی لنگر ایستاد و انجر همان معرب لنگر است.

بنابراین باید دید مقصود از لنگر بودن کوهها چیست، و چگونه کوهها برای
زمین، حکم لنگر را دارند.

در این نظریه‌های مختلفی بیان شده است که ما دو نظر را یادآوری می کنیم و
معترفیم که کشف این راز، نیاز به دقت بیشتری دارد، و شاید در آینده، بشر نحوه
لنگر بودن کوهها را بهتر از این دریابد.

1. ممکن است که این حرکات ناموزون که کوهها مانع از بروز آن است،
معلول جاذبه نیرومند ماه باشد که می تواند در پوسته زمین جزر و مدی مانند
جزر و مد دریاها به وجود آورده و همواره در حرکت و اضطراب باشد.

ولی عامل مانع از بروز این نوع حرکات ناموزون، همان کوههاست، زیرا
کوهها در حقیقت در حکم یک زره محکم فولادین را دارند که دور تا دور زمین
را احاطه کرده و با توجه به ارتباط و پیوندی که از زیر به هم دارند، یک شبکه
نیرومند سر تاسری را تشکیل می دهند.

اگر این زره محکم و این شبکه نیرومند، کره زمین را نپوشانده بود پوسته
روی زمین از یک قشر نرم و لطیفی همچون خاک و شن تشکیل یافته بود،
مسئله به آسانی تحت تاثیر جاذبه نیرومند ماه واقع می شد و حرکات ناموزونی
مانند جزر و مد دریاها در آن به وجود می آورد. با این که قشر محکمی پوسته

زمین را پوشانیده، باز حرکات خفیف جزر و مد در آن پیدا می شود و هر بار حدود سی سانتیمتر پوسته زمین به تدریج بالا و پایین می رود.⁽³⁰⁾

2. ممکن است عامل این حرکات ناموزون، همان مواد مذابی باشد که هسته مرکزی زمین را تشکیل می دهد و دل زمین مملو از گازهای متراکمی است که با شدت هر چه تمام تر بر آن فشار می آورد. زلزله های خطرناکی که ضررهای جبران ناپذیری به وجود می آورد، به عقیده گروهی از دانشمندان، نتیجه عمل حرارت و گازهای درونی است که با شدت خارج می شوند.

در این صحنه متلاطم، یگانه عاملی که از متلاشی شدن و تفرق قطعات زمین مانع می گردد، همان کوههاست، زیرا ریشه های کوههای سنین که در اعماق زمین فرو رفته و قطعات زمین را در بر گرفته و آنها را به هم اتصال می دهد، و بسان میخها که قطعات تخته را به هم متصل می سازد و از انفکاک و جدایی جلوگیری می کند، قطعات زمین را از تفرق و پاشیدگی باز می دارد.

شاید آیه (والجبال اوتاداً)⁽³¹⁾

کوهها را میخهای زمین قرار دادیم.

اشاره به همین حقیقت باشد که بیان گردید.

امیرمومنان در ستایش و بیان عظمت کاخ آفرینش چنین می فرماید:

ووتد بالصخور میدان ارضه؛⁽³²⁾

زمین را با کوههایی که حکم میخ را دارند، از لرزش بازداشت.

و یا در جای دیگر می فرماید:

و عدل حرکاتها بالراسیات من جلامیدها؛⁽³³⁾

حرکات زمین را به وسیله کوههای استوار که از صخره های بزرگ تشکیل

یافته اند، تعدیل نمود.

شاید فرموده علی علیه السلام ناظر به این حقیقت باشد، تو گویی که کوهها بسان لنگر کشتی است که حرکات آن را تعدیل می نماید.

2. پخش جاندار در روی زمین

یکی دیگر از مظاهر قدرت خداوند، وجود حیات و زندگی در روی زمین و دل دریاهاست.

دابه در لغت عرب به جنبنده می گویند، که در نتیجه با حی و زنده مساوی و برابر است.

پیدایش حیات در روی زمین، در گرو شرایط بی شماری است. که فقدان یکی از آنها مایه امتناع تحقق زیست در این کره خاکی است.

شماره اوضاع و احوالی که حیات را در زمین پدید آورده، از حد فکر بشر بیرون است، و تصور این که همه این شرایط بر حسب تصادف پیدا شده و جمع وجود گشته اند، دور از خرد و از نظر احتمال ممتنع و در سر حد صفر است.

از باب نمونه، به توضیح یک شرط می پردازیم:

استقرار حیات در روی زمین، بر اثر حرارت متناسبی است که از خورشید به زمین می رسد، حرارت کنونی تنزل می کرد و سرعت حرکت برمدار آن نصف می شد و طول مدت زمستانی دو برابر می گردید و همه موجودات یخ می زدند.

(34)

تنظیم این شرایط به این شکل متناسب، گواه بر دخالت تدبیر کلی در نظام آفرینش می باشد.

3. اوست که از آسمان نازل می کند

سما در جمله **(وانزلنا من السماء)** به معنای مطلق بلندی است.

اتفاقاً یکی از معانی سما همان بلندی است.

ابن عباس می گوید: سماء عبارت است از چیزی که (علاک و اظلک)، یعنی چیزی که بالاتر از تو قرار گیرد و بر سر تو سایه بیندازد. چون ابرهایی که از دریا بر می خیزد، در نقطه مرتفعتر از ما قرار می گیرند و پس از یک رشته فعل و انفعال به صورت قطرات باران به دشت و دمن می ریزند، خداوند در این مورد لفظ سماء را به کار برده و فرموده: (وانزلنا من السماء ماء.)

البته سماء در قرآن معانی دیگری نیز دارد؛ مثلاً، در همین آیه مورد بحث (آیه دهم سوره) به معنای اجرام و ستارگان به کار رفته است، چنان که فرمود:

(خلق السموات بغیر عمد ترونها)؛

آسمانها (اجرام و ستارگان) را بدون ستونی که ببیند آفرید .

البته سماء در قرآن معانی دیگری نیز دارد که یکی از کلیدهای حل آیات مربوط به آفرینش آسمانها این است که بدانیم سماء در قرآن در یک معنا به کار نرفته است.

آیات مربوط به خلقت و آفرینش آسمانها، از مباحث شایان دقت قرآن است و پرده برداری از رازی که در این آیات وارد شده است، در گرو این است که مجموع آیات در یک جا گردآوری گردد، سپس با تامل و تدبیر در مفردات و جمله های آیه ها، هدف قرآن روشن گردد.

4. گیاهان روی زمین

گیاهان روی زمین که به صورت مخملهای سرسبز، سطح زمین را پوشانیده است، خود آیتی بزرگ بر مبدأ آفرینش و دخالت تدبیر در سازمان خلقت می باشد.

ساختمان گیاهان و سلولهای مختلف آنها که به شکلهای کروی بیضی، شش ضلعی، دوکی و استوانه ای می باشند، گواه بر عظمت خلقت آنها، و دلیل بر مداخله نیروی عظیمی در آفرینش آنها می باشد.

نه تنها ساختمان سلولهای آنها اعجاب هر دانشمند محقق را می انگیزد، بلکه آنچه مربوط به پیدایش گیاه و تکامل آنهاست، از قبیل نمو، تولید مثل، تقسیمات سلول، ساختمان ساقه و برگ و گل و... همه و همه گواه بر علم و شعور آفریدگار آنهاست.

از این جهت می فرماید: (فانبتنا فیها من کل زوج کریم) .

آیا با مطالعه احوال ستارگان و اجسام بزرگ معلق در فضا، که از سقوط و اصطحاک مصون و محفوظ می باشند، انسان به عظمت خلقت آنها و به عظمت خالق و آفریننده جهان پی نمی برد.

آیا شایسته است با وجود چنین مرکز قدرت در برابر مخلوقهای ناتوان او به عنوان پرستش، سر تعظیم فرود آورده و موجودات بی اثر و بی خاصیت را شریک او بدانیم.

عبادت و پرستش، شایسته آن ذات با کمال است که خالق جهان و جهانیان می باشد، نه موجوداتی که توانایی آفریدن چیزی را ندارند.

از این جهت، در یازدهمین آیه مورد بحث می فرماید:

(هذا خلق الله فارونی ماذا خلق الذین من دونه)؛

این است آفرینش خداوند، (ولی) به من نشان دهید معبودهای دیگر چه آفریده اند.

و در آیه دیگر در نکوهش معبودهای باطل که قادر به انجام دادن کاری نیستند، چنین می فرماید:

(ان الذين تدعون من دون الله لن يخلقوا ذباباً ولو اجتمعوا له و ان يسلبهم
الذباب شيئاً لا يستنقذوه منه ضعف الطالب و المطلوب)؛⁽³⁵⁾
آنان را که جز خدا می خوانید (و می پرستید) نمی توانند مگسی را بیافرینند،
هر چند دست به دست هم بدهند و اگر مگس چیزی از آن بگیرد، توانایی بر
گرفتن آن ندارند. چقدر دعوت کننده و دعوت شده ناتوانند!

لقمان و سپاسگزاری

12. (ولقد اتینا لقمان الحکمه ان اشکر لله و من یشکر فانما یشکر لنفسه و

من کفر فان الله غنی حمید)؛

ما به لقمان حکمت عطا کردیم و دستور دادیم که شکر خدا را به جا آورد. هرکس خدا را سپاس کند، نتیجه آن به خود او بر می گردد. هرکس کفران نعمت کند (خدا را ضرر نمی زند) خداوند بی نیاز و شایسته ثناست.

می گویند: در دوران حکومت حضرت داود علیه السلام در خانواده ای که نسب آن به حضرت ابراهیم علیه السلام منتهی می گشت، کودکی سیه فام چشم به دنیا گشود. سپس بر اثر داشتن ملکات فاضله، هوش سرشار، عقل و تدبیر فوق العاده، تجربه و پختگی، بیان شیرین و منطق محکم، به نام لقمان حکیم معروف گردید. خصوصیات زندگی او درست ضبط نگردیده، ولی سخنان حکیمانه وی زینت بخش صفحات کتابهای اخلاق و تفسیر و تاریخ است. آنچه مسلم است، روزگاری غلام بوده و آقایی داشته، ولی این نکته چندان روشن نیست که چگونه کودکی که در خاندان نبوت به دنیا آمده بود، بالاخره غلام زر خرید شده است.

از این جهت، برخی از مفسران معتقدند که وی غلام حبشی یا مصری بوده و در میان بنی اسرائیل بزرگ شده و دارای کمالات اخلاقی و فضایل روحی زیادی بوده است.

لقمان حکیم بود، نه پیامبر

برخی از روایات حاکی است که لقمان با آن همه کمالات، به مقام پیامبری نرسیده بود. از پیامبر اسلام نقل شده که آن حضرت فرمود: لقمان، پیامبر نبود،

بنده ای بود فکور و خوش عقیده، او خدا را دوست می داشت، خدا نیز او را دوست داشت و بر او منت نهاد و حکمت به او آموخت. (36)

حماد بن عیسی از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت چنین فرمود:

لقمان در سایه حسب و نست، ثروت و مال، نیرومندی و زیبایی به آن مقام بلند نرسید، لکن او مردی بود که در اطاعت خدا استقامت داشت، گرد محرمات نمی گشت، آرام و با وقار و تیزبین بود، در هر موضوعی عمیقانه فکر می کرد، از هر حادثه ای درس عبرت می گرفت، کمتر خنده و مزاح می کرد، از اقبال دنیا خوشحال نمی شد، و از پشت کردن آن اندوهناک نمی گشت، فرزندان زیادی داشت و در مرگ آنها زمام بردباری را از دست نداد.

یکی از صفات جمیله او این بود که هرگاه دو نفر با یکدیگر اختلاف پیدا می کردند، تا صلح و صفایی میان آنها برقرار نمی ساخت، از پای نمی نشست. مجالست دانشمندان و بزرگان را مغتنم می شمرد. برای داد رسان و داوران و زمامداران، تاسف می خورد که چگونه فریب مقام و منصب چند روزه دنیا را می خورند. (37)

و در حدیث دیگر می خوانیم:

روزی یکی از بزرگان بنی اسرائیل از محلی عبور می کرد، دید گروهی مانند تشنگانی که اطراف آب گوارا گرد می آیند، دور لقمان جمع شده اند و به سخنان حکیمانه او گوش می دهند و حل مشکلات خو را از او می خواهند. آن رهگذر از طریق تعجب رو به لقمان کرد و گفت: تو آن نیستی که مدتها با ما گله داری می کردی؟

گفت: آری. گفت: در سایه چه چیز به این مقام بلند رسیدی؟

فرمود: سه خصلت مرا به این مقام رسانیده است:

صدق الحدیث، واداء الامانه، و ترک مالایعنی؛⁽³⁸⁾

راستگویی، پس دادن امانت، اعراض از کارهای بیهوده.

از نظر یک مرد الهی، این مطلب جای گفتگو نیست که بندگی و پیروی از اصول انسانی و اخلاقی، و دوری از گناهان و پرهیز از معاصی و خلافتکاری، روح و روان انسانی را جلا و روشنی می بخشد، و ذهن او را برای درک حقایق و واقعیات آماده سازد.

به طور مسلم یک مرد مادی که با این اصول سروکاری ندارد و در این راه، تجربه و آزمایشی نیز ندارد، این مطلب را صد در صد انکار خواهد کرد. او قدرت فکری و جهش ذهنی را در گرو نبوغ ذاتی و هوش طبیعی و پس از آن در دایره تعلیم و تعلم می داند و بس، ولی شخص خداشناس که به جهان دیگر و عوالم غیبی، ایمان راسخ دارد و معتقد است که این جهان با تمام محتویات خود زیر نظر عالم دیگری می گردد، و تمام نعمتها و کمالها از جانب خداوند است، به خدا و مخالفت با شهوات و دوری از گناهان، می تواند روح را برای درک حقایق و فهم مسائل پیچیده کمک کرده و راهنمایی کند.

قرآن مجید، کتاب بزرگ آسمانی ما نیز به این حقیقت اشاره کرده و می

گوید:

(الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا)؛⁽³⁹⁾

و کسانی که برای ما (با هوسها و سایر مشکلات) بجنگند، ما آنها را به

راههای خود هدایت می کنیم .

پیامبر اسلام فرموده است:

من اخلص لله عزوجل اربعین صباحاً جرت ینابیع الحکمه من فمه ولسانه.

مرحوم مجلسی حدیث را این طور نقل کرده است:
ما اخلص عبدالله عزوجل اربعین صباحاً الا جرت ینابیع الحکمه من قلبه علی
لسانه؛ (40)

هر کس چهل روز، خود را برای خدا پاک و خالص گرداند، چشمه های علم
و دانش از قلب او به سوی زبان او جاری خواهد شد.
بنابراین هرگاه از روایات یاد شده استفاده شود که لقمان مراتب علمی و
اخلاقی را از طریق بندگی حقیقی و ترک گناهان و فرمانبرداری به دست آورده،
نباید تعجب کرد.

به علاوه، وی از مجاری طبیعی نیز برای بالا بردن مراتب علمی خود بهره
برداری می کرد، چنان که پیامبر اکرم فرمود: وی مرد فکوری بوده و در هر
موضوعی بیش از همه چیز فکر می کرده است.

فکر، چراغی است روشن که تاریکیها را از بین می برد. علاوه بر این، امام
صادق علیه السلام در حدیث گذشته فرمود که پیوسته با دانشمندان نشست و برخاست
داشت.

نمونه ای از طرز تفکر لقمان

معروف است روزی آقای لقمان به او دستور داد که وی گوسفندی را سر ببرد
و لذیذترین عضو آن را بپزد و بیاورد. وی زبان و دل آن را پخت و آورد. دو
مرتبّه دستور داد که گوسفند دیگری را ببرد و پلیدترین عضو آن را بپزد. وی
فردای آن روز زبان و دل آن حیوان را پخت و سر سفره گذارد. آقای وی از
روی تعجب، سر این مطلب را پرسید. وی گفت: **(انهما اطیب شیء اذا طابا،
واخبث شیء اذا خبثا)** دل و زبان پاکیزه ترین عضوند، هرگاه با یکدیگر مطابق
و برابر باشند؛ یعنی آنچه در دل باشد به زبان جاری گردد، و آنچه به زبان

جاری می گردد حاکی از دل باشد، این دو پلیدترین عضوند، هرگاه مخالف یکدیگر باشند و آنچه زبان می گوید، دل با آن مخالف باشد.

مقصود از حکمت چیست؟

حکمت در لغت یک معنای جامع و وسیعی دارد که بر هر سخن و نظریه محکم و پابرجایی که ضامن سعادت انسان است گفته می شود؛ بنابراین هر نظریه سودمندی که ضامن صلاح فرد و اجتماع باشد، از مصادیق حکمت است. هر عقیده ای که مطابق و عین حق و صواب باشد، حکمت است. همچنین تفسیر روایات از حکمت به احکام فرعی فقیهی یا شناسایی امام و یا نصایح و پندهایی که ضامن مصلحت اجتماع است از این باب است. هر نظریه صحیح ضامن مصلحت اجتماع است از این باب است. هر نظریه صحیح، هر رای حق و پا برجا در علوم نظری و مسائل عملی، حکمت است و تمام اینها از مصادیق این لفظ به شمار می روند.

حالا لقمان حکیم از این خرم بی پایان حکمت، چقدر نصیب داشته است، خدا می داند. ولی از نصایح و سخنان عالی و حکیمانه ای که در این سوره از او نقل شده و از دستورات سودمندی که از این مرد حکیم درباره مسائل اخلاقی و اجتماعی در کتابهای حدیث دیده می شود و از این که مدتها مرجع سوالات در بنی اسرائیل بوده و سخنان و بی سابقه ای در قسمتهای مختلف، از آن جمله طب و بهداشت، از او شنیده شده است، همه گواه محکم است بر این که این مرد در علوم نظری و اجتماعی و اخلاقی، از بزرگان دانشمندان عصر خود بوده و شایسته بود که به لقمان حکیم مشهور و معروف گردد.

سپاسگزاری و جهان امروز

مقصود از جمله (ان اشکر الله) تفسیر و توضیح حکمت نیست، بلکه منظور نتیجه گیری است، یعنی از آن جا که به لقمان، حکمت عطا کردیم، از این جهت در برابر این نعمت بزرگ به او دستور دادیم که شهر خدا را به جا آورد. شکر در لغت عرب به معنای اظهار نعمت و نشر و پخش آن در برابر کفر که فراموش کردن و پنهان نمودن آن است. به طور مسلم اظهار نعمت درجاتی دارد. دانشمندان می گویند که سپاسگزاری سه درجه دارد:

1. شناسایی نعمت دهنده است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

و ادنی الشکر رویه النعمه من الله؛⁽⁴¹⁾

کمترین مراتب سپاسگزاری قلبی است که نخستین درجه شکر شمرده می شود.⁽⁴²⁾

2. سپاسگزاری و شکر و تقدیر به وسیله زبان است که این قسمت در تشویق نعمت دهنده تاثیر به سزایی دارد؛ البته این اثر در صورتی است که نعمت دهنده بشر باشد نه خدا، زیرا تشویق خدا که معنای آن تاثر از گفتار بندگان باشد و مدح و ثنای بنده در او اثر بگذارد، و او را تشویق کند که انعام خود را دو چندان نماید، درباره خدا تصور ندارد بلکه نتیجه سپاسگزاری نسبت به خدا این است که بنده لیاقت و شایستگی خود را اثبات می کند و این همان نکته ای است که در این آیه به آن تصریح شده:

(و من یشکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان الله غنی حمید)؛

نتیجه سپاسگزاری به خود سپاسگزار بر می گردد، و خداوند از سپاسگزاری افرادی بی نیاز است.

خلاصه، سپاسگزاری در برابر خداوند، جز اثبات لیاقت و شایستگی بنده، چیز دیگری نیست، ولی شکر در برابر نیکی و خدمات یک شخص، علاوه بر این (اثبات شایستگی) اثر دیگری نیز دارد، و آن این است که طرف را تشویق و دلگرم می نماید و او بر اثر ابراز احساسات و تقدیر، احسان و انعام خود را دو چندان می نماید.

سپاسگزاری یک دانش آموز در برابر فداکارهای آموزگاران، عشق و علاقه او را به امور آموزشی و پرورشی تشدید می کند. باغبانی که در سرزمینی تخم افشاند و تحمل سرما و گرما کرده است، هرگاه نتیجه اعمال خود را دید، تصمیم و علاقه او برای آباد کردن آن منطقه زیادتر می شود، زیرا زمین به وسیله سرسبز شدن و میوه دادن، بالسان تکوینی، لیاقت و شایستگی خود را اثبات نموده و به وسیله تقدیر تکوینی، شوق و شور باغبان را برای خدمتگزاری بیشتر عمیقتر می سازد.

3. مرحله دیگر شکر گزاری آن است که انسان نعمت را در جای خود مصرف کند. دانشمندان گفته اند:

الشکر صرف العبد ما انعمه الله علیه فیما خلق له؛

یعنی یکی از درجات سپاسگزاری، این است که هر نعمتی را در جایی به کار ببرد که برای آن آفریده شده است. (43)

دو نکته اجتماعی

در پایان از تذکر دو نکته ناگزیریم:

1. جهان امروز به اهمیت مساله شکر و سپاسگزاری که در زبان امروز به آن تقدیر می گویند، پی برده است؛ از این جهت، تشویق مخرعان و مکتشفان و

دانشمندان بزرگ و خدمتگزاران اجتماع در سرلوحه دولتهای جهان قرار گرفته است.

زیرا از طریق تقدیر می توان موجبات دلگرمی آنان را فراهم آورد، تا آنان نیز در راه خدمت به علم و اجتماع ثابت و استوار باشند. از این جا می توان پی به عظمت جمله ای برد که در کتابهای حدیث نقل شده است:

من لم یشکر الناس لم یشکر الله؛

هرکس از مردم تقدیر نکند، هرگز موفق به سپاسگزاری خدا نیز نمی گردد. زیرا بی اعتنایی به خدمت دیگران، یک نوع نمک شناسی است و اگر این روحیه در انسان تقویت شود، کم کم نسبت به نعمتهای الهی نیز بی اعتنا بوده و از شکر او نیز سرباز خواهد زد؛ از این جهت در احادیث اسلامی می خوانیم:

اشکرکم لله اشکرکم للناس؛⁽⁴⁴⁾

آن گروه، بهتر به سپاسگزاری خدا موفق هستند که از خدمات مردم تقدیر نمایند.

بنابراین، تقدیر از خدمات دیگران، شاخه ای از روحیه حق شناسی است که انسان را به خدانشناسی و سپاسگزاری از الطاف و نعمتهای او دعوت می کند. مال و ثروت، شباب و جوانی، صحت و تندرستی، علم و دانش، قدرت و توانایی، همگی از نعمتهای ارزنده الهی است که بشر در مقابل آنها مسوولیت عظیم دارد، و شکر این نعمت، این است که تمام این مواهب را در جای خود صرف کند؛ و کفران آنها این است که از این مواهب، سوء استفاده نموده و آنها را در موارد زیانبار به کار برد.

بزرگترین کفران نعمت برای یک دانشمند، این است که علم و دانش خود را در ساختن سلاحهای مخرب و ویرانگر به کار ببرد. بالاترین بدبختی برای یک شیمیدان، این است که معلومات و اندوخته های علمی خود را در راه ساختن بمبهای میکروبی به کار اندازد.

این گروه از دانشمندان کسانی هستند که نسبت به نعمتهای خدا کفر ورزیده و از به کار بردن آنها در مورد خویش سرباز زده اند.

امروز صنعت در خدمت فساد قرار گرفته است، بدنیست خبر زیر را که خبرگزاریهای جهان مخابره کرده اند بشنوید...:

اخیراً دزدان انگلیسی با استفاده از جدیدترین ابزار علمی برش، یک خزانه محکم را در لندن سوراخ کرده اند و آنچه بود به سرقت برده اند. در حدود 220 میلیون ریال بوده که تعلق به موسسه کارگشایی لندن داشت. اکنون مقامات این موسسه به سرعت مشغول صورت برداری از اموال سرقت شده است و ممکن است تعیین رقم اموال چند روز طول بکشد.

دزدها با استفاده از مته های ترمیک توانستند با سرعت و بدون سرو صدا دری را به قطر شصت سانتیمتر از فولاد سوراخ کنند و بشکافند و از آن عبور کنند.

مته های ترمیک که مورد استفاده سارقین قرار گرفت، آن چنان قوی است که می تواند بتون را سوراخ کند.

جالب توجه این که این مته ها چنان حرارتی ایجاد می کنند که هیچ فلزی در برابر آن مقاومت ندارد و می تواند 2500 درجه سانتیگراد حرارت به وجود آورد. (45)

همان طور که ملاحظه می فرمایید، یک چنین مته های قوی و نیرومند که از نعمتهایی است که در اختیار بشر قرار گرفته، اکنون در خدمت فساد انجام وظیفه می کند. مته های ترمیک همان طور که ممکن است برای سوراخ کردن سنگها و رسیدن به منابع پر ارزش و مفید نفتی و امثال آن مورد استفاده قرار گیرد، کاملاً ممکن است برای سوراخ کردن در بسیار قطور شصت سانتیمتری فولادی (موسسه کارگشایی لندن) مورد استفاده واقع شود.

ممکن است دانشمند یا دانشمندانی که این مته های عجیب را اختراع کرده اند، به این امر راضی نباشند، ولی رضایت آنها در تاثیر این مته ها شرط نیست. آن روز که برادران رایت که نخستین هواپیما را اختراع یا تکمیل کردند، شاید تصور می کردند در آینده اختراع آنها مفیدترین یا بی ضررترین وسیله نقلیه سریع خواهد شد.

آنها هرگز باور نمی کردند که با همین هواپیمای تکامل یافته، کمی پس از نیم قرن هزاران تن بمبهای آتش زا و مخرب، در یک کشور دور افتاده و بی دفاع به نام ویتنام ریخته خواهد شد.

با این که پاستور که برای نخستین بار در اروپا پرده از روی اسرار جانداران ذره بینی و میکروبهای برداشت، تصور نمی کرد از این کشف مفید او که جان میلیونها انسان را از مرگ نجات می دهد، برای ساختن و تکمیل بمبهای میکروبی نیز استفاده شود و میلیونها نفر را به وسیله آن با فجیعترین صورتی به مرگ تسلیم نمایند.

همین اتم که شکافتن و آزاد کردن انرژی هسته ای آن یکی از بزرگترین پیروزیهای علمی و صنعتی بشر محسوب می گردد، چه کسی پیش بینی می کرد که این پیروزی بزرگ، همزادی دارد به نام فاجعه جنگلهای اتمی که ماکت

کوچک آن در هیروشیما و ناکازاکی (دو شهر بزرگ ژاپن که در جنگ جهانی دوم با دو بمب کوچک اتمی، به گورستان وحشتناکی تبدیل گردید) به نمایش گذارده خواهد شد.

بنابراین اگر پیشرفتهای عظیم صنعتی، درهایی از خوشبختی و رفاه به سوی جهان بشری گشوده، درهایی از بدبختی و هلاکت را نیز به روی آنها باز کرده است، تا انسانها از کدامین در وارد شوند.

اگر انسان امروز از این پله های ترقی صنعتی، به سرعت زیاد بالا رفته، باید توجه داشت که به هنگام لغزش و سقوط هم از آن بلندی چنان استخوانهای او در هم می شکند که قدرت حرکت نخواهد داشت.

البته این حساب مخصوص یک قسمت و دو قسمت از فرآورده های صنعتی و ابزارهای علمی که یرتو اکتشاف جدید به دست آمده، نیست، بلکه تمام این وسایل و ابزار را بدون استثنا شامل می شود.

بنابراین، عظمت و قدرت صنایع مهم نیست، مهم نحوه بهره برداری از آن است و آن هم بستگی به نوع تربیت انسان، همان انسان زمانی که زمام این وسایل بزرگ را در اختیار دارد، خواهد داشت و حساسترین نقطه زندگی انسانها همین جاست.

مکتبهای دینی و اخلاقی، دست روی همین نقطه حساس می گذارند؛ آنها می کوشند انسانها را چنان تربیت کنند که این پدیده های عجایب انگیز صنعتی و مادی را در راه خوشبختی و سعادت و رفاه خود و دیگران صرف کنند، نه این که با آنها سریعتر از پای خویش، خود را به گور بکشانند، ولی این یکی از بزرگترین خدماتی است که این مکتبها می توانند به نوع انسان کنند.

کتاب بزرگ آسمانی ما قرآن می گوید: ما به بعضی از اقوام و ملل گذشته
امکانات و قدرتها دادیم که به شما ندادیم، و هم به آنها چشم و گوش و عقل
دادیم (تا مطالب را درست درک کنند) ولی هیچ یک از آنها به حالشان سودی
نداد، زیرا آیات خدا را انکار کردند و سرانجام به مجازاتهای دردناکی که قبلا آن
را به باد مسخره می گرفتند گرفتار شدند. ⁽⁴⁶⁾

لقمان و تربیت اولاد

13. (واذ قال لقمان لابنه وهو يعظه يا بني لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظیم)؛

(بیاد آر) زمانی را که لقمان به فرزند خود اندرز داد، و گفت: فرزندم! برای خدا شریک قرار مده، زیرا شرک ستم بزرگی است.

مسائل مربوط به تعلیم و تربیت کودک، یکی از امور مهم اجتماع کنونی بشر است که فکر دانشمندان را به خود متوجه ساخته، و از این راه فصل تازه ای در علوم تربیتی و پرورشی، باز گشوده شده و افکار تازه و سودمندی در این باره به مراکز و محافل تربیتی عرضه شده است، و سازمانهایی برای رفع نیازمندیهای علمی و تربیت کودک به وجود آمده و این قسمت به صورت رشته تخصصی در آمده است.

دانشمندان به خوبی دریافته اند که زیربنای زندگی در دوران کودکی پی ریزی می شود، و سعادت و شقاوت ادوار مختلف زندگی، یعنی دورانهای جوانی و پیری، در گرو طرز تربیت دوران کودکی است.

با این که شخصیت انسان به عوامل گوناگونی بستگی دارد که هر کدام از آنها در سرنوشت انسان تاثیر بسزایی داشته و کاملاً موثر می باشد، مع الوصف تربیتهای دوران کودکی در نظر دانشمندان، حائز اهمیت خاصی است و آن را زیر بنای زندگی می نامند.

قلب و روان کودک بسان صفحه کاغذ سفیدی است که در دست نقاش چیره دست قرار گیرد، هر نقشی که روی آن ترسیم شود، تا آخر عمر صفحه، باقی می ماند.

فرض کنید قطعه سنگ مرمری در دست استاد کار هنرمندی قرار گیرد، از آن جا که او یک سنگ تراش توانا، یک صنعتگر ماهر، یا یک مجسمه ساز چابک دست است، دهها فکر و خیال درباره آن کرده و نقشه هایی می ریزد، ولی اگر دست به پیکر آن مرمر زد و آن را به صورت مجسمه یکی از نوابغ جهان یا یکی از اشیای ظریف در آورد، همه گونه امکانات و استعدادهایی که قبلاً در این صورت نابغه نیز همراه آن باقی خواهد بود.

روح و روان حساس کودک در آغاز زندگی، از جهات بسیاری مانند همین ماده خامی است که برای همه گونه فعالیتها و صورتها، برای همه رقم تربیتها و پرورشها آماده دارد؛ و اگر اولیای کودک، حسن ابتکار به خرج دهند و فطرت پاک و احساسات ارزنده او را با شیوه های پسندیده رهبری نمایند، سرنوشت او را از این طریق روشن می کنند، و اگر در این راه، سهل انگاری نمایند و با روشهای غلط و پرورشهای ناستوده فطرت او را آلوده سازند، حتماً مقدمات بدبختی کودک را فراهم ساخته اند، به طوری که عوامل دیگر شخصیت های غلط، زود یا دیر در زندگی او نمایان خواهد شد.

علی علیه السلام می فرماید:

انما قلب الحد (عج) كالارض الخاليه ما القى فيها من شى ء قبلته؛ ⁽⁴⁷⁾

همانا دل جوان نارس، همچون زمین کشت نشده و بکر است، هر بذری در آن بپاشند می پذیرد.

بنابراین، جا دارد بگوییم که مغز کودک مانند فیلم عکاسی است، از آنچه می بیند و مشاهده می کند، عکس بر می دارد.

مسئولیت‌های سنگین

برخی از پدران تصور می‌کنند که مسئولیت آنان فقط منحصر به تامین نیازمندیهای جسمانی کودک است و دیگر وظیفه‌ای ندارد، در صورتی که پرورشهای اخلاقی و ایمانی، بزرگترین مسئولیتی است که بر دوش آنها گذارده شده است و انجام دادن این مسئولیت، ارزنده‌تر از تامین حوایج مادی آنهاست.

دومین شخصیت جهان اسلام، امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

ما نحل والد ولداً نحلاً أفضل من ادب حسن؛⁽⁴⁸⁾

بهترین هدیه‌ای که پدر می‌تواند به فرزند خود بدهد، همان تربیت پسندیده است.

مسئولیت پدران در این باره به قدری سنگین و قابل توجه است که امام سجاد علیه السلام در انجام دادن این وظیفه خطیر از خداوند استمداد می‌کند، و در ضمن راز و نیاز خود چنین عرض می‌کند:

واعنی علی تربیتهم وتادیبهم وبرهم؛⁽⁴⁹⁾

(بارالها) مرا در تربیت و تادیب فرزندان و نیکی به آنها یاری بفرما.

اگر پدران حق اطاعت در گردن فرزندان دارند، فرزندان نیز حق بزرگتری در عهده پدران دارند و آن حق تربیت است، یعنی آموختن راه و رسم زندگی از طریق صحیح و پرورش دادن سجایای انسانی است که در فطرت او تعبیه شده است.

اگر دانشمندان، امروز به اهمیت تربیت کودکان و راهنمایی رجال آینده‌کشور پی برده‌اند و با تشکیل جلسات و نوشتن کتابها و جزوه‌ها و نشان دادن فیلمهای اخلاقی و علمی، گامهای بلندی در این راه برداشته‌اند، رهبران عالی‌قدر اسلام و پیشوایان مذهبی ما، از چهارده قرن پیش با دادن دستورات لازم و

ارشاد و راهنماییهای سودمند، و با پرورش کودکان و فرزندان نمونه، قدم موثری در این راه برداشته اند.

اگر دانشمندان و روان شناسان، استادان آموزش و پرورش برنامه های تربیتی خود را از دورانی شروع می کنند که کودک چشم و گوش خود را باز کرده و در آستانه چیز فهمی قرار می گیرد، ولی اسلام برنامه وسیع خود را برای تحقق یافتن سعادت کودک، پیش از انعقاد نطفه او آغاز می نماید.

اسلام درباره پیوند زناشویی دستورات لازم و کافی دارد و در این باره به تمام جوانب توجه نموده و در انتخاب همسر به ریشه خانوادگی و شرافت موروثی، اهمیت فوق العاده داده است.

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: از خضراء الدمن (گیاهانی که در نقاط آلوده می رویند) بپرهیزید! عرض کردند: منظور چیست؟ فرمود: زن زیبایی که در خاندان بد و پلید به وجود آمده باشد. (50)

اسلام برای حالت آمیزش، آداب و وظایفی معین فرموده که مراقبت هر کدام، در سعادت و خوشبختی کودک تاثیر بسزایی دارد و بالاخص از آمیزش در حالت مستی به شدت جلوگیری کرده است، زیرا کودکانی که در این حال نطفه آنها بسته می شود، از عوارض عصبی درمان ناپذیر بی نصیب نیستند.

اسلام، تنها به این قسمت اکتفا نکرده، در ایام بارداری و پس از وضع حمل با موشکافی شگفت آوری، تمام شوون پرورش کودک را مدنظر قرار داده است، تا آن جا که به پدران دستور داده که برای فرزندان نام نیکی انتخاب نمایند، زیرا نام، خصوصا نامی که حاکی از بندگی کودک نسبت به خدای یکتا باشد، نشانه شخصیت و از نظر روانی اثر نیکی در روح کودک دارد.

اسلام دستور می دهد که کودک را پس از تولد با آب پاک و تمیزی شستشو دهند، و در گوشه‌های او اذان و اقامه بگویند، تا گوشه‌های او از روز نخستین با جمله‌هایی که حاکی از یگانگی خدا و رسالت نبی اکرم و دعوت به کارهای نیک است، آشنا گردد. اگر مردم آن روز، اسرار این تعالیم عالی را دریافتند، امروز پیشرفت دانش، پرده از روی این مطلب برداشته است.

دستورهای اسلام درباره تربیت کودک به قدری زیاد است که نقل یک صدم آنها برای ما مقدور نیست، ولی خوشبختانه امروز این مسائل زنده و ارزنده، مورد توجه دانشمندان است و نویسندگان و گویندگان ما با طرز جالبی، نظر اسلام را درباره نحوه تربیت کودک بیان می کند.

ایجاد شخصیت در کودک

مربیان کودک باید متوجه باشند که کودک یک انسان به تمام معنا واقعی است، چیزی از انسانیت کم ندارد، چیزی که هست انسانیت او در حال رشد و تکامل، در حال پیشرفت و پرورش است و مربی باید از ذخایر و سرمایه معنوی و فطری او به تدریج بهره برداری کند.

یکی از اساسی ترین اصول تربیت، همان احیای شخصیت کودک است؛ یعنی باید به طفل فهماند که تو یک انسان واقعی هستی، و سپس به صورت یک انسان کامل با او سخن گفت و مطالب علمی و اجتماعی، روشهای صحیح و اخلاقی را در افق فکر او توضیح داد؛ به سخنان او به طور دقیق گوش داد و مانند یک انسان کامل به گفت و شنود پرداخت، دست از تشریح و توضیح و افهام برداشت، تا آن جا که کودک حقیقت را بفهمد و باور کند.

ما در این جا نمونه ای از گفتار پیشوایان خود که حاکی از طرز تربیت اسلامی است نقل می کنیم، تا گواهی برای گفتار خود آورده باشیم:

امام مجتبیٰ علیه السلام روزی فرزندان و برارزادگان خود را دعوت کرد و رو به آنها کرد و گفت:

انکم صغار قوم ویوشک ان تکنوا کبار قوم آخرین، فتعلموا العلم فمن لم یستطع منکم ان یحفظه فلیکتب، ولیضعه فی بیته؛

شما کودکان امروز و بزرگان اجتماع آینده هستید، بر شماست که تحصیل علم کنید و هرکس از شما که نمی تواند مطالب را حفظ کند، درس خود را بنویسد و در موقع لزوم به آن مراجعه کند.

اکنون دقت کنیم، امام مجتبیٰ علیه السلام چگونه می خواهد فرزندان خود را تربیت کند. او می خواهد فرزندانش دانش بیاموزند، ولی هرگز در این راه به شدت و خشونت متوسل نمی گردد و با سیطره و فشار، آنها را وادار به درس خواندن نمی کند، چرا؟ زیرا اثر آن موقت و مایه پیدایش عقده هایی است که بعدها جبران ناپذیر است.

او در ایجاد شخصیت، با باز کردن فکر کودک، امیدوار ساختن او به آینده خود، و با تشریح منافع دانش اندوزی، وارد گفتگو شده و عملاً برای آیندگان روش صحیح تربیت را می آموزد.

لقمان و تربیت اولاد

اندرزهایی که لقمان به فرزند خود داده و قرآن مجید آنها را به عنوان برنامه تربیتی در این سوره آورده است، همگی بر اساس ایجاد شخصیت در فرزند استوار است؛ همان اساسی که امام مجتبیٰ علیه السلام از آن پیروی کرده، همان روشی که امروز در کشورهای متمدن تعقیب می شود.

اکنون باید دید اساسی ترین مساله در نظر لقمان چیست.

نخستین پایه تربیت یک کودک در نظر او چه بوده و او برنامه خود را از کجا شروع می کند و چگونه اساس را پی ریزی می نماید.

او برنامه تربیتی خود را با فطری ترین مسائل که همان مساله توحید و یکتا پرستی و بت شکنی است آغاز می نماید. هیچ مساله ای ساده تر و روشنتر از مساله توحید نیست که هر فردی به اتکای سرشت خود می تواند آن را بفهمد و درک آن، نیازی به دلایل پیچیده عقلی ندارد.

ما برای آن که حقیقت شرک و علل پیدایش آن و حدودی که از طرف اسلام برای آن بیان شده است، به خوبی روشن گردد، در این باره به طور گسترده بحث می کنیم.

لقمان و مبارزه با شرک

13. (یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم)؛

فرزندم! برای خداوند شریک قرار مده، زیرا شرک ستمی بزرگ است. از نظر دانشمندان، نه تنها خدا پرستی یک امر فطری و نهادی است، بلکه یکتا پرستی نیز بسان اصل خدا پرستی از فطریات انسان می باشد. در مواقع مصیبت و گرفتاری، همه مردم به خدا پناه برده و حس خداشناسی آنان بیدار می گردد و چنین گرایشی گواه بر فطری بودن اصل خدا پرستی است، همچنین این انسان در همان لحظه به یک خدا، بلکه تمام افراد به خدای یگانه پناه برده و از او که واحد و یگانه است استمداد می جویند.

بنابراین، یکتا پرستی (توحید) روشنترین مساله ای است که هر انسانی به مقتضای ندای فطرت ناچار است به آن معتقد شود و در برابر آن، پاسخ مثبت بگوید.

یکتا پرستی، ساس و ریشه تمام ادیان آسمانی است و دعوت تمام پیامبران روی این اساس بوده، و غرض اصلی از بعثت پیامبران، تحکیم این عقیده در میان ملتهاست و هر طریقه ای که از آن بوی شرک بیاید، به طور قطع و مسلم یک روش ساختگی و با هدف پیامبران الهی مباین است.

واقعیت یکتا پرستی را دو عقیده تشکیل می دهد:

1. اعتقاد به این که این جهان سازنده و صانع دارد.

2. سازنده و پدید آورنده جهان یکی است؛ بنابراین، مرد موحد باید به هر دو

مطلب معتقد باشد.

مطلب اول به قدری روشن و واضح است که پیامبران الهی روی آن فشار نیاورده و فشار دعوت آنها روی قسمت دوم بوده است؛ یعنی اعتقاد به این که صانع یکی است، دو تا یا بیشتر نیست.

اعتقاد به صانع، کهنترین اندیشه انسانی است

شما در تاریخ پرغوغای بشریت، درونی را پیدا نمی کنید که بشر نسبت به اصل وجود صانع مردد بوده باشد. این عقیده، پیوسته در قلوب آنها راسخ و پای برجا بوده است، گو این که در تشخیص خدای واقعی دچار اشتباه می شده، و خدایان مجازی و ساخته خود را به جای خدای واقعی می پنداشت، ولی با این همه اختلافات، اصل اعتقاد به خدا و صانع - اعم از یک یا بیشتر - با تشخیص درست و یا باطل، پیوسته محفوظ بوده است.

راهنمای بشر اولی برای چنین اصل مسلم، فطرت او بوده، فطرتی که در هیجانات و اضطرابات، بیشتر قدرت نمایی می کند.

او هنگامی که فاصله مرگ و زندگی را کمتر می دید، و در لب پرتگاه قرار می گرفت و تمام اسباب طبیعی از کار می افتاد، پرده ها و حجابهای مادیگری از برابر دیدگان او عقب می رفت، فطرت با یک کشمکش پر قدرتی او را به عالم بالا، عالمی که از شرایط زمان و مکان بیرون است، و تمام جهان در کف قدرت اوست، متوجه می ساخت. از آن جا که اعتقاد به خدا از فطرت انسانی سرچشمه می گیرد و با سرشت آدمی آمیخته است، امروز هم بشر مغرور مادی در گرفتاریها و شداید و مصائب به آن نقطه پناه می برد.

بشر، در طول تاریخ در تحکیم این عقیده نه تنها به فطرت اتکا داشته، بلکه از اصل مسلم علیت و معلولیت به فراخور حال خود بهره مند و برخوردار بوده است.

او می‌دید و با دیده خود درک می‌کرد که هر حادثه‌ای در جهان هستی، از نقطه‌ای سرچشمه می‌گیرد که به اصطلاح علمی به آن علت می‌گویند و هرگز اتفاق نیفتاده که چیزی خود به خود سراز عدم بردارد و بی‌علت پدید آید. این مساله (هر حادثه‌ای علتی می‌خواهد) تقریباً مانند سایر مسائل فطری، با سرشت انسانی آمیخته گردیده است. کودک در نخستین روزهای زندگی، هر موقع صدایی را بشنود، بی‌اختیار متوجه سمتی می‌شود که صدا از آن طرف آمد، و اگر توانایی سخن گفتن داشته باشد، فوراً از مادر و نزدیکان خود از علت حادثه سراغ می‌گیرد.

در طول تاریخ، روی این دو اساس محکم، یعنی فطرت و قانون علیت، کاخ رفیع و محکم خداپرستی استوار شده است و تا ابد این کاخ، استوار و خلل‌ناپذیر خواهد ماند.

همان‌طور که در اثبات وجود خدا دو راه در اختیار داشتیم، گاهی از طریق فطرت پی به وجود می‌بردیم و هر انسانی خود را در شرایط خاصی خداخواه و خداجوی می‌دید و گاهی از طریق مشاهده دلایل وجود او، به تصدیق او بر می‌خواستیم؛ همچنین است و حدانیت و یکتایی او، گاهی با دلایل عقلی و فلسفی پی به یگانگی او می‌بریم، و گاهی راهنمای ما در پیمودن این راه، فطرت و سرشت انسانی است و خود فطرت بهترین راهنما در این موضوع می‌باشد.

سرشت هر انسانی بر حدانیت و یگانگی او گواهی می‌دهد، زیرا در مواقعی که تمام اسباب مادی و علل طبیعی از کار می‌افتد و بشر خود را بر لب پرتگاه و نابودی می‌بیند، بی‌اختیار زنگ غفلت و غبار فراموشی از روی دل و روان انسان زدوده می‌شود، و روح ما به نقطه مرموزی که او را عالم و آگاه بر وضع خویش، و قادر و توانا بر رفع گرفتاریهای خود می‌داند، متوجه می‌گردد.

در این لحظات حساس، هر فردی جز به یک نقطه و جز به یک قدرت وسیع متوسل نمی‌گردد، و همه انسانها دل به نقطه واحدی بسته و پیوسته از او استمداد می‌جوید که مشکلات او را بر طرف سازد. دلایل فلسفی و کلامی توحید، بیش از آن که در این صفحات منعکس گردد، و ما به طور گسترده درباره یگانگی خدا در کتاب با صفات خدا آشنا شویم، بحث کرده ایم.

علل پیدایش بت پرستی

شرک، به معنای معبود غیر واقعی را به جای معبود واقعی پنداشتن، جهت‌ی جز آمیختگی فطرت با جهل و نادانی ندارد؛ یعنی از یک طرف انسان تحت فشار فطرت و دلایل روشن خداشناسی قرار می‌گیرد، خواه نا خواه معتقد می‌گردد که برای جهان صانع هست و نظام شگفت‌انگیز عالم هستی بی‌پدید آرنده امکان ندارد، از طرف دیگر بر اثر جهل و نادانی و نبودن معلومات صحیح، و دور بودن از محیط تبلیغی پیامبران الهی، چون خدای واقعی را از خدا نمایان درست تشخیص نمی‌دهد، بی‌اختیار مجازها را حقیقت پنداشته، بت‌های بی‌جان و بی‌روح و یا اجرام شفاف و درخشان آسمانی را خدا می‌پندارد. اگر مشعل‌های فروزان علم و دانش و برنامه‌های صحیح انبیا این فطرت را راهنمایی کنند، ریشه بت پرستی از صفحه گیتی برداشته می‌شود.

شرک یعنی چه؟

هرگاه کسی غیر خدا را خدا پندارد، و یا موجودی را در انجام دادن کاری مستقل و غیر محتاج به خدا بداند، و یا مخلوقی را برای تحصیل قرب و نزدیکی به خدا بپرستد، به چنین فرد، مشرک و به خود این کار شرک می‌گویند؛ بنابراین، شرک دارای مراحل سه‌گانه است:

1. غیر خدا را خدا بداند.

2. موجودی را در انجام دادن کاری مستقل اندیشد.

3. موجودی را برای تحصیل قرب به خدا بپرستد.

همه مسائل شرک که فعلا مورد بحث ماست، در این مراحل سه گانه خلاصه می گردد.

گروه وهابیه در تشخیص شرک دچار اشتباه عجیبی شده اند و تصور کرده اند که شفاعت خواهی از اولیای خدا و این که بگوید:

ای پیامبر گرامی، در روز رستاخیز در حق من شفاعت بنما، یا بوسیدن ضریح و تعمیر قبور، شرک است. گویا حقیقت شرک در اختیار آقایان است که هر طوری بخواهند آن را تفسیر نمایند، در صورتی که شرک برای خداوند حد و اندازه ای دارد. مشرک در اسلام و تمام ادیان، کسی است که مخلوقی را خدا بخواند، و یا مخلوقی را در تاثیر و انجام دادن امور، مستقل بداند، و یا مخلوقی را برای تقرب به خدا بپرستد.

بنابراین، بوسیدن ضریح به عنوان احترام از کسی که آن جا دفن شده و یا خواندن زیارت و گفتن جمله هایی که حاکی از مقام بلند او باشد، و یا تعمیر نقطه ای که بدن پاک مردان جانباز الهی در آن جا به خاک سپرده شده است، و یا حاجت خواهی از خدا در کنار قبر آنان، و یا خواستن شفیع بودن آنان در نزد خدا، کوچکترین ارتباطی به شرک ندارد؛ یعنی از نظر شرک نمی توان اینها را از مصادیق شرک دانست، زیرا مشرک به طوری که اجمالا گفته شد، کسی است که به یکی از سه مطلب فوق ملتزم گردد، و کسی از مسلمانان نه یکی از پیشوایان دینی را خدا می داند، و نه کسی آنها را به عنوان معبود و مقرب پرستش می کند، و نه برای آنها استقلالی در امور و انجام دادن کاری قائل است، بلکه همه

مسلمانان به احتیاج و نیازمندی آنان در تمام شوون زندگی، اعراف و اقرار صریح دارند.

شگفت آور استدلالی است که برخی از وهابیه در این مورد دارند؛ آنان می گویند: در شدايد و مصائب و حوايج نبايد جز خدا را خواند، زیرا قرآن مجید دستور می دهد:

(و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احداً)؛⁽⁵¹⁾

مراکز سجده (و یا معبد) مال خداست، هرگز نبايد همراه خدا ديگري را خواند.

آنان می گویند: به حکم جمله (فلا تدعوا مع الله)، نبايد گفت: (اشفع لنا يا محمد) پیامبر در حق ما شفاعت کند. همچنین نبايد گفت: ای رسول گرامی! از خدا بخواه تا خدا ما را شفا بخشد، یا دین ما را ادا کند، زیرا همه اینها مصدايق (دعوت مع الله) است، یعنی همراه خدا ديگري را نیز می خوانيم.

پاسخ این استدلال كاملاً روشن است:

اولاً، مقصود از این که غير خدا را نخوانيم، یعنی غير او را عبادت و پرستش نکنيم، و هدف آيه این است که جز خدا کس ديگر را پرستش ننمايم. گواه مطلب آيه بعدی است که می فرماید:

(قل انما ادعوا ربی ولا اشرك به احداً)؛⁽⁵²⁾

بگو من تنها خدايم را می خوانم (و او را می پرستم) و کسی را شريك او قرار نمی دهم .

جمله (ولا اشرك به احداً) گواه بر این است که مقصود از دعوت در هر دو آيه، همان خواندن به عنوان پرستش است نه هر دعوت و توسل.

اگر کسی در چاهی افتاد و از کسانی که از اطراف چاه عبور می کنند درخواست کرد که او را نجات دهند، نمی گویند: این شخص که در درون چاه است با چنین دعوت، آنها را پرستش کرد.

خلاصه پرستش داریم، دعوت و درخواستی، آنچه که حرام است، همان موضوع پرستش و عبادت غیر خداست، نه هر دعوت، و مقصود از آیه (فلا تدعوا)، (فلا تعبدوا احداً) است.

ثانیاً، دقت در لفظ (مع الله) ، حقیقت را در روشنتر می سازد، زیرا آنچه حرام است این است که از شخصی به عنوان شریک خدا چیزی بخواهیم، برای آن شخص همان مقامی را قائل بشویم که برای خدا قائل هستیم و بگوییم: او نیز بسان خدا و ردیف خداست.

در صورتی که هیچ مسلمانی در تمام دعوتهای خویش، چنین عقیده را درباره اولیای خدا ندارد، بلکه مدعو واقعی و درخواست شده حقیقی در همه جا خداست، چیزی که هست گاهی به وسیله شخصی مانند پیامبر، از خدا، شفای مریض و ادای دین را می طلبیم و گاهی بدون رابطه و وسیله، حاجت خود را از خدا می خواهیم.

بنابراین، ما جز خدا کسی را نمی خوانیم و جز او کسی را در رفع حوائج و نیازمندیها و شداید و مصائب، موثر نمی دانیم، چیزی که هست گاهی بدون واسطه از او خواستار چیزی می شویم، و گاهی به واسطه یکی از اولیای او از او مطلبی را درخواست می نماییم.

هرگاه مستقلاً از او مطلبی را درخواست کردیم، به این آیه عمل نموده ایم:

(ادعونی استجب لکم)؛⁽⁵³⁾

مرا بخوانید (و از من بخواهید) تا دعای شما را مستجاب سازم.

و اگر به وسیله یکی از اولیای خدا از او چیزی را خواستیم، به دستور دیگر خدا عمل کرده ایم که می فرماید:

(یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله والتغوا الیه الوسیله)؛⁽⁵⁴⁾

ای افراد با ایمان! از مخالفت با خدا بپرهیزید و به سوی او وسیله ای تحصیل کنید.

همان طور که نماز و روزه و دیگر اعمال نیک، وسیله جلب رضایت خداوند است، همچنین توجه به اولیا و درخواست دعا از آنان، از وسایلی است که باید سراغ آنها رفت و به طور مسلم دعای اولیای حق درباره افراد گنهکار و نیازمند، بی اثر نیست.

اگر کسی تصور کند که توجه به عزیزان در گاه الهی، و درخواست دعا از آنان، و دعا کردن و نکردن آنها یکسان است، زهی دور از حق، سخن گفته و مقام اولیا را نشناخته است.

اگر دعا کردن و نکردن آنان درباره افراد نیازمند و گنهکار یکسان است، پس چرا فرزندان یعقوب از پدر خواستند که درباره آنان طلب آمرزش کنند و چنین گفتند:

(قالوا یا ابانا استغفرلنا ذنوبنا انا کنا خاطئین)؛⁽⁵⁵⁾

پدر جان! درباره ما از خداوند طلب آمرزش کن، ما خطاکار بودیم. حضرت یعقوب نیز به آنان وعده داد که درباره آنها طلب آمرزش کند، چنان که فرمود:

(قال سوف استغفرکم ربی انه هو الغفور الرحیم)؛⁽⁵⁶⁾

(یعقوب) گفت: به همین زودی در حق شما طلب مغفرت می کنم، خدایم غفور و رحیم است.

اگر واقعا توجه به اولیای حق و درخواست دعا از آنان، یک نوع شرک محسوب می گردد، پس چرا خداوند به جامعه اسلامی دستور می دهد که افراد خطاکار حضور پیامبر برسند، و از او بخواهند که درباره آنان طلب آمرزش نمایند؟ آن جا که می فرماید:

(ول انهم اذ ظلموا انفسهم جاوک فاستغفروا الله و استغفرلهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً)؛ (57)

اگر آنان وقتی که بر خویش ستم کردند پیش تو (ای پیامبر) می آمدند و خود آنها از خداوند طلب آمرزش می کردند و پیامبر نیز درباره آنان طلب آمرزش می نمود، خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند.

قرآن مجید، گروه منافق را از این نظر نکوهش می کند که هر موقع به آنان گفته می شود که حضور پیامبر برسند تا پیامبر در حق آنها از خداوند طلب آمرزش کند، بابتی اعتنائی کامل سرباز می زنند و تکبر می ورزند، چنان که می فرماید:

(واذا قيل لهم تعالوا يستغفر لكم رسول الله لووارة وسهم ورايتهم يصدون وهم مستكبرون)؛ (58)

و اگر به آنان گفته شود: بیایید تا پیامبر درباره شما طلب آمرزش کند، سرهای خویش را بر می گردانند و چهره درهم می کشند و سد راه حق می شوند و کبر می ورزند.

هرگاه دعای پیامبر در درگاه الهی موثر نبود، پس چرا خداوند به پیامبر دستور می دهد که درباره افرادی که زکات مال خود را می پردازند دعا کند، چنان که می فرماید:

(وصل عليهم ان صلاتک سکن لهم)؛ (59)

درباره آنان دعا کن، زیرا دعای تو مایه آرامش آنهاست.
خنده آور سخنی که پایه گذار مسلک وهابی در منطقه نجد محمد بن
عبدالوهاب در این مورد دارد؛ او می گوید: درست است که خداوند به پیامبر
اسلام مقام شفاعت را داده و به دعای او اثر عجیبی بخشیده است، ولی ما را
نهی کرده است که از او چنین چیزی را نخواهیم.

این سخن از جهاتی مردود است:

اولاً، از این شخص باید پرسید: خداوند در کجا ما را از این کار نهی کرده
است، در صورتی که در حال حیات پیامبر به ما دستور داده است که حضور او
برسیم و از او چنین کاری را بخواهیم؛ مع الوصف، چگونه می گوید: خداوند ما
را درخواست دعا از او نهی کرده است؟

ثانیاً، معنا ندارد که خداوند بر پیامبر چنین مقامی را ببخشد و ما را از
درخواست دعا از او نهی کند. این شخص، مثل این است که خداوند در روز
رستاخیز، پیامبر را ساقی حوض کوثر کند، ولی دیگران را از طلب آب از او منع
کند! یا زمامدار کشوری به یک نفر از شخصیت‌های بارز کشور، آن چنان اهمیت
دهد که رسماً اعلان کند که او هر چه از من بخواهد من سخن او را می پذیرم،
ولی از طرف دیگر مردم را از نزدیک شدن و تماس با او و درخواست از او باز
دارد؛ این دو نوع کار، یک نوع تناقض و تضاد شمرده می شود.

شرک در اجتماع ما به صورت دیگر

قرآن مجید بیش از هر مساله ای روی شرک تکیه می کند و از آن نکوهش
می کند.

شرک به آن صورت که در زمان نزول قرآن رایج بود، در پرتو تعالیم اسلام از
سرزمینهای ما رخت بر بسته و جامعه اسلامی از بت پرستی پیراسته ساخت. (60)

اماگاهی در جامعه های اسلامی، شرک به صورت دیگر جلوه کره و جای آن شرک کهن را می گیرد. در این جا هر چند از بت چوبی و فلزی یا اجرام آسمانی خبری نیست، ولی بت در این جا به صورت مقام و منصب، پول و ثروت، مد و تجمل پرستی و دیگر هواها و هوسها در می آید، که همگی از شاخه های خودپرستی و نفس پرستی است.

قرآن مجید درباره این افراد می فرماید: (ارءیت من اتخذ الهه هواه) (61). از مردم کسانی هستند که بت آنها هوا و هوس آنهاست، زیرا مقام، پول، جاه و شهرت را آن چنان می خواهند که آنها را به سرحد معبود می پرستند. آنان به اندازه ای به مقام و هوا و هوس علاقه دارند که تصور می کنند پول و قدرت ظاهری همه کاره است و اگر این وسایل مادی از دست آنها گرفته شود، دوران بیچارگی آنها آغاز می گردد؛ از این جهت، مقام، قدرت، ثروت و پول را بسان یک معبود می پرستند و حیات و زندگی را در گرو آنها می دانند. یک چنین افراد، تمام فضایل اخلاقی را فدای بت هایی به نامهای قدرت، شهرت، جاه و مال و... می نمایند و همه اصول انسانی را فدای آنها می سازند. جنگلهای بین المللی اول و دوم، علتی جز هواپرستی یک مشیت توسعه طلب نداشت، که بر اثر جاه طلبی آنها میلیونها نفوس از بین رفت. سقوط چنین افراد نفس پرست از مقام انسانی قطعی است، سقوطی که از انسانیت اثری باقی نمی ماند. شاید آیه زیر اشاره به مطلب فوق باشد:

(ومن یشرك بالله فکانما خر من السماء فتخطفه الطير او تهوى به الريح فى

مكان سحيق)؛ (62)

کسی که جز خدا را می پرستد (خواه بت باشد یا نفس و مقام) مانند این است که از آسمان سقوط کند و در فضا بدن او طعمه پرنندگان شکاری گردد، و یا طوفانی او را به قعر دره ای عمیق پرتاب کند.

آیا با این وضع، جا ندارد که لقمان شرک را ستم بزرگ بشمارد؟
ستمی بر خدا، ستمی بر خویش که مبدأ بسیاری از مفاسد است، چنان که فرموده: (ان الشرك لظلم عظیم) .

ریا در مقابل اخلاص

شرک و دوگانه پرستی، در مقابل توحید و یگانه پرستی است و درباره آن به گونه ای بحث نمودیم. اکنون وقت آن رسیده که درباره همتای شرک که همان ریا در مقابل اخلاص باشد نیز سخن بگوییم.

بسیاری از افراد مسلمان، هر چند از چنگال ظاهری شرک رهایی یافته و موجودی را جز خدا نمی پرستند، ولی در برابر آن، گاهی دچار شرک مخفی و پنهان شده و در کارهای خود، اخلاص و خدا را در نظر نمی گیرند.

چه بسا یک فرد نیکوکار، دبستان و درمانگاه می سازد و یا از مستمندان و فقیران دستگیری می کند، اما محرک او در این کار جلب رضایت خدا و یا پاداش اخروی نیست، بلکه انگیزه او یک رشته امور مادی زود گذر است که او را به این کار وادار می سازد.

قرآن مجید در آیات فراوانی، از ریای در عمل و انجام دادن کار نیک، روی انگیزه های مادی، نکوهش کرد و همه را در آخرت بی ثمر دانسته است. ⁽⁶³⁾ در این جا برتری مکتب اخلاقی و اجتماعی اسلام کاملاً روشن می گردد.

روشنتر بگوییم: قضاوت و داوری درباره عمل یک فرد از نظر اسلام، نیاز به

بررسی دو پرنده دارد:

1. پرونده عمل؛ یعنی کار ذاتاً کار خوبی باشد.

2 پرونده نیت و انگیزه؛ یعنی باید دید که انگیزه فرد در انجام دادن این عمل چه بوده است.

فرض کنید مرد ثروتمندی به ساختن بیمارستانی پرداخت، بیمارستانی که مجهز به چند صد تختخواب و تمام دستگاههای مورد نیاز باشد. در موقع افتتاح، خبرنگار و عکاس می ریزد و از نقاط حساس آن عکسبرداری کرده و همه را با آب و تاب، همراه با ذکر فضایل موسس، چاپ می کند. تلویزیون و مطبوعات و سایر وسایل ارتباط جمعی، شروع به تعریف و تمجید از او می نمایند؛ دیگر نمی پرستند نیت او از این عمل چه بود، برای چه دست به ساختن چنین بیمارستانی زده است، بلکه به ظاهر سازی اکتفا می نمایند.

ولی اسلام می گوید: پرونده نیت او را بیاورید تا درست بررسی شود، سپس درباره عمل او قضاوت صحیح به عمل آید.

آیا او این بیمارستان را برای جلب رضای خدا ساخته است؟ آیا عواطف بشری محرک و انگیزه او بوده و جز معنویت محرک دیگری نداشته است، و یا این که او این بیمارستان را تاسیس کرده تا در میان مردم به خوبی و نیکی معروف گردد تا در موقع انتخابات رای بیشتری بیاورد؟

هرگاه پرونده نیت او نشان داد که او این موسسه را به منظور انتفاع مادی و کسب مقام و شهرت نساخته است، در این صورت، عمل او ارزش دارد، والا این ظاهر سازی فریبنده، در درگاه خدا و از نظر مکتب اسلام، ارزش بی ارزش است، زیرا (انما الاعمال بالنیات)، ارزش عمل بسته به نیت است.

قرآن می گوید: عمل ریاکاران مانند آن بذری است که بر سنگ خارا که مقداری خاک روی آن باشد افشانده شده باشد، سپس رگباری به آن برسد و خاک و بذر را بشوید و تنها سنگ به جا بماند؛ اینک متن آیه:

(كَالَّذِي يَنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ

عَلَيْهِ تَرَابٌ فَاصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا).⁽⁶⁴⁾

احترام پدر و مادر

14. (ووصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی وهن وفصاله فی عامین

ان اشکر لی ولوالدیک الی المصیر)؛

به انسان سفارش کردیم که پدر و مادر (احترام بگذارد و نیکی کند) مادر با ناتوانیهای روز افزون، دوران حمل او را طی می کند، و پس از دو سال او را از شیر باز می گیرد. (نیز توصیه کردیم) که مرا و پدر و مادر خویش را شکر گزار باشد و بازگشت شما به سوی من است.

نخستین فرمان خداوند به لقمان حکیم، پس از آموختن حکمت به وی، این بود که در برابر یک چنین نعمت بزرگ که از خدا به وی رسیده است، شاکر و سپاسگزار باشد، زیرا شکر و سپاسگزاری نشانه معرفت و مقیاس درک و فهم و شایستگی انسان است.

همان طور که باید در برابر نعمتهای الهی به وظیفه اخلاقی خود عمل کنیم و با قلب و زبان و یا به کار بردن نعمتهای منعم در موارد مناسب، شکر او را به جا آوریم، همین طور باید خدمات کلیه افراد انسان را تقدیر نموده و به نحو مناسب از آنها تشکر کنیم، خواه پدر و مادر باشند، خواه دیگران.

پس از خداوند، بزرگترین خدمتی را که بشری درباره بشری انجام می دهد، خدمات ارزنده پدر و فداکاریهای مادر است؛ هستی انسان در مراحل بعدی در گرو خدمات ارزنده آنان است و پدر و مادر در دوران بارداری و کودکی، زحمات توانفرسایی را متحمل می شوند و در حق کودک خود مبذول می دارند، و اگر از طرف این دو باغبان وجود، چنین خدماتی انجام نمی گرفت، نهال وجود تمام انسانها می خشکید.

به همین مناسبت، قرآن مجید پس از مساله شکرگزاری خدا، موضوع نیکی بر پدر و مادر را مطرح می کند، تا انسان به بزرگترین وظیفه اخلاقی و وجدانی خویش مطلع و آگاه گردد.

اگر خدا را از آن نظر سپاسگزاریم که آفریدگار و مربی و پرورش دهنده ماست، پدر و مادر نیز مریبان دوران کودکی و مراحل نخستین زندگی ما می باشند.

روی این اساس، پیامبران و معلمان و مریبان اجتماع در هر صنف، درخور ستایش و احترامند و تمام طبقات خدمتگزار با اختلافی که از نظر حقوقی و تربیت دارند، همگی از نظر اسلام، عزیز و گرامی اند.

گنجهای نهفته در شرق

تعالیم عالی اسلام در تکریم و تعظیم پدران و مادران، از هر نظر بی سابقه است. عواطف و محبتهای عمیق و ریشه داری که امروز در جامعه های مشرق زمین، میان فرزندان و اولیا وجود دارد، از هر جهت ستایش پذیر و از دیده جامعه شناسان حائز اهمیت و بر انگیزنده اعجاب ملت مغرب زمین می باشد.

امروز در اروپا و آمریکا کانونهای گرم خانوادگی، رو به انحلال گذارده، زندگیها به صورت زندگی ماشینی در آمده است. هنوز فرزندان به حد کامل از بلوغ نرسیده، مطابق تقاضای محیط، حساب خود را از پدر و مادر جدا کرده و دور از محیط والدین زندگی می نمایند و این کار که به عمل غیر انسانی بیشتر شبیه است، زیرا این لفافه که نباید فرزندان سربار والدین باشند و از آغاز بلوغ خود را برای سختیهای زندگی آماده سازند، انجام می گیرد، در صورتی که روح مطلب غیر این است، زیرا تربیت رشدی و فکری فرزندان و آشنا ساختن آنها

به رموز زندگی، هرگز نیازی به طرد آنان از کانون گرم زندگی دسته جمعی ندارد، تا رشته عواطف از هم گسسته شود و محیط گرم خانوادگی از بین برود. امروز روی همین عوامل، دایره خویشاوندی در محیط غرب از فرزندان تجاوز نمی کند و سایر بستگان از عموها و خاله ها و... در ردیف بیگانگان قرار گرفته اند و این خود یک ضربت مهلک بر اجتماعی است که باید اساس آن را عواطف تشکیل دهد.

اسلام و موقعیت پدران و مادران

راستی کتاب آسمانی در تحکیم اصل حیاتی عاطفه که نشاط و لذت زندگی بستگی به آن دارد، حداکثر کوشش را به عمل آورده است و با تعبیر گوناگون و روشهای ستوده، اساس آن را محکم نموده است.

ولی متأسفانه امروز در اجتماع ما، برخی از مادران هوسباز پدران عیاش، عملاً اساس عواطف را متزلزل ساخته و با فرستادن فرزندان به شیر خوارگاه، خود را از قید پرورش اولاد راحت کرده اند و در نتیجه، محیط گرم و پرنشاط خانوادگی را به یک محیط سرد دور از مهر و محبت مبدل نموده اند.

دانشمندان می گویند: شیر خوارگاه اگر چه می تواند تربیت جسمانی فرزندان را به عهده بگیرد، ولی ریشه عواطف را که از دامنهای پرمهر و آغوشهای گرم پدران و مادران سرچشمه می گیرد، می سوزاند و میوه چنین محیط (شیرخوارگاه) غالباً بچه های خشن، بی رحم و جانی می باشد، و از این رهگذر، بر دشواریهای اجتماع مبالغی افزوده می شود.

اهمیت مقام والدین در قرآن، از تعبیرات گوناگون و طرز بیان شیرین آن به خوبی استفاده می شود:

1. برای این که فرزندان به اهمیت مقام پدران و مادران متوجه شوند، در سوره های مختلف، نیکی به پدر و مادر پس از پرستش خدا بیان شده است و جمله زیر و مشابه آن در قرآن زیاد است:

(وقضى ربك الاتعبدوا الاياه وبالوالدين احساناً)؛⁽⁶⁵⁾

فقط خداوند حکم کرده است که او را بپرستید و به والدین نیکی نمایید. این مضمون در سوره های بقره (2) آیه 83؛ نساء (4) آیه 36؛ انعام (6) آیه 151؛ اسرا (17) آیه 23؛ لقمان (31) آیه 14 با عبارات مختلف تکرار شده است.

2. صریحاً دستور می دهد که مسلمانان از هر گونه بذل و بخشش به والدین، خودداری نمایند و در تمام دوران زندگی از والدین مواظبت کامل به عمل آورند؛ اینک متن آیه ها را در این جا می نگاریم:

(ان ترک خيراً الوصیه للوالدین والاقربین بالمعروف)؛⁽⁶⁶⁾

اگر مالی بر جای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان به طور پسندیده وصیت کند.

(قل ما انفقتم من خیر فللوالدین)؛⁽⁶⁷⁾

بگو آنچه می توانید درباره پدران و مادران انفاق نمایید.

(اما یبلغن عندک الکبر احدهما اوکلاهما فلا تقل لهما اف)؛⁽⁶⁸⁾

اگر یکی از آن دو یا هر دو در کنار توبه پیری رسیدند، به آنها (حتی) اف مگو.

3. قرآن شیوه رهبران آسمانی و آموزگاران الهی را نقل می کند، که آنان نسبت به پدر و مادر شدیداً احترام می کردند و پس از درگذشت در حق آنها استغفار می نمودند و با ملاحظه آیات زیر، این مطلب روشن می شود:

(وبراً بوالديه)؛⁽⁶⁹⁾ (حضرت یحیی) نسبت بوالدین نکوکار بود.

(ربنا اغفر لی ولوالدی وللمومنین یوم یقوم الحساب).⁽⁷⁰⁾

حضرت خلیل الرحمن از خداوند درخواست می نماید که خداوند، او و والدین و مومنان را روز حساب پیامورزد.

جامعترین آیه ای که وظایف فرزندان را نسبت به پدران و مادران معین می نماید، آیه 23 و 24 سوره اسرای است که خلاصه آن را در این جا می آوریم:
اول: نیکی به والدین؛

دوم: در دوران پیری از آنها پرستاری نماید؛

سوم: سخنی که موجب انزجار روحی آنهاست نگوید و با کمال احترام با آنها سخن بگوید؛

چهارم: در برابر آنها خاضع و فروتن باشد؛

پنجم: از خداوند برای آنها طلب رحمت و مغفرت بنماید.

از رهبر عالی قدر اسلام و سایر پیشوایان ما روایات زیادی وارد شده است که وظایف فرزندان را در برابر پدران و مادران تعیین نموده است، و ما برای اختصار از نقل آنها خودداری می نماییم.

اکنون برگردیم آیه مورد بحث را تفسیر کنیم:

قرآن مجید روی اهمیتی که خدمات ارزنده پدر و مادر دارد، پدر و مادر را

سفارش می کند و می فرماید: (ووصینا الانسان بوالديه)؛

ما به انسان در مورد پدر و مادر سفارش کردیم.

سپس علت احترام به مادر را مدلل می کند که در راه پرورش کودک در

دوران جنینی ناتوانیهای فراوانی را متحمل شده، چنان که می فرماید:

(حملته امه وهنا علی وهن)؛

با ناتوانیهای روز افزون او را حمل کرده و کار او را به پایان رسانیده است. مقصود از این جمله، همان دوران بارداری است که دوران متوسط آن حدود 280 روز است و حداکثر توقف طبیعی آن 310 روز، و بالاتر از آن یک امر غیر طبیعی محسوب می شود، و این ناتوانی بر اثر رشد و نمو جنین است که عارض مادر می شود.

تازه با طی شدن دوران حمل، کار مادر به پایان نمی رسد، بلکه باید دو سال او را شیر دهد، چنان که می فرماید: (وفصاله فی عامین)؛

مفسران می گویند: مقصود از این جمله، این است که پس از دو سال او را از شیر باز گیرد. مویذ این تفسیر آیه 233 سوره بقره است که صریحاً دستور می دهد که مادران دو سال به فرزندان خود شیر دهند، چنان که فرموده:

(والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین)؛

مادران دو سال کامل به فرزندان شیر بدهند.

ولی احتمال دیگر دارد که منظور این باشد که در ضمن دو سال او را از شیر باز گیرد، و دیگر لازم نیست که دو سال تمام شیر دهد، زیرا در سوره احقاف (46) آیه 15، دوران حمل و شیردادن را سی ماه قرار داده است؛ چنان که می فرماید:

(وحمله وفصاله ثلاثون شهراً)؛

دوران بارداری و از شیر گرفتن او سی ماه تمام است.

هرگاه بگوییم: این آیه فقط راجع به فرزندان است که حداقل حمل آنها شش ماه است که بر سر شش ماه متولد می گردند، در این صورت، این نوع کودکان باطی کردن دوران 24 ماه شیرخوارگی، سی ماه تکمیل می گردد.

ولی اگر بگوییم که این حد، یعنی سی ماه، منحصر به فرزندان نیست که در حداقل حمل به دنیا می آیند، بلکه یک قانون عمومی است، برای عموم فرزندان، خواه شش ماهه، یا نه، ماهه، در این صورت هرگاه بچه در رحم کم بماند به جبران این که کمتر در رحم مانده است، بایست دو سال تمام شیر بخورد و اگر بچه سر نه ماه چشم به دنیا گشود، برای این که دوران بارداری و شیر خواری نبایست بیش از سی ماه باشد، باید بچه را، سر 21 ماه از شیر باز گرفت، تا مدت دو دوران او بیش از سی ماه نباشد.

بنابراین می توان احتمال دوم را در جمله (وفصاله فی عامین) تقویت کرد که منظور این است که در ضمن دو سال باید فرزند را از شیر باز گرفت، خصوصاً که غلبه با بچه هایی است که در حد متوسط طبیعی که همان نه ماه است، چشم به جهان می گشایند؛ از این جهت نمی توان آیه (وحملة وفصاله ثلاثون شهراً) را حمل بر افراد غیر غالب نمود.

اطاعت و فرمان برداری محدود

15. (وان جاهداک علی ان تشرک بی مالیس لک به علم فلا تطعهما
وصاحبهما فی الدنیا معروفاً واتبیع سبیل من اناب الی ثم الی مرجعکم فانبتکم بما
کنتم تعلمون)؛

اگر (پدر و مادر) به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قرار ده، در حالی
که به آن علم نداری (و می دانی درست نیست) در دنیا با آنها به نیکی رفتار کن
و از راه کسانی که به سوی من رو آورده اند، پیروی نما! سرانجام و بازگشت
شما به سوی من است و شما را از آنچه انجام می دادید آگاه می کنم. (71)

اطاعت محدود

خدمات ارزنده پدر و مادر سبب شد که ما نسبت به آنان احترام کنیم و تا
جان در بدن داریم در رفع نیازمندی آنها بکوشیم و از این طریق، مراتب حق
شناسی و احترام به آنان، نباید سبب شود که دستگاه تعقل و تفکر خود را تعطیل
کنیم و در مسائل فکری و عقیدتی از آنها پیروی کنیم، بلکه در این مسائل باید
با پی گیری خاصی دنبال حق برویم و حق را با دلیل و منطق پیدا کنیم، از این
جهت می فرماید:

(وان جاهداک علی ان تشرک بی مالیس لک به علم فلا تطعهما)؛

هرگاه پدر و مادر اصرار ورزند که برای من شریکی قرار بدهی، در حالی که
به آن علم نداری، از آنها پیروی مکن.
به عبارت دیگر، با این که در آیه چهاردهم دستور داده شده که فرزند از پدر
و مادر فرمان ببرد، در این آیه، حدود فرمانبرداری او را محدود ساخته و حق
حاکمیت آنان را در شرک بلکه مطلق گناهان سلب می نماید.

نکته این مطلب روشن است، زیرا علت لزوم فرمانبرداری از سخنان پدر و مادر، این است که پدر و مادر، خواهان سعادت فرزندند، گرمی و سردی روزگار را زیادتر از او چشیده اند و تجربیات خوبی در این راه اندوخته اند؛ از این جهت باید در مسائلی که نمی دانند از تجربیات آنها استفاده کنند، ولی اگر پدر و مادر بر اثر نادانی و گمراهی یا هوسرانی بخواهند فرزند را به لب پرتگاه بکشند، او را به انواع گناه آلوده سازند، مقام انسانی او را به قدری تنزل دهند که در برابر اجسام بی روح خاضع گردد، در این صورت، جهتی برای فرمانبرداری نیست.

علی علیه السلام می فرماید:

ان للوالد علی الولد حقاً... فحق الوالد ان یطیعه فی کل شیء الا فی معصیه
الله؛

حق پدر آن است که فرزند در هر چیزی جز معصیت خداوند، از او پیروی کند.

به خصوص موضوع شرک که تمام رهبران آسمانی برای مبارزه با این بیماری مبعوث شده اند، خون میلیونها خداشناس یکتاپرست در راه آبیاری درخت خداپرستی ریخته شده، هرگز شایسته نیست که برای جهل و بیماری روحی پدر و مادر در این مورد، کورکورانه از منطق آنان پیروی شود.

پناهگاه در مسائل اصولی، منطق و خرداست

اصولاً پناهگاه بشر در مسائل اصولی و اساسی، عقل و خرد است. پیروی از هر مقامی ولو هر اندازه بزرگ باشد، اگر توأم با منطق و استدلال نگردد، از نظر اسلام بی ارزش است و در اسلام، مساله ای بالاتر از توحید و مبارزه با شرک

نیست و برای توییح کسانی که بی فکر در این مسائل به دنبال این و آن هستند، این آیه نازل شده است:

(ولاتقف ماليس لك به علم ان السمع والبصر والفواد كل اولئك كان عنه
مسئولاً)؛ (72)

بر چیزی که آگاهی ندارید دل مبندید، به راستی گوش و چشم و قلب روز
قیامت مسئولند.

دانشمند بزرگ شیعه، مرحوم علامه حلی صریحاً از عموم علمای اسلام نقل
می نماید که تقلید و پیروی از قول دیگران در مسائل اصولی که راه درک و فهم
آن برای همه باز است، حرام است و هر فردی باید این رشته از مسائل را از
طریق دلیل و گواه خرد به دست آورد، اینک عین عبارت ایشان را در این جا
نقل می کنیم:

اجمع العلماء علی وجوب معرفه الله، وصفاته الثبوتیه، و ما یصح علیه و ما
یمتنع عنه، والنبوه والامامه والمعاد بالدلیل لا بالتقلید؛

یعنی دانشمندان اسلام به اتفاق آرا می گویند که هر فرد مسلمانی باید عقیده
خود را نسبت به مسائل خداشناسی و صفات او و موضوع نبوت و امامت و
معاد، روی دلیل و برهان استوار سازد؛ هرگز جایز نیست در این مسائل تقلید
نماید.

لزوم تحقق در مسائل اصولی اسلام، قدرت روحی و فکری و وسعت شعاع
دید اسلام را می رساند که می خواهد جامعه انسانی در این مسائل خود فکر
کند و پیرو منطق و استدلال باشد، در نتیجه سطح افکار بالا برود و یک مشت
سود جو به عنوان متخصص در مسائل عقاید، افکار و روح مردم را قبضه

نمایند. اسلام با کمال شهادت به مردم در این مسائل، حق دخالت و فکر داده است.

دستگاه روحانی مسیح به پیروان خود اجازه نمی دهد که در مسائل اساسی آیین مسیح، مانند تثلیث و پسر خدا بودن حضرت مسیح و امثال آن، ابراز نظر کنند و مریدان را تحت عنوان اسرار مگو و رمز مسیحیت از تفکر آزاد باز می دارد.

راستی این منطق، کجا و منطق قرآن کجا، زیرا این کتاب آسمانی کسانی را که بی جهت از روش گمراه کننده پدران پیروی می نمایند، چنین مذمت می فرماید:

(بل قالوا انا وجدنا آباءنا علی امه و انا علی آثارهم مهتدون * و کذلک ما ارسلنا من قبلک فی قریه من نذیر الاقال متروفوها انا وجدنا آباءنا علی امه و انا علی آثارهم مقتدون * قال اولو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آباءکم قالوا انا بما ارسلتم به کافرون). (73)

یعنی مشرکان، آیین خرافی خود را روی تقلید از پدران توجیه می کنند و می گویند: ما پدران خود را بر آیین بت پرستی یافتیم و از پی آنها خواهیم رفت. تو ای رسول خدا، از جوابی که به تو می گویند دلگیر مباش! ما به نقاط مختلفی پیامبرانی اعزام کرده ایم و به آنها همان جوابی را داده اند که به تو نیز داده اند و چنین گفتند: ما پدران خود را بر آیین بت پرستی یافتیم و از آیین آنها پیروی خواهیم نمود.

در جواب آنها بگو: اگر دینی بهتر از آنچه از پدران شما به شما رسیده بیاورم، باز از آیین پدران پیروی می نمایید؟ آنان از روی لجاجت می گویند، ما آیین شما را نکار می کنیم.

واجب بودن احترام پدر و مادر کافر

تا این جا روشن شد که هرگاه پدر و مادر از نظر عقیده منحرف بودند، هرگز نباید از عقاید آنان پیروی کرد، ولی این، سبب نمی شود که نسبت به آنها بی مهر باشیم. هر فرد مسلمانی باید حتی به پدر و مادر مشرک و غیر مسلمان احترام کند و این خود کی از دستورات جاویدان اسلام است که در این آیه عنوان شده است، چنان که می فرماید: **(وَصَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا)** زیرا این طرز برخورد با پدر و مادر غیر مسلمان، علاوه بر این که روح حق شناسی و احترام به صاحبان حقوق را زنده می کند، چه بسا باعث هدایت و راهنمایی پدران و مادران گمراه می گردد و بدبینی آنها را نسبت به دین اسلام از بین می برد.

زکریا فرزند ابراهیم نقل می کند: من یک جوان مسیحی بودم و در محضر امام صادق علیه السلام به دین اسلام مشرف شدم. از حضرتش درباره پدر و مادر غیر مسلمانم سوال کردم که آنها را از نعمت اسلام بی نصیب و بی بهره هستند. فرمود: تا آنجا که می توانی به آنها احترام کن. وی می گوید: من پس از مراجعت، سفارش آن حضرت را درباره مادرم مراعات می کردم.

کردار من به اندازه ای در نظر او اعجاب انگیز بود که سرانجام از علت این تکریم روز افزون سوال نمود و گفت: در گذشته تا این حد نسبت به من مهر نمی ورزیدی، اکنون چه شده است که مراتب علاقه تو به من زیادتر شده است. به او گفتم: آیین تازه ای که به آن گرویده ام، به من چنین دستور داده است. او اشتیاق فراوانی به شناسایی آیین اسلام پیدا کرد. من تا آنجا که اطلاعاتم اجازه می داد، درباره اسلام با او سخن گفتم، طولی نکشید که به آیین اسلام تشریف یافت. (74)

جهاد یکی از وظایف بزرگ اسلام است. جوانی به طور داوطلب، آماده رفتن به جهاد بود، ولی پدر و مادر او از رفتن وی خیلی متأثر شدند. جوان حضور پیامبر اسلام رسید و او را آگاه کرد. رسول گرامی فرمود:

فوالذی نفسی بیده لانسهما بک یوماً وليله خیر من جهاد سنه؛

به خدایی که روح من در دست اوست، یک شبانه روز در حضور پدر و مادر باشی و با تو مانوس شوند، بهتر از آن است که یک سال در راه خدا شمشیر بزنی. ⁽⁷⁵⁾

پیامبر اسلام در آخرین لحظه های عمر، گروهی را سفارش فرمود، از آن جمله، کارگران و پدران و مادران.

پیروی از طریقه مردان نیک

قرآن پس از لزوم احترام به پدر و مادر مشرک، بار دیگر یادآور می شود که علاقه به آنها سبب نشود که از راه توحید، منحرف شویم و دستور می دهد که از طریقه مردان الهی که هدفی جز رضای خدا ندارند پیروی کنیم، چنان که می فرماید:

(واتبع سبیل من اناب الی)؛ ⁽⁷⁶⁾

از راه کسانی که به سوی من رو آورده اند پیروی کن.

و پیروی از این چنین گروه، غیر از تقلید کورکورانه است، بلکه پیروی از اعمال مردانی است که صحت و نیکویی کردار آنها روشن شده است. قرآن این دستور را در آیات دیگری نیز یادآوری کرده:

1. (الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه)؛ ⁽⁷⁷⁾

کسانی هستند که پس از شنیدن سخنان از گفتارهای پسندیده پیروی می نمایند.

2. (افمن یهدی الی الحق ان یتبع امن لایهدی الا ان یهدی)؛⁽⁷⁸⁾

آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند، سزاوارتر برای پیروی است یا کسی که خودش راه را پیدا نکرده و نیازمند به راهنماست.

بازگشت همه به سوی اوست

معاد و اعتقاد به روز رستاخیز، ضامن اجرای دستورهای خداوندی است؛ روی این اساس، مشرک و موحد، آثار اعمال خود را در روز رستاخیز با چشم خود مشاهده خواهند کرد، همچنین فردی که نسبت به پدر و مادر مهر ورزیده و یا صورت از آنها برتافته است، نتیجه اعمال خویش را در آن روز مشاهده خواهد کرد، چنان که می فرماید:

(ثم الی مرجعکم فانبتکم بما کنتم تعملون)؛⁽⁷⁹⁾

بازگشت شما به سوی من است. من شما را از اعمال و کردارهای خویش آگاه می سازم.

از نظر بسیاری از دانشمندان اسلام، پاداش و کیفرهای انسان، اثر وضعی عمل و صورت تصعید یافته اعمال انسانی است، یعنی هر عمل بد و خوبی در این جهان، به صورتی خود را نشان می دهد، در حالی که همان عمل در جهان دیگر، خود را به صورت دیگر نشان خواهد داد، گویا عمل انسان در آن روز به بهشت و دوزخ منقلب شده و جهانی از پاداش و کیفر برای او می سازد.⁽⁸⁰⁾

همه چیز حساب دارد

16. (یا بنی آنها ان تک مثقال حبه من خردل فتکن فی صخره او فی

السموات او فی الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر)؛

اگر چیزی به اندازه سنگینی یک دانه خردل (از اعمال بشر) در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمانها و زمین باشد، خداوند آن را حاضر می سازد (و حساب آن را دارد) خداوند دقیق و آگاه است.

جهانی که ما در آن زندگی می کنیم، اندازه و وسعت زمین و آسمانهای آن برای ما پوشیده است و تاکنون کسی به طور تحقق، وسعت آن را به دست نیاورده است. آنچه مسلم است، این است که هر اندازه علم، گامهای بلندتری در گشودن رازهای جهان ما بر می دارد، انسان به وسعت و پهناوری و عظمت جهان بالا بیشتری می برد.

روزگاری دانش بشر درباره جهان، محدود به یک مرکز (زمین) و نه فلک، هیچ چیز وجود ندارد. تحقیقات دانشمندانی، مانند کپرنیک و گالیله این فرضیه را در هم پیچید و با چشمهای مسلح، جهانی را دید که طول و عرض و به اصطلاح صحیحتر، وسعت و پهنای آن را نمی توان با متر و فرسخ تعیین و تحدید نمود؛ از این رو ناچار شدند با مقیاس دیگری این فواصل را تعیین کنند، آن مقیاس نوین برای تعیین فواصل ستارگان سیر نور است. نور در هر ثانیه، سیصد هزار کیلومتر که با پنجاه هزار فرسنگ مادل است راه می پیماید و اگر مقدار مزبور را ضرب در شصت ثانیه که یک دقیقه تمام است بکنیم، سرعت سیر نور در هر دقیقه به سه میلیون فرسنگ می رسد؛ بنابراین نور می تواند در یک ثانیه، هفت مرتبه دور زمین که چهل هزار کیلومتر است دور بزند.

اکنون که مسلم است نور خورشید تقریباً در ظرف هشت دقیقه به زمین می رسد، باید گفت: نور در این مدت کوتاه، 24 میلیون فرسنگ، راه می پیماید و فاصله این سیاره (زمین) با مرکز خود (خورشید) تقریباً 24 میلیون فرسنگ است.

عقل و هوش در برابر این وسعت و عظمت، مبهوت و حیران است در صورتی که این محاسبه مربوط به یک ستاره از یک منظومه شمسی است، در حالی که منظومه شمسی ما در برابر صدها هزار منظومه و سحابی بسیار ناچیز و بی ارزش است.

آنچه مسلم است، این است که در این سالهای اخیر، قدمهای بزرگی در راه درک عظمت و وسعت عوالم نجومی برداشته شده، به طوری که از میزان تصور انسان خارج است. فلاماریون فاصله دورترین سحابیها (عوالم نجومی خارج از کهکشان ما) را پنج میلیون سال نوری فرض کرده است، ولی امروز از هزار میلیون سال نوری هم بیشتر شمرده می شود و عدد آنها تا جایی که معلوم شده به میلیونها می رسد.

هیچ بعید نیست معلومات کنونی بشر در برابر معلومات آیندگان، بسان اطلاعات پیروان بطلمیوس نسبت به اطلاعات کنونی بشر باشد و بشر آینده به این اندازه گیریها لبخند بزند و با دیده حقارت بنگرد. قرآن این حقایق را در یک آیه کوتاه بیان فرموده است:

(لخلق السموات والارض اكبر من خلق الناس ولكن اكثر الناس لا يعلمون)؛

(81)

آفرینش زمین و آسمانها بر خلاف تصور بیشتر مردم، بالاتر و بزرگتر از آفرینش بشر است.

لقمان به فرزند خود چه می گوید؟

مکتب اخلاقی و تربیتی لقمان دارای فصول و برنامه های گوناگونی است که یکی پس از دیگری در ضمن چند آیه خواهد آمد:

نخستین برنامه تربیتی وی خداشناسی و مبارزه با تمام اقسام شرک بود؛ دومین برنامه او با معرفی و شناساندن خدا و احاطه وی بر سراسر جهان هستی آغاز می گردد و می گوید که او بر تمام موجودات جهان، محیط است و هیچ چیز، هر قدر جزئی و کوچک باشد، از نظر او مخفی و پنهان نیست. لقمان با یادآوری و یا تعلیم این قسمت از صفات خدا هدف تربیتی دارد و آن، این است که اکنون که ما در برابر یک چنین خدای آگاه از تمام امور قرار گرفته ایم، باید بدانیم خدا به حساب تمام کارهای ما اعم از کوچک و بزرگ خواهد رسید. اکنون ما در هر دو مرحله (آگاهی خدا بر تمام امور و رسیدگی خدا به تمام کارهای بشر) به طور اجمال سخن می گوئیم.

قرآن خداوند را چگونه معرفی می نماید؟

قرآن احاطه علمی خدا را به تمام موجودات با جمله های گوناگونی بیان نموده و مقام مقدس الهی را از جهل به هر امری ولو کوچک باشد، منزّه و مبرا دانسته است؛ اینک آیاتی چند در این باره:

1. (لا یعزب عنه مثقال ذره فی السموات و لافی الارض و لا اصغر من ذلك و لا اکبر الا فی کتاب مبین)؛⁽⁸²⁾

هموزن ذره ای در زمینها و آسمانها و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر بر خداوند پوشیده نیست.

2. (وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو ويعلم ما في البر والبحر وما تسقط من ورقه الا يعلمها ولا حبه في ظلمات الارض ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين)؛⁽⁸³⁾

کلیدهای اسرار غیب، نزد خداست که جز او کسی از آنها اطلاعی ندارد و آنچه در خشکی و دریاهاست می داند. هیچ برگ درختی نمی ریزد، مگر این که از آن آگاه است و نه هیچ دانه ای در دل زمین و هیچ تر و خشکی نیست، مگر این که در کتاب مبین (لوح محفوظ) منعکس است.

آیه های متعددی در قرآن، تسلط علمی خدا را بر امور جهان و بر آنچه در دایره هستی رخ می دهد ثابت می نماید، مانند (ان الله لا يخفى عليه شيء في الارض ولا في السماء)؛⁽⁸⁴⁾

در حقیقت، هیچ چیز (نه) در زمین و نه در آسمان بر خدا پوشیده نمی ماند. اکنون شایسته است که مقایسه کوتاهی میان قرآن و تورات کنونی که هرگز ربطی به تورات واقعی ندارد به عمل آید.

مقایسه کوتاهی میان قرآن و تورات

ملاحظه فرمودید که قرآن، چگونه از آگاهی و احاطه عملی خدا گزارش داده و همه را در برابر او حاضر خوانده، ولی تورات در داستان آدم و حوا علم و آگاهی خدا را آن چنان محدود و کوچک می شمرد که قلم از نقل آن شرم دارد: وقتی آدم و حوا از میوه آن درخت خوردند، دیدگان آنها باز گردید و دیدند که هر دو برهنه اند. فوراً برای خود لنگی درست کردند. خداوند آدم و حوا را در حالی که در بهشت راه می رفتند دید. آدم و حوا فوراً پنهان شدند. خدا آدم را صدا زد کجایی؟ آدم پاسخ داد: من تا صدای تو را شنیدم فوراً پنهان شدم،

زیرا عریان و برهنه ام. خدا گفت: چه کسی تو را آگاه ساخت که برهنه هستی، مگر از میوه آن درخت خورده ای؟⁽⁸⁵⁾

آیا صحیح است بگوییم که خدا از مخفی گاه آدم که در دو قدمی او قرار داشت آگاه نبود. به طور مسلم، تورات کنونی غیر از تورات واقعی است که قرآن درباره آن می گوید:

(وفی نسختها هدی ورحمه للذین هم لربهم یرهبون)؛⁽⁸⁶⁾

تورات کتابی است که سراسر آن، هدایت و رحمت برای کسانی است که از خدای خود بترسند.

هرکاری عکس العملی دارد

لقمان در نخستین پند خود، فرزند عزیزش را متوجه عبادت و ستایش خدا نمود و او را از انواع شرک بازداشت و در دومین پند خود، مکتب جزای اعمال را به روی او باز کرد و یکی از صفات خدای بزرگ را متذکر می گردد و می گوید: هر بشری هر عملی را ولو به اندازه یک دانه خردل باشد، انجام دهد و آن را در دل سنگها و یا فضای لایتناهای آسمانها پنهان سازد، خدا آن را خواهد آورد.

مقصود از جمله (یات بهالله) (خدا آن عمل را می آورد) چیست؟ این جمله احتمالاتی دارد که همه را یادآور می شویم:

1. هر عمل به صورت خاصی در روز رستاخیز در برابر انسان مجسم می گردد: نماز و روزه به یک صورت، اعمال ناشایست به صورت های دیگر، چنان که صریح آیه 35 سوره براءت بر این مطلب گواهی می دهد، آن جا که صریحاً می گوید: طلا و نقره های اندوخته شده که حقوق واجب آن پرداخته نشده و با

احتیاج مسلمانان حبس گردیده است، روز رستاخیز به آتش مبدل شده و پیشانی و پهلوی صاحبان آنها را به آنها داغ می کنند، آن جا که می فرماید:

(یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانسکم فذوقوا ماکنتم تکنزون)؛⁽⁸⁷⁾

به یاد آرند روزی را که طلا و نقره های گنج شده در آتش جهنم سرخ می گردد و پیشانی و پهلو و پشتهای آنها را به آن داغ می کنند؛ این (آتش ها) همان است که آنها را گنجینه و ذخیره کرده بودید؛ در این صورت، زنج آن گنج را بچشید.

شاید مرادراک لقمان این است که هر عمل خوب و بدی روز قیامت به فرمان خدا به صورت مخصوص آن، حاضر می گردد و مجسم می شود.

2. ممکن است مقصود این باشد که روز رستاخیز، اعمال انسان با همان کم و کیف و خصوصیتی که در دنیا داشته است، بدون کوچکترین تفاوت در برابر دیدگان انسان، هنگام محاسبه حاضر می گردد، اما طرز حاضر کردن این اعمال، بر ما پوشیده است.

این حقیقت یعنی احضار اعمال از آیه های زیر نیز استفاده می شود:

الف) (یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضراً).⁽⁸⁸⁾

ب) (ووجدوا ما عملوا حاضراً ولا یظلم ربک احداً)؛⁽⁸⁹⁾

اعمال خود را حاضر می بینند و پروردگار تو به احدی ظلم نمی کند.

پ) (فمن یعمل مثقال ذره خیراً یره)؛⁽⁹⁰⁾

هرکس به سنگینی ذره ای عمل خیر انجام دهد، آن را می بیند.

3. احتمال دیگر، این که بشر دیر یا زود به سزای کردار خود می رسد و هر کرداری اثر مخصوص و عکس‌العملی دارد که از آن، جدا نمی گردد؛ چه بسا این عکس‌العملها در این جهان، دامنگیر او گردد.

این گنبد نیلگون، این طاق برافراشته آسمان، بسان طاقهای ساخته بشر است که هر گونه صدای زیر آن، انعکاس مخصوصی دارد و در این جهان مادی آثار اعمال ما به خود ما بازگشت می کند. هرگز ذیل ندارد که ما فقط در انتظار روز رستاخیز بنشینیم که در آن جا مجازات شویم، بلکه پیش از آن روز، هر فردی میوه نهال اعمال خود را در این سرای خواهد چید.

خداوند، نهال اعمال نیک هر زن و مردی را در این جهان، پرورش می دهد و او را از اعمال خود بهره مند می سازد، چنان که می فرماید:

(من عمل صالحاً من ذکر اوأنتی وهومومن فلنحینه حیوه طیبه ولنجزینهم اجرهم باحسن ماکانوا یعملون)؛⁽⁹¹⁾

هر فرد با ایمانی عمل صالحی انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، او را زندگی پاکیزه می بخشیم و پاداش آنها را بهتر از اعمالی که انجام داده اند عطا خواهیم کرد.

درست است که مرکز اصلی مکافات و کیفر اعمال و پاداش کردارهای نیک، روز رستاخیز است و از این جهت، نام این روز، یوم‌الدین (روز جزا است، ولی پاره ای از اعمال در همین جهان، عکس‌العمل شدیدی دارد که پیش از آن که گام در آن جهان بنهیم، با واکنش برخی از اعمال خوب و بد خویش، رو به رو می گردیم و به قول مولوی:

این جهان، گواه است و فعل ماندا سوی ما آید نداها را صدا
گرچه دیوار افکند سایه دراز باز گردد سوی او، آن سایه باز

از این جهت بعید نیست که بگوییم: مقصود از جمله (یات بها الله) یک معنای اعم و وسیعی است که چه بسا همین جهان را نیز شامل می باشد و گروهی از ستمکاران و یا مردان نیک، نتیجه اعمال خود را در همین جهان باز می یابند.

در تاریخ بشر به قدری گواه های زنده بر این مطلب وجود دارد که ما از بیان آن همه مشاهده، دو سرگذشت را نقل می کنیم:

1) یکی از صفات برجسته پیامبر اسلام ﷺ این بود که خدمات افراد راک و حقوق اشخاص را هر قدر هم کوچک و ناچیز بود، نادیده نمی گرفت و اگر کسی درباره وی نیکی می کرد، آن را با چند برابر جبران می نمود.

پیامبر اسلام دوران کودکی خود را در میان قبیله بنی سعد که تیره ای از قبیله هوازن بودند گذرانیده و زنی به نام حلیمه سعدیه او را شیر داده و پنج سال در دل قبیله خود به پرورش او پرداخته بود.

قبیله بنی سعد که در نبرد با اسلام شرکت کرده و گروهی از زنان و کودکان و مقداری از اموال آنان در نبرد حنین به دست مسلمانان افتاده بود، سخت از کرده خود پشیمان بودند، ولی به خاطر داشتند که محمد در میان آنان پرورش یافته و با شیر زنان این قبیله، بزرگ شده است و پیامبر اسلام، کانونی از عواطف و جوانمردی و حق شناسی است و اگر او را متوجه موضوع سازند، بدون تردید اسیران آنها را آزادراک نموده و به کسان خود باز می گرداند.

چهارده تن از سران قبیله که همگی اسلام آورده بودند (در راس آن هیات، زهیر بن سردو ابوبرقان عمودی رضاعی پیامبر قرار داشت) شرفیاب محضر پیامبر شده و چنین گفتند:

در میان اسیران، عمه‌ها و خاله‌ها و خواهران رضاعی و خدمتگزاران دوران طفولیت شما وجود دارند و لازمه کرم و عطوفت، این است که به پاس حقوقی که برخی از زنان این قبیله در گردن شما دارند، کلیه اسیران ما را از زن و مرد و کودک آزادراک فرمایید و اگر ما از نعمان بن منذر و یا حارث بن ابی شمر، سرداران عراق و شام، چنین تقاضایی می‌نمودیم، امید پذیرفتن آن را داشتیم تا چه رسد به شما کانونی از لطف و مهر می‌باشید.

پیامبر در پاسخ آنان گفت: زنان و فرزندان خود را بیشتر دوست دارید یا ثروت خود را؟ همگی در پاسخ پیامبر گفتند: ما زنان و کودکان خود را با هیچ چیز عوض نمی‌کنم. پیامبر فرمود: من حاضرم سهم خود و فرزندان عبدالمطلب را به خود شما ببخشیم، ولی سهم مهاجر و انصار و مسلمانان دیگر مربوط به خود آنهاست و باید شخصاً از حق خود در گذرند. پس از آن که من نماز ظهر را گزاردم، شما در میان صفوف بر خیزید و رو به مسلمانان کنید و چنین بگویید: ما پیامبر را پیش مسلمانان شفیع می‌سازیم و مسلمانان را پیش پیامبر واسطه قرار می‌دهیم که فرزندان و زنان ما را به خود ما بازگردانند، در این لحظه من بر می‌خیزم و آنچه مربوط به من و فرزندان عبدالمطلب است به خود شما می‌بخشم و از دیگران نیز تقاضا می‌کنم که قسمت خود را ببخشند.

نمایندگان هوازن پس از نماز ظهر، سخنانی را که پیامبر به آنها تعلیم کرده بود گفتند و پیامبر سهم خود کسان خویش را به آنها بخشید. مهاجر و انصار هم از پیامبر پیروی کرده، قسمت مربوط به خود را به آنها بخشیدند. در این میان، چند نفر انگشت شماری، مانند اقرع بن حابس و عیبیه بن حصین از واگذار کردن قسمت خود ابا و ورزیدند. پیامبر به آنها فرمود: اگر شماها اسیران خود را

بدهید، من در برابر هر اسیر، شش تن از اسیرانی که در نخستین جنگ به دست من می افتد، به شما می دهم.

اقدام عملی پیامبر و سخنان دلنشین آن آن حضرت، سبب شد که تمام اسیران هوازن، جز یک پیرزن که عیب از دادن آن امتناع ورزید آزاد گردیدند و یک عمل صالح و نیک که نهال آن، شخصیت سال پیش در سرزمین قبیله بنی سعد به دست حلیمه سعدیه غرس شده بود، پس از یک مدت طولانی بارور شد و ثمر داد و کلیه اسیران متعلق به هوازن در سایه این درخت از بند بردگی آزاد شدند و پیامبر خواهر رضاعی خود شیما را به حضور طلبید و عبادی خود را پهن کرد و او را روی آن نشاند و از وی و زندگانی خاندان او تفقد نمود⁽⁹²⁾ و پیامبر با آزاد ساختن اسیران هوازن علاقه آنها را به اسلام دو چندان کرد (همگی از صمیم دل اسلام آوردند) و بدنی وسیله طائف آخرین متحد خود را از دست داد.

2) منصور، خلیفه عباسی از ابی لیلی که قاضی القضاة بغداد بود، پرسید که در پیش شما افراد که عمری در محاکم و داوریهها و فصل خصومتها به سر برده اند، داستانهای آموزنده ای پیدا می شود، من درخواست می کنم که برای من نقل کنی. و گفت: روزی نشسته بودم، پیرزنی کوزپشت نزد من آمد و مرا سوگند داد که حق او را بگیرم. پرسیدم: طرف تو کیست؟ گفت: دختر برادرم. او را احضار کردم، دیدم زنی است بسیار زیبا که تا کنون زنی به آن زیبایی ندیده بودم. آن دختر داستان خود و عمه اش را چنین نقل کرد: من کودکی بودم یتیم و در دامان همین عمه بزرگ شدم و عمه ام مرا خوب تربیت کرد، سپس با رضایت خویش و رضایت عمه ام با جوانی زرگر ازدواج کردم. من و شوهرم بسیار خوش بودیم. عمه ام بر این زندگی خوش ما رشک برد و دختر خود را آراست تا

شوهرم با او ازدواج کند. شوهرم خواست با او ازدواج کند. عمه ام حاضر شد که دختر خود را به تزویج او در آورد، مشروط بر این که اختیار طلاق من در دست عمه ام باشد. سپس با ازدواج کرد. عمه ام مرا طلاق داد، زیرا وکیل شوهرم بود.

پس از مدتها شوهر عمه ام از سفر آمد، مرا تسلیت گفت: بعد من خودم را آراستم و از گذشته نیز از زیبایی من آگاه بود، خواست با من ازدواج کند گفتم: حاضرم مشروط بر این که اختیار طلاق عمه ام در دست من باشد. او راضی شد و من با او ازدواج کردم و عمه ام را طلاق دادم، ولی پس از اندکی شوهر دوم من درگذشت. وقتی عده من به سر آمد، شوهر سابقم سراغ من آمد و گفت: تو عزیزترین مردم پیش من هستی، بیا بار دیگر، زندگی مشترک خود را آغاز کنیم. من حاضر شدم، مشروط بر این که اختیار طلاق دختر عمه ام در دست من باشد. او پذیرفت. از این جهت، من دختر عمه ام را طلاق دادم و با او ازدواج کردم. آیا من جز این که تلافی ستم عمه ام را کرده ام، کار دیگری انجام داده ام؟ قاضی گفت: تو انتقام خود را از عمه ات گرفته ای.

لقمان و یاد خدا

17. (یا بنی اقم الصلوه و امر بالمعروف و انه عن المنکر و اصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور)؛

نماز را به پا دار! مردم را به کارهای نیک دعوت بنما! آنان را از کارهای بد بازدار! در برابر مصائب، شکیبیا و بردبار باش! اینها از کارهای بزرگ و شایسته است.

لقمان حکیم، مکتب تربیتی و اخلاقی خود را به طرز مبتکرانه ای پایه گذاری نموده است. سخنان و مواعظ خود را بسان مسائل ریاضی تنظیم کرده که یکی پایه دیگری است.

نخست گفتار خود را با توحید خداوند جهان، آغاز نمود و فرزند گرامی خود را به وحدانیت و یگانگی پروردگار که اساس همه معارف اخلاقی و روشتهای تربیتی است، آشنا ساخت و فرمود: (لا تشرک بالله.....)

سپس در بخش دوم، درباره صفات خداوند بحث نمود و از میان صفات کمال، صفت احاطه علمی خدا را و این که آفریدگار هستی بر تمام ذرات جهان احاطه دارد و از حساب آنها آگاه است، پیش کشید و فرمود: (آنهان تک مثقال....)

ناگفته پیداست، تنها اعتقاد به خدای یگانه و عقیده به این که او بر همه چیز آگاه است، در تهذیب روح و روان کافی نیست، بلکه باید به دنبال این عقاید، یک رشته وظایف عملی و بدنی باشد که با انجام دادن آنها روش صحیح تربیت پایان پذیرد؛ از این نظر، لقمان وظایف مربوط به عمل را یادآور شده و در این آیه، سه دستور عملی می دهد:

1. نماز را به پا داریم؛

2. با فساد مبارزه کنیم (امر به معروف و نهی از منکر)؛

3. در برابر شداید، استقامت ورزیم (صبر).

نماز، یگانه رابطه قلبی و عملی انسان است با خداوند بزرگ؛ از این نظر، لقمان این وظیفه را پیش از دو وظیفه دیگر یادآور شده است و هم اکنون ما در خصوص نماز سخن می‌گوییم و شرح تفسیر آن دو وظیفه را به بخش بعد موکول می‌نماییم.

نماز کهنترین نیایش خداست

ابراهیم خلیل الرحمن، که قهرمان توحید و یکتا بت شکن جهان است، کعبه را به فرمان خدا ساخت. در پایان عمل رو به درگاه خداوند کرد و چنین گفت: بارالها، من فرزندانم را از آن سرزمین سرسبز به این نقطه خشک و بد آب و هوا آورده‌ام تا در این محیط آزاد، دور از حکومت‌های بت پرستی، تو را پرستش کنند و در کنار خانه تو نماز بگذارند. قهرمان توحید (ابراهیم) مطلب خود را با این جمله بیان کرده است: **(ربنا لیقیموا الصلوه)**.⁽⁹³⁾

این آیه نشان می‌دهد که نماز در دوران ابراهیم، جزء وظایف بوده و هدف از ساختن کعبه همین بوده است. قرآن درباره حضرت عیسی می‌فرماید: عیسی در گهواره، لب به سخن گشود و یادآور شد که چند چیز از طرف پروردگار جهان به من سفارش شده است، از آن جمله، یکی نماز است، چنان که می‌فرماید: **(واوصانی بالصلوه ولزکوه)**.⁽⁹⁴⁾

قرآن حضرت اسماعیل را چنین معرفی کرده است:

(وکان یامر اهله بالصلوه ولزکوه)؛⁽⁹⁵⁾

یعنی اسماعیل به فرزندان خود نماز و زکات را توصیه می‌نمود.

البته نمی توان ادعا کرد، نمازی که اکنون میان مسلمانان دایر است، از هر نظر مانند همان نمازی است که در دوره ابراهیم و یا حضرت اسماعیل و حضرت عیسی رایج بوده است؛ به طور مسلم از نظر کم و کیف با هم فرق دارند، ولی این آیه ها می رسانند که نماز کهنترین نیایش است که پیامبران، بشر را متوجه آن ساخته اند، اگر چه به مرور زمان و تکمیل شرایع، اجرا و شرایط آن کاملتر شده است.

اسرار نماز

اسرار و رموز نماز، یکی و دو تا نیست که بتوان در این صفحات منعکس نمود، بلکه نماز معجونی است که اسرار اجتماعی و سیاسی و اخلاقی و بهداشتی آن فزونتر از آن است که در این جا بیاوریم؛ از این نظر، دانشمندان اسلام، نوشته های زیادی درباره آداب و وظایف نمازگزار، نوشته و گروهی گامی فراتر نهاده و درباره اسرار و رموز آن، کتابهایی تالیف نموده اند. گاهی این دو سنخ بحث به هم اشتباه می شود. بحث پیرامون آداب و وظایف نمازگزار با بحث درباره اسرار و رموز نماز بسیار فرق دارد، چه بسا کتابهایی به نام اسرار صلات و رموز نماز معروف شده، ولی در حقیقت، توضیح آداب نماز است، نه اسرار آن.

یکی از اساتید بزرگ ما می گفت: کتابهای اسرار صلات مرحوم شهید ثانی و اسرار نماز مرحوم ملکی در حقیقت، بحث در آداب نمازند، نه در اسرار آن، سپس می فرمود: نغزترین کتابی که درباره اسرار نماز نوشته شده، نگارش گرانبهای مرحوم قاضی سعید قمی است.

ما اکنون به برخی از جنبه های معنوی و روحی و اجتماعی نماز اشاره می نماییم و گرد مسائل و مطالب پیچیده و مشکل نمی گردیم، امیدواریم که صاحب‌دلان ما را در این قسمت معذور دارند.

قرآن یکی از اسرار نماز را یاد خدا می داند، که آن جا که می فرماید: (اقم الصلوه لذكری)؛⁽⁹⁶⁾

نماز را برای یاد من به پا دار!

جای گفتگو نیست، یاد خدا بسیاری از فضایل را در انسان زنده می کند. ریشه واقعی خیلی از روشهای اخلاقی و تربیتی، یاد خداست، بلکه می توان گفت: ضامن اجرای واقعی برای بسط عدالت و گسترش حق و حقیقت و اجتناب از هر گونه تجاوز به حقوق فرد و اجتماع، همان ایمان به خدا و یاد خداست. یاد خدا بسان زنجیری است که انسان را از بسیاری از کارهای ناشایست که موجب خشم و ناخشنودی اوست، باز می دارد.

جوانی که به انواع وسایل هوسرانی مجهز است، پایه های حکومت غرایز طغیانگر در کانون وجود او مستحکم و پای برجاست و برای تمایلات جنسی و هوسهای نفسانی خود مرزی نمی شناسد، یگانه وسیله برای کنترل کردن او همان یاد خدا و تذکر آفریدگار جهان است.

یاد خدا، یاد مقام اولیا، یاد درجات مردان خدا، یاد عذاب الهی و کیفر خطا کاران، یاد حسابهای دقیق و بی اشتباه روز رستاخیز، به خودکامگی و هوسرانی اعتدال می بخشد.

شما می توانید مثال دیگری را فرض کنید: ثروت اندوزی را فرض نمایید که برای غریزه مال اندوزی خود، حد و مرزی نمی شناسد و ستمگری را در نظر بگیرید که غریزه مقام خواهی و توسعه طلبی او روز افزون است و چیزی را در

برابر اراده خود رادع و مانع نمی داند. به طور مسلم، یاد رحمت خدا و کیفر خدا در تعدیل این افراد بی اثر نیست.

آیین اسلام، پیوسته خواهان سعادت بشر و جامعه انسانی است، از این نظر هر فردی را مواظف ساخته است که در هر 24 ساعت، پنج بار با تشریفات خاصی نماز بگذارد، یعنی در طول این ساعات، پنج بار به یاد خدا باشد؛ اوقاتی را که برای این عمل معنوی انتخاب نموده از هر نظر حساس است:

انسان از لحظه ای که سر از خواب بر می دارد، سرگرم کارهای دنیایی است، به طوری که روح و روان، فقط به ماده و ماده پرستی، ثروت و ثروت اندوزی، مقام و مقام خواهی، توجه دارد.

هنگام ظهر که ندای موذن در چنین محیطی، طنین می افکند، چنان دلها را تکان داده و به قلوب، نورانیت می بخشد که تا مدتی اثر معنوی آن در روح و روان باقی می ماند.

اقامه نماز در این لحظه که وسایل غفلت و بی خبری از هر نظر فراهم است، روح و روان را جلا می دهد، عواطف انسانی و سجایای اخلاقی در سایه توجه به خدا زنده می گردند و نفس اماره را از تجاوز و تعدی باز می دارد.

اسرار اجتماعی نماز

البته نماز علاوه بر آنچه گفته شد، یک سلسله اسرار اجتماعی دیگری دارد که هر کدام در خور بحث گسترده ای است:

1. نماز در اوقات معین، نموداری از وحدت و یگانگی ملت بزرگ اسلامی است. همه مسلمانان در وقتهای مخصوصی رو به قبله ایستاده و با تشریفات خاصی، خداوند جهان را می پرستند. این خود نمونه بزرگی از اتحاد و یگانگی این ملت است که با ریسمان عبادت، همه را به هم پیوسته و متحد کرده است.

2. نماز در اوقات معین، عامل برانداختن فاصله های طبقاتی است که در اجتماع مادیگری پدید می آید و بر عموم طبقات با فاصله هایی حکومت می کند؛ در لحظات مخصوصی باید این وظیفه خطیر را انجام دهند و کوچکترین فرقی در این باره میان عالی و دانی، غنی و فقیر آنها نیست.

هرگاه این نمازها به صورت جماعت برگزار گردند، اسرار و رموز یاد شده به صورت روشنتری جلوه می کنند و سیمای وحدت و اتحاد و چهره مساوات و برابری، از صفهای فشرده نمازگزاران، توجه هر فرد خودی و بیگانه را به خود جلب می کند.

3. شخص نمازگزار ناچار است برای صحت و قبولی نماز خود از بسیاری از گناهان اجتناب ورزد، ناچار است مکان نماز و لباسی را که در آن نماز می گزارد، از طریق حلال تهیه کند، مجبور است پول آب غسل و وضو را از مال حلال بپردازد؛ این گونه تقید، باعث می شود که انسان در کار و کسب خود، تجدید نظر نماید و آنها را بر طبق موازین شرع انجام دهد.

ممکن است گاهی تصور شود که میان نماز گزاردن و اجتناب از بسیاری از محرّمات، ملازمه ای نیست، زیرا مرد نماز گزار می تواند، مکان و جامه نماز را از مال حلال تهیه کند و به نماز اختصاص دهد و در باقی امور به کوچکترین وظایف شرعی پای بند نباشد، ولی این تصور درست نیست، زیرا در هزاران نفر شاید فقط یک نفر می تواند به این طرز زندگی کند، یعنی فقط در مکان و جامه نماز و در پول آب غسل و وضو، مقید به حلال بودن باشد، والا افراد لایابالی و بی بند و بار که حلال و حرام را از هم نمی شناسند، نمی توانند خود را در امور نماز مقید سازند و در قسمتهای دیگر دست خود را باز بگذارند.

شاید این آیه به همین مطلب اشاره می کند و می فرماید:

(ان الصلوه تنهى عن الفحشاء والمنكر)؛⁽⁹⁷⁾

نماز از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد.

در این جا وجه دیگری را نیز می‌توان گفت و آن این که مقصود از این که نماز، انسان را از گناه باز می‌دارد، این نیست که نماز، علت تام و قطعی برای دوری از گناه است، بلکه اثری که نماز در روح و روان ما می‌گذارد، همان تقویت روح ایمان و توجه به خداست و این توجه، درجاتی دارد و درباره افرادی که از ارتکاب بسیاری از گناهان پروایی ندارند، یاد خدا نسبت به ترک گناهان تنها به صورت یک زمینه است، نه علت تامه.

به عبارت دیگر، مقصود قرآن که می‌فرماید: نماز انسان را از گناه باز می‌دارد این نیست که هر فرد نمازگزار در برابر تمام گناهان، معصوم می‌گردد، بلکه مقصود این است که نماز، موجب یاد خدا و سبب توجه به مقام ربوبی می‌شود و اثر طبیعی یک چنین توجه، این است که در انسان، زمینه روح اطاعت و ترک گناه پدید می‌آورد، ولی در عین حال چه بسا ممکن است بر اثر ضعف توجه به خدا، عوامل نیرومندتری اثر آن را خنثی سازد.⁽⁹⁸⁾

خلاصه اگر نماز، نماز باشد، در همه کس، در برابر گناه تاثیر خواهد کرد، گاهی این تاثیر، بسیار نیرومند است و زمانی کمتر و این، با تفاوت نمازها تغییر پیدا می‌کند، هر قدر نماز با روحتر و کاملتر باشد، اثر تربیتی و بازداري آن از گناهان نیرومندتر خواهد بود.

4. نماز حس اطاعت را در انسان زنده می‌کند. حس اطاعت و یا ملکه

اطاعت از بزرگان، یکی از فضایل بزرگ انسانی است.

این خصلت بسان دیگر ملکات فاضله، با تمرینهای پی گیر، در انسان پدید می آید. مدتها افسران رنج می کشند تا حس انضباط را در سربازان ایجاد کنند و در حقیقت، بسان عادت ثانوی، فطری و یک اثر طبیعی گردد.

نماز در هر شبانه روز با فاصله های مختلف، این حس را به طور واضح در انسان به وجود می آورد و انسان در سایه این حس به طور خودکار از فرمانهای بزرگ و نصایح حکیمانه پیروی کرده و رنجی در خود حس نمی کند.

5. نمازگزار باید در مواقع مخصوص، همه بدن را بشوید و بیشتر اوقات باید وضو بگیرد و نظافت بدن و مواضع وضو را از هر نظر مراعات کند، اگر در این راه، مستحبات وضو را از شستن دهان (مضمضه) و بینی (استنشاق) و نظافت لباس و سجده گاه و... مراعات نماید، موجبات سلامت بدن را فراهم نموده است.

6. شرط پذیرفته شدن نماز، این است که شخص نمازگزار در انجام دادن این کار، باید اخلاص داشته و از انگیزه های پست مادی مانند جلب کردن دیگران (ریا) به دور باشد. مقصود از اخلاص، جز این نیست که انگیزه عبادت و پرستش جز اجرای فرمان خدا - یا بالاتر از آن، جز شایستگی ذات او برای عبادت - چیز دیگری نباشد.

وجود اخلاص باعث پرورش روحیه عبودیت به عنوان یک صفت متعالی در انسان می گردد و این روحیه، خود مبدأ بسیاری از فضایل اخلاقی و سجایای ارزنده ای می باشد. اجتماع با اخلاص که کار را برای خدا و به منظور تأمین مصالح جامعه انجام می دهد، به عمق کار، بیش از ظاهر می پردازد و به جای آرایش ظاهری به اتفاق کار و نتایج ارزنده آن فکر می کند.

سخنی از امام صادق علیه السلام در خصوص نماز

در اهمیت نماز همین بس که ابوبصیر می گوید: پس از درگذشت امام صادق علیه السلام برای عرض تسلیت به خانه امام رفتم. تا چشم ام حمیده مادر امام کاظم به من افتاد، اشکهای وی جاری گشت، من نیز گریه کردم. سپس ام حمیده جریان زیر را نقل کرد و گفت:

ابوبصیر! تو در آخرین لحظات زندگی امام صادق علیه السلام نبود، قضیه عجیبی افتاد. موقعی که پلکهای امام روی هم بود، ما کم کم از او قطع امید می کردیم. ناگهان امام دیدگان خود را باز نمود و دستور داد خویشاوندان وی را حاضر کنیم. ماهمت کردیم و همه را در کنار بستر امام حاضر نمودیم. همه منتظر بودند که امام چه سخنی پراهمیت در این لحظات خواهد گفت. وقتی امام، اجتماع را فشرده دید، فرمود: شفاعت ما نصیب کسانی که به نماز اهمیت نمی دهند نمی شود. ⁽⁹⁹⁾

پاسخ یک سوال

گاهی در این مورد، سوال می شود که اصولاً چرا بشر باید خدا را عبادت کند؟ خداوند چه نیازی به پرستش ما دارد؟ پاسخ این پرستش از بیان پیش روشن گردید، زیرا عبادت خدا، مایه تکامل خود ماست و هدف اصلی از پرستش او همین است و بس؛ به عبارت دیگر، این سوال را از دو راه می توان پاسخ داد: یکی اجمالی؛ دیگری تفصیلی.

پاسخ اجمالی آن، این است که هرگاه هدف از عبارت، این باشد که نیازمندیهای خدا را بر طرف کنیم و از پرستش خود بهره ای به او برسانیم، این پرسش، پیش می آید که خداوند، وجود نامحدود و نامتناهی است و پیراسته از هرگونه نقص و نیاز است چه احتیاجی به پرسش ما دارد، ولی هرگاه هدف از

پرستش او تکامل خود ما باشد، در این موقع، عبادت وسیله تکامل و سعادت ماست و دستور او به عبادت، یک نوع لطف و مرحمت و راهنمایی خواهد بود که ما را به کمال شایسته برساند.

و اما پاسخ تفصیلی آن، این است که عبادت و نیایش و هرگونه کاری که برای رضای خدا انجام گیرد، دارای یک سلسله آثار گرانبهای فردی و اجتماعی است و در حقیقت از عالیترین ارزشهای تربیتی و اخلاقی می باشد، زیرا:

اولاً: پرستش خدا و عبادت وی، حس تقدیر و شکر گزاری را در انسان زنده می کند. قدردانی از مقامی که نعمتهای بزرگ و پرارزشی را در اختیار انسان نهاده است، نشانه لیاقت و شایستگی شکر گزار نسبت به الطافی است که در حق او انجام گرفته است.

تشکر و سپاسگزاری از مقام خداوند، این نتیجه را دارد که فرد سپاسگزار با عرض تشکر و ادای وظیفه، بندگی خود را نسبت به خوبیهایی که درباره او انجام گرفته است، آشکار و هویدا می سازد.

ثانیاً: عبادت و پرستش خدا مایه تکامل روحی انسان است. چه تکاملی بالاتر از این که روح و روان ما با جهان بی کران کمال مطلق (خدا) مرتبط گردد و در انجام دادن وظایف بندگی و کارهای زندگی از قدرت نامتناهی و نیروی نامحدود او استمداد بطلبد و به اندازه ای شایسته و لایق گردد که بتواند با او سخن بگوید.

آنچه در پاسخ تفصیلی بیان گردید، در تمام عبادتهای اسلامی اعم از نماز و روزه و حج و... وجود دارد. گذشته از این، هر یک از این عبادتها خودداری مصالح و نکاتی است که برخی در آغاز بحث در خصوص نماز بیان گردید و

بیان فلسفه های روزه و حج و دیگر عبادت‌های اسلامی به وقت دیگر موکول می
گردد.

لقمان و نظارت ملی

17. (وامر بالمعروف وانه عن المنکر واصبر علی ماصابک ان ذلک من عزم الامور)؛

فرزندم... مردم را به کارهای نیک دعوت بنما و از امور زشت بازدار! در برابر مصیبت و سختیها شکویا و بردبار باش! اینها یک سلسله سفارشهای موکد و لازم است.

لقمان حکیم در این آیه، پس از یادآوری نماز، موضوع امر به معروف و نهی از منکر را پیش کشیده و بعدا دستور صبر و استقامت به فرزند خود داده است. اکنون بحث ما درباره اصل دوم، تحت عنوان مبارزه با فساد و یا نظارت ملی انجام می گیرد و بعدا موضوع صبر و استقامت را مطرح خواهیم ساخت.

موضوع امر به معروف و به اصطلاح، نظارت ملی، موضوع دامنه داری است که در تمام شوون زندگی ما دخالت دارد و نمی توان حق آن را در مقاله ای ادا نمود، از این نظر بخشی از مسائل مهم آن را در این جا مطرح می سازیم و بررسی کامل آن را به وقت دیگری محول می نماییم.

در جهان امروز، علاوه بر نظارت و مراقبتهای خصوصی که بر عهده موسسه های خاص و دوایر مخصوص است، مانند شهرداری که حق نظارت بر عمران و آبادی شهر دارد، یک نظارت ملی و عمومی به تمام مردم واگذار شده که حق نظارت و راهنمایی و انتقاد در کلیه امور داشته باشند تا با بیان و منطق، لغزشها و نقایص را تذکر دهند.

نظارت ملی در اسلام واجب است

در ملت های زنده جهان امروز، نظارت ملی، یک امر مشروع است، هر فردی می تواند از این حق بهره برداری نماید، ولی اگر همان فرد از این حق استفاده

نکرد، او را مجازات نمی‌کنند، مثلاً اگر گوینده و یا نویسنده ای در امور اجتماعی، انحرافی را دید، می‌تواند با گفتن و نوشتن از حق مشروع خود استفاده نماید، ولی اگر نکرد، او را محاکمه نمی‌کنند، اما در اسلام امر به معروف و نهی از منکر به صورت یک اصل لازم و واجب وارد شده و هیچ مسلمانی حق ندارد در برابر گناه و خطا سکوت کند و مهر خاموشی برده‌ها بزند.

اسلام به قدری به این مطلب اهمیت داده که شخصیت و ارزش هر ملتی را در سایه مبارزه با فساد دانسته است، ملتی که در اجرای قوانین، دقت کامل به عمل آورد، در برابر گناه و طغیان یک فرد و یا یک جمعیت، سکوت اختیار نکند؛ قرآن این حقیقت (شخصیت از آن ملتی است که با فساد مبارزه نماید) را در آیه زیر بیان فرموده است:

(کنتم خیر امه اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر)؛⁽¹⁰⁰⁾

شما در میان ملتها در صورتی بهترین ملت و امت هستید که مردم را به نیکی دعوت کنید و از کارهای زشت باز دارید.

اسلام به اندازه ای به این مساله حیاتی اهمیت داده که کسانی را که از این اصل مسلم و حق مشروع خود بر اثر سستی و تنبلی و یا علل دیگر، استفاده نمی‌نمایند، مردگان زنده نما خوانده است و چنین فرمود: (ذلک میت الاحیاء)؛⁽¹⁰¹⁾ او (عالم) مرده زنده نماست زیرا یک چنین فرد یا جمعیت بسان مرده از حق مسلم فردی و اجتماعی استفاده ننمده و از حقوق خود دفاع نمی‌کنند و در برابر عصیان و طغیان دیگران که به طور مسلم، دود آن به چشم آنها نیز خواهد رفت، سکوت می‌نمایند.

اسلام و ارزش مبارزه با فساد

ارزش هر عمل، بستگی به نتیجه ای دارد که از آن عمل گرفته می شود. ارزش عمل جراحی که بیمار مبتلا به بیماری آپاندیسیت را نجات می دهد، به مراتب بالاتر از ارزش استاد کاری است که در برابر شعله های آتش، آهنی را جوش می دهد و یا در و پنجره ای می سازد، در صورتی که رنج بدنی دومی و مقدار وقتی که کار دوم لازم دارد، قابل قیاس بارنجی که جراح در اطلاق عمل در هوای معتدل متحمل می شود نیست؛ خلاصه ارزش عمل جراح کجا و ارزش کار یک استاد کار کجا و نکته این تفاوت در بزرگی و کوچکی نتیجه ای است که عاید طرف می گردد. جراح نیم ساعت وقت صرف می نماید و رنج می کشد، در آخر کار در و پنجره و یا چکشی را می سازد؛ از این نظر، ارزش کار آنها با هم فرق روشن پیدا می کند.

عین این تفاوت در امر به معروف و نهی از منکر و به اصطلاح مبارزه با فساد و نظارت ملی با سایر کارهای شرعی و عرفی موجود است.

به طور مسلم، هیچ عملی از نظر ارزش معنوی به پایه امر به معروف نخواهد رسید، چون هر کار مشروعی، به جز امر به معروف، نتیجه آن، جزئی و عاید خود انسان است، زیرا افضل اعمال به حکم عقل و نقل، همان ایمان به خداوند و پرستش (نماز) اوست، ولی نتیجه ایمان، فقط و فقط، مربوط به خود شخص ایمان آورنده است و شخص مومن در پرتو ایمان، سعادت مند و اصلاح می شوند؛ در حقیقت، ایمان و سایر اعمال بدنی، مانند نماز و حج، موجی در اجتماع از نظر اصلاح ایجاد می نماید، اما موجی بسیار کوچک که از حدود یک فرد تجاوز نمی نماید، از این نظر باید گفت: ایمان به خداوند از نظر اعمال فردی با فضیلت ترین عمل است نه از نظرهای دیگر، ولی امر به معروف و مبارزه با گناه

و فداکاری در طریق اصلاح جامعه موجی بسیار بزرگتر از ایمان در اجتماع به وجود می آورد، گاهی یک جامعه را از لب پرتگاه سقوط نجات می بخشد، گاهی در سایه نظارت ملی یک فرد، جمعیت‌های بزرگی از خطرهای مادی و ضررهای معنوی مستخلص می شوند.

گاهی یک رهبری سیاسی، یک راهنمای مذهبی، یک دلسوزی نوع دوست، با نظارتهای پی گیر، مبارزه های ریشه دار و دعوتها و راهنماییهای سودمند، یک ملت چند میلیونی را از ناکامیها و محرومیتها، از سیه روزی و تیره بختی، نجات می دهد.

شاهد گفتار ما آزادیهایی است که از ملل استعمار زده و زجر دیده افریقا، پاکستان و هندوستان در سایه فداکاری یک اقلیت ناچیز به دست آورده اند. روی این مبنا می توان به عظمت گفتار امیرمومنان در ارزش امر به معروف و نهی از منکر پی برد، امام می فرماید:

و ما اعمال البر کلها و اجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف والنهی عن المنکر الا کنفته فی بحر لجی؛⁽¹⁰²⁾

کلیه کارهای خیر و نیک و جهاد در راه خدا در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر چیزی نیست جز قطره ای در برابر دریای عمیق. هرگز قطره آب یا دم انسانی در برابر قطره های بی پایان آبهای دریا قابل سنجش نیست.

روزی که امیر مومنان این جمله را بیان نموده، مسائل جامعه شناسی مطرح نبود، لذا دانشمندانی که کلمات آن حضرت را شرح کرده اند، در توضیح این جمله، حق مطلب را ادا نکرده و شاید با یک نظر تعجب آمیز گذشته اند، ولی امروز علم جامعه شناسی و جریانهای زندگی ملل از پا در آمده که بار دیگر در

سایه راهنمایی یک اقلیت، دو مرتبه قد علم کرده اند، این مطالب را آفتابی نموده است.

امر به معروف، ضامن اجرای کلیه قوانین است

کلیه قوانین عرفی و شرعی تا ضامن اجرای محکمی پشت آن نباشد، هرگز اجرا نخواهد شد. در حقیقت در سایه امر به معروف و نظارت ملی، تمام قوانین اجتماعی و اقتصادی اجرا می شود و اگر دستگاه نظارت و بازرسی از کار افتد، تمام دستورات به حالت تعطیل، در آمده و کوچکترین سودی عاید مردم نمی گردد.

امام باقر علیه السلام این مطلب را در جمله کوتاهی بیان کره است:

ان الامر بالمعروف والنهي عن المنكر سبيل الانبياء، ومنهاج الصالحاء، فرضيه عظيمه بها تقام الفرائض، وتامن المذاهب، و تحل المكاسب، و ترد الظالم، وتعمر الارض وينتصف من الاعداء، ويستقيم الامر؛⁽¹⁰³⁾

یعنی با نظارت مردم، فرایض و تکالیف انجام می گیرد و مردم ملزم می شوند از حرام پرهیزند و از طرق مشروع و کسب حلال ارتزاق کنند و در سایه دستگاههای مبارزه با فساد، تمام راههای کشور امن می گردد و امنیت بر اثر اجرای حدود و کیفر دادن جنایتکاران در سر تا سر کشود سایه می افکند.

اگر این قدرت، یعنی قدرت امر به معروف با تمام مراحل گوناگونی که دارد، از راهنمایی زبانی گرفته تا برسد به اجرای حدود و قوانین جزایی، از اجتماع گرفته شود، هرج و مرج، بی نظمی، وحشت و اضطراب در تمام شوون مردم رخنه کرده و لذت زندگی را از بین می برد.

آیا مبارزه با فساد، با آزادی بشر منافات دارد؟

در اجتماعی که من و شما در آن زندگی می‌کنیم، حساب من و شما از حساب جامعه جدا نیست. اگر ضرر و ضربه‌ای ولو بر اثر نادانی یک اقلیت به جامعه وارد آید، همه آن جامعه متضرر می‌شوند، حتی آنها که نقش تماشاگری داشته و عامل فساد و ضرر نبودند، زیرا اجتماع بسان یک پیکر و افراد به طور کلی اعضای آن پیکرند، به هر نقطه‌ای از اعضای بدن صدمه‌ای وارد آید، همه اعضا در آتش می‌سوزند.

ضربه‌های اقتصادی، اخلاقی و فرهنگی بر اثر جهالت یک اقلیت وارد می‌شود، دود آن به چشم همه رفته، گنهکار و غیر گنهکار در برابر آن یکسانند. سقوط اخلاقی در قسمتی از اجتماع، بسان بیماری سرایت کننده است که دامنگیر همه می‌شود. ضررهای مالی و اقتصادی و فلج شدن کشاورزی در یک منطقه، هر فرد را به سهم خود بدبخت و تیره روز می‌سازد و هرگز نمی‌توان حساب فرد را از حساب اجتماع جدا ساخت؛ بنابراین سکوت در برابر مفاسد، غلط و گناه است. این حقیقت را قرآن در ضمن یک آیه کوتاه بیان کرده است:

(واتقوا فتنه لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة)؛ ⁽¹⁰⁴⁾

یعنی ای مردم از بلاهایی بترسید که هنگامی که وارد می‌شود، تنها دامنگیر گنهکاران نمی‌شود، بلکه گنهکار و بی‌گناه در آتش آن می‌سوزند.

بنابراین مبارزه با فساد، راهنمایی و دعوت به کارهای نیک و جلوگیری از انحراف، هرگز با آزادی فردی منافات ندارد، زیرا آزادی در صورتی محترم است که سلب آزادی از دیگری نکند، منافع دیگری را در خطر نیفکند. در حقیقت، فرد مبارز از حقوق خود و دوستان خود که در سایه افراط و انحراف چند فرد مفسد در خطر می‌افتد، دفاع می‌کند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پاسخ این پرسش را در ضمن یک مثل روشن فرموده است، او در پاسخ سوال کننده ای چنین گفت: اجتماع ما بسان یک کشتی است، سرنشینان کشتی تا آن جا آزادند که موجبات هلاک دیگران را فراهم نکنند، هرگاه مسافری از این آزادی سوء استفاده بنماید و بخواهد با میخ یا تیشه، بدنه کشتی را سوراخ کند، کلیه مسافران روی غریزه دفاعی که دارند، به شدت هر چه تمامتر با او مبارزه می نمایند و عمل او را یک نحوه سوء استفاده از آزادی تلقی می کنند.

جامعه نیز بسان کشتی است، افراد جامعه سرنشینان این کشتی هستند، آنها در ضرر و نفع یکسانند و نمی توان حساب ضرر یک فرد را از اجتماع جدا نمود.

لقمان و استقامت

2 - 17. (واصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور)؛

در برابر سختیها و مصایب بردبار باش! اینها از سفارشهای موکد و لازم است. آخرین اندرز لقمان در این آیه، مساله صبر و استقامت است که یکی از اساسی ترین مسائل اخلاقی و اجتماعی و در حقیقت، پایه و اساس تمام صفات نیک و فضایل اخلاقی به شمار می رود که اگر موضوع صبر و استقامت از میان برود، تحصیل همه گونه کمال و فضایل اخلاقی با بن بست عجیبی رو به رو می گردد.

استقامت، رمز ترقی و پایه تکامل است

هرکسی در این جهان برای خود آرزو و آمالی دارد و می کوشد که به مقصد و مرام نهایی خود برسد: یکی عاشق علم و دانش، دیگری خواهان ما و ثروت، سومی دلباخته مقام و منصب است و... نیل به این مقاصد معنوی و مادی در گرو صبر و شکیبایی و بهره گیری از نیروی استقامت و بردباری است. تا دانشجو شب و روز، رنج تحصیل را بر خود هموار نکند، و با نیروی استقامت، مشکلات فرا گرفتن علم و دانش را حل ننماید، هرگز به آرزوی خود نخواهد رسید. می گویند ادیسون به قدری در تحصیل علم و گشودن رازهای جهان طبیعت، استقامت داشت که گاهی غذا خوردن را فراموش می کرد. دانشمندان بزرگ جهان، پایه گذاران علوم از اسلامی و غیر اسلامی در سایه استقامت و بردباری به مقامات بلندی از علم و دانش رسیده اند و گر نه با خیابان گردی، شب نشینی، هرگز به مقام بلندی از علم و دانش نمی توان رسید.

بازرگان ثروت اندوز برای یک هدف بزرگ، برای بالابردن سطح زندگی، تارنج سفر را بر خود هموار نکند و مسافرت‌های دریایی و هوایی را ناچیزی نشمرد، هرگز به آرمان خود نخواهد رسید.

یک فرد با ایمان که راستی خواهان رضای خدا و تحصیل خشنودی اوست، بدون نیروی استقامت، هیچ معصیتی را نمی‌تواند ترک کند و مشقت هیچ طاعت و عبادتی را مانند نماز و روزه و... نمی‌تواند متحمل شود.

از این رو صبر و استقامت، پایه و اساس هر کمال و شالوده هر آرمان و آرزویی است که انسان در مغز خود می‌پروراند.

سخنی از امیرمؤمنان علی علیه السلام

روی این بیان، عظمت گفتار امیرمؤمنان که در خصوص صبر و استقامت ایراد فرموده اند روشن می‌گردد، وی می‌فرماید: یکی از صفات برجسته انسانی، صبر و استقامت است. ایمان بی صبر و استقامت بسان تن بی سر است که به صورت یک لاشه غیر مفید در می‌آید. اینک عین جمله ای را که آن حضرت بیان کرده است:

وعلیکم بالصبر فان الصبر من الایمان کالراس من الجسد ولا خی فی جسد لاراس معه، ولا فی ایمان لا صبر معه؛ ⁽¹⁰⁵⁾

راستی صبر و استقامت، رمز موفقیت و اساس ترقی و تکامل و شالوده نیل به هدف است، مثلاً سرباز بی استقامت در جبهه جنگ، خود را تسلیم دشمن می‌کند و سلاح و سنگر را در اختیار دشمن می‌گذارد.

هر فرد با ایمانی می‌تواند در سایه شکیبایی و استقامت، فرایض الهی را که بی رنج و مشقت نیست، انجام دهد و از معاصی و گناهان چشم‌پوشد. عظمت و عزت و ترقی و تعالی از آن مخترع و مهندسی است که با نیروی استقامت

پنجه جهل و نادانی را بشکند. فتح و پیروزی برای آن ارتشی است که به نیروی استقامت مجهز باشد و هکذا....

قرآن می گوید: بیست سرباز با صبر و استقامت بر دویست تن غالب و پیروز می گردد (ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین)؛⁽¹⁰⁶⁾

قرآن مجید می فرماید: درجات روز باز پسین در سایه صبر، نصیب افراد می گردد:

(سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار)؛⁽¹⁰⁷⁾

یعنی سلام بر شما ای بهشتیان که بر اثر صبر و کوشش و بردباری و استقامت در اقامه واجبات و ترک محرّمات به این مقدمات نایل شده اید. مرزبانی و حفظ مرزهای اسلام که یکی از وظایف بزرگ ارتش اسلام است، بدون صبر و استقامت امکان پذیر نیست؛ از این نظر در قرآن، صبر و مرزبانی در یک جا ذکر شده است:

(یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا)؛⁽¹⁰⁸⁾

ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهداری کنید.

در قرآن، صبر و استقامت، متجاوز از صد مرتبه وارد شده و آثار مخصوصی برای آن بیان شده است. هدف بیشتر آیه ها این است که در سایه صبر و استقامت، مردان و زنان می توانند مشکلات را از هم بکشایند؛ از این جهت، لقمان به فرزند خود گفت:

(واصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور)؛

در برابر سختی ها بردبار باش، این کار از سفارشهای موکد است.

تحریف حقایق

در طول تاریخ، گروهی هوسباز برای فریب دادن عوام، حقایق مسلم تاریخی و اخلاقی را تحریف نموده و از این مجرا بهره‌هایی برده‌اند؛ اینک از باب نمونه:

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره‌ی عمار گفته بود که قاتل عمار در آتش است. ⁽¹⁰⁹⁾ عمار در نبرد صفین در رکاب علی عَلِيٍّ به وسیله سربازان معاویه کشته شد. معاویه برای پوشیدن اعمال قبیح خود و خاموش ساختن غوغایی که در سپاه شام پس از کشته شدن عمار به وجود آمد، سخن پیامبر را چنین تفسیر کرد و گفت: قاتل عمار ما نیستیم، بلکه علی است. اگر علی عمار را برای نبرد با شامیان روانه نکرده بود، هرگز کشته نمی‌شد. چون مردم شام بی سواد و چشم و گوش بسته بودند، تسلیم رای معاویه شدند.

کلمه صبر نیز این تحریف، جان به سلامت نبرده کمونیستها برای بدبین ساختن توده مردم نسبت به آیین اسلام، موضوع صبر را عنوان کرده و چنین می‌گفتند: آیین اسلام، زائیده افکار سرمایه داران است و به وسیله آن، طبقه کارگر و کشاورز استثمار می‌شود، زیرا اسلام، طبقه ستمدیده را به صبر (دقت فرمایید) یعنی تحمل زور و دست روی دست گذاران و به انتظار خشم خدایی نشستن، دعوت کرده است و این روش، همیشه طبقه کارگر و زارع را از هر نوع مبارزه با عوامل ستم باز می‌دارد و همه کارها را به دست یک مبدا غیبی می‌سپارد.

اشتباه و غلط اندازی بزرگ

این گونه اشتباه و یا غلط اندازی از این قبیل افراد بعید نیست، زیرا منظور آنها جستجوی حقیقت نیست، بلکه مقصود، پیشبرد زیرا منظور آنها جستجوی حقیقت نیست، بلکه مقصود، پیشبرد هدف است، ولو به وسیله صدها تهمت و

افترا باشد، بنابراین بین صبر به معنای استقامت در طریق هدف و کار کوشش و مبارزه با عوامل فساد، که اسلام به آن دعوت کرده است و صبر به معنای تحمل زور و ستم کشی و دست روی دست گذاران، که اسلام شدیداً از آن جلوگیری فرموده است، تفاوت بسیار هست.

اسلام صریحاً دستور می دهد که مسلمانان با طبقه ستمگر نبرد کنند، چنان که می فرماید:

(فقاتلو التي تبغى حتى تفيء الى امرالله)؛ (110)

یعنی با طبقه ستمگر، نبرد کنید تا گردن به فرمان حق بگذارند. امیرمومنان می فرماید: از پیامبر مکرر می شنیدیم که می فرمود: هر ملتی که حق ضعیفان را از زورمندان با صراحت نگیرد، روی سعادت نخواهد دید، چنان که فرموده است: (لن تقدرس امه لایوخذ للضعیف فیها حقہ من القوی غیر متتبع). آیا با این وصف، دور از شرافت و وجدان انسانی نیست که اسلام را طرفدار طبقه بورژواها بدانیم و تصور کنیم که اسلام طبقه محروم و بیچاره را به صبر در برابر ستمها و تحمل در برابر زور گویبها دعوت نموده است؟

لقمان و میانه روی در رفتار و گفتار

18. (ولاتصغر خدک للناس ولاتمش فی الارض مرحاً ان الله لایحب کل مختال فخور)؛

هرگز (با تکبر و غرور) از مردم رو بر مگردان و با غرور و بی خبری راه مرو! خداوند متکبران خودپسند را دوست نمی دارد.

19. (واقصد فی مشیک واغضض من صوتک ان انکر الا صوت الحمیر)؛

در راه رفتن میانه رو باش و صدای خویش را ملایم کن که نامطبوعترین صداها صورت خران است.

خضوع یکی از ستوده ترین فضایل اخلاقی است، ولی با این همه اگر از حد خود تجاوز کند، به صورت بدترین صفات به نام تملق و چاپلوسی در می آید، همچنین وقار که یکی از فضایل اخلاقی است، اگر به رنگ بی اعتنایی و گردنکشی و رخ تابی از مردم و ناچیز شمردن حقوق دیگران در آید، به صورت یکی از بدترین و زشت ترین صفات به نام تکبر و خودپسندی جلوه می کند. گاهی فروتنی به چاپلوسی و متانت به کبر و خودخواهی مشتبه می شود؛ از این نظر چاپلوسان اجتماع برای توجیه اعمال خود به فروتنی و تواضع پناه می برند، همچنین خودپسندان و متکبران، اعمال زشت و گردنکشی و بی اعتنایی خود را با متانت و وقار توجیه می نمایند، در صورتی که هر کدام در رتبه و درجه ای هستند که هرگز آمیخته به دیگری نمی شوند.

تواضع و فروتنی

فروتنی یعنی تسلیم در برابر حق، احترام به هموعان، اعتراف و شناسایی مقام واقعی خود و حقوق دیگران - که همگی از ثبات روحی و آرامش روانی

سرچشمه می گیرد - حاکلی از یک شخصیت تام و تمامی است که دیگر در تکمیل آن، احتیاج بر ابراز تفوق و گردنکشی نیست.

چاپلوسی

هرگاه ستایش کسی از حد شایستگی وی تجاوز کرد، چاپلوسی و تملق است. خضوع و تذلل در برابر شخصیتی برای رسیدن به منافع مادی و دنیوی از مصادیق تملق به شمار می رود.

علی علیه السلام می فرماید:

الثناء باکتر من الاستحقاق ملق والتقصیر عن الاستحقاق عی او حسد؛⁽¹¹¹⁾

یعنی ثنا بیش از استحقاق، تملق گویی و چاپلوسی است و مدح به کمتر از آنچه در خور آن است، نشانه ناتوانی در بیان و یا حسد است. معمولاً افراد چاپلوس کسانی هستند که بی شخصیت و بی اراده بار آمده اند و حاضرند برای حاضر منافع جزئی و مادی بر اراده و شخصیت خود قلم قرمز کشند و استقلال خود را از بین ببرند.

وقار و متانت

هرگاه یک فرد برای رسیدن به مقاصد خود، اصول اخلاقی را مراعات کند و اهداف خود را بدون شتابزدگی و حرص و ولع و دست پاچگی تعقیب نماید، اعمال چنین فرد توأم با وقار و متانت خواهد بود.

کبر و خودپسندی

یک بیماری روانی است که مبدا آن، احساس حقارت و کوچکی است که بر اثر گذشت زمان به عقده حقارت تبدیل می شود. معمولاً فرد متکبر در خود احساس حقارت و تقصیر می کند و می خواهد این قسمت را با خود فروشی و گردن کسی و با غرور و طغیان جبران نماید و معمولاً این گونه اوصاف در

افرادی پیدا می شود که در محیطهای پست و خانواده های کم ارزش رشد و نمو نموده و ذاتاً فاقد شخصیت ذاتی می باشند.

اگر شخصیت فردی در نظر خودش تکمیل باشد و در خود، احساس حقارت و کمبود شخصیت ننماید، هرگز علت ندارد حالت عصیان و طغیان به خود بگیرد؛ این ناراحتی و بی ثباتی و بی قراری روحی، نتیجه یک ناراحتی است که پیوسته شخص را وا می دارد که به وسیله کبرفروشی و تقدم خواهی و بی اعتنایی و گرنکشی، آلام خود را تسکین دهد.

آنچه گفته شد، آخرین تحقیقی است که دانشمندان روان شناس در این باره به آن دست یافته اند، ولی امام صادق علیه السلام هزار واندی پیش با یک جمله کوتاه در عین حال، پر معنا و سودمند، پرده از روی این حقیقت علمی که روان کاوان امروز پس از سالیان درازی به آن رسیده اند برداشته است، زیرا آن حضرت چنین فرموده:

(ما من رجل تکبر او تجبر الا لذله یجدها فی نفسه)؛ ⁽¹¹²⁾

یعنی کبر متکبران و ستم ظالمان به دلیل ذلت و حقارتی است که در نفس خود احساس می کنند و می خواهند با اعمال خود، آن را جبران نمایند. از آثار خانمان برانداز کبر این است که روح، یک حالت عصیان زدگی پیدا می کند که آرامش و قرار روانی را از دست می دهد و در سایه حب ذات، رهبری نشده و در برابر حق و حقیقت تسلیم نمی شود، حقوق دیگران را محترم نمی شرد و در پایمال کردن حقوق شخصیت افراد بی پرواست.

از امام صادق علیه السلام سوال کردند: نخستین پایه الحاد (انکار حقایق) چیست؟ در جواب فرمود: کبر است. ⁽¹¹³⁾ و نیز جمله جامعتری در این باره فرموده:

الکبر ان تغض الناس وتسفه الحق؛ ⁽¹¹⁴⁾

یعنی خودپسندی این است که مردم و حقوق آنان را نادیده بگیری. زندگانی پیامبران و پیشوایان اسلام، مخصوصاً زندگی عالی قدر پیامبر اسلام و جانشین بالافصل وی امیرمومنان، بهترین سرمشق زندگی است. در لابه لای تاریخ، نمونه های کامل از تواضع و فروتنی و احترام به حقوق هموعان زیاد به چشم می خورد. امیرمومنان پیشاپیش سپاه بزرگی برای بر انداختن حکومتی که فرزند ابوسفیان به وجود آورده حرکت می کرد. در نیمه راه به یکی از شهرهای عراق به نام انبار رسید که در قلمرو حکومت علی بود. مدتها این شهر زیر نظر ساسانیان اداره می شد و رسم و رسوم آن زمان که سجده در برابر زمامداران بود، هنوز از میان آن مردم، رخت بر نبسته بود.

خبر عبور ارتش خلیفه اسلام از میان این شهر در بین مردم منتشر گردید. همه به استقبال علی شتافتند و در برابر علی، زیر آفتاب داغ و سوزان به سجده افتادند، به گمان این که به این وسیله می توانند مراتب رضایت علی را به دست آوردند.

امیرمومنان از اسب پیاده گردید و چنین فرمود: در این سجده به خدا شرک می ورزید و ساعتها زیر آفتاب گرم و سوزان به سر می برید و خود را ناتوان و بیچاره قلمداد می کنید، در صورتی که من و شما هر دو بنده ضعیف خداوندیم و من هم مثل شما اسیر بستر بیماری می گردم، دچار چنگال مرگ می شوم. من و شما باید برای خدایی سجده کنیم که بیمار نمی شود و نمی میرد. من از این که پیشوای شما هستم، هیچ مزمتی بر شما ندارم. فقط بار مسوولیت من سنگینتر است.

حالت طغیان زدگی در عده ای از جوانان

امروزه به سبب عللی که منشأ همه آنها کبر و خودپسندی است، یک حالت عصیان زدگی، بی‌اعتنایی به حقوق، نادیده گرفتن زحمات دیگران و قضاوت کردن در همه چیز و ابراز نظر در مسائل مختلف، بدون کسب اطلاع کافی درباره آنها، در گروهی از جوانان و گروهی از مریبان و استادان به وجود آمده است. گاهی فردی که رشته تخصص او شناختن بیماریهای دامهاست، در پیچیده‌ترین مسائل فلسفی و کلامی و مذهبی قضاوت کره و کتاب منتشر می‌سازد.

همان طوری که امام ششم فرمود: نخستین پایه انکار حقایق، همان کبر است؛ امروز بعضی از درس خوانده‌ها با فرا گرفتن چند فرمول ریاضی و فیزیکی به خود حق می‌دهند که در تمام مسائل جهانی ابراز نظر کنند، هنگامی که سخن از خدا و روح و از موجودات ماوراء الطبیعه پیش می‌آید با یک قیاقه مخصوص، که نشانه تخصص و غرور بسیار در این مسائل است، همه را به یاد مسخره می‌گیرند، در صورتی که عمر خود را فقط در حل معادلات جبری صرف کرده و لحظه‌ای در این قسمت به دقت و تحقیق نپرداخته‌اند.

راستی این بیماری واگیری است که امروز دامنگیر نسل کنونی شده است. هرگز از خاطر نمی‌رود که در یکی از روزنامه‌های تهران، موضوع تعدد زوجات که از پیچیده‌ترین مسائل اجتماعی و در عین حال، فقهی و مذهبی است مطرح شد و طراح موضوع از تمام طبقات، رای و نظر خواست، ولی در این مساله به جای این که دانشمندان، استادان حقوق، جامعه‌شناسان رای دهند، عطاران و قصابان تیغ زن به جواب دادن برخاستند و مساله را از دریچه نظر خود تحلیل کردند.

هدف لقمان از نصایح چهارگانه خود، یک چیز بیش نیست و آن این است که در زندگی از تملق و چاپلوسی و یا تکبر و ابراز برتری دوری بجوییم و درگفتار و کردار خود میانه رو باشیم، چنان که می فرماید:

1. (ولا تصعر خدک للناس)؛ با تکبر روی از مردم بر مگردان؛

2. (ولا تمش فی الارض مرحاً)؛ با غرور و بی خبری راه مرو. چرا؟

زیرا خداوند، متکبران خودپسند را دوست نمی دارد، چنان که می فرماید: (ان الله لایحب کل مختال فخور) زیرا کبر و خودپسندی آفت فضایل انسانی و سجایای اخلاقی است؛

3. (واقصد فی مشیک)؛ در راه رفتن میانه رو باش؛

4. (واغضض من صوتک)؛ از صدای خودبکاه. چرا؟ زیرا خروج از اقتصاد و میانه روی نشانه شتابزدگی و عدم توازن روحی است؛ گذشته از این، صدای نامطبوع، موجب ناراحتی مردم می شود.

پاسخ یک سوال

ممکن است سوال شود که چرا لقمان، روی یک کار جزئی به نام راه رفتن تکیه می کند و به پسر دستور می هد که در راه رفتن میانه رو باش؟ نه تنها لقمان، بلکه خود قرآن مجید در سوره فرقان روی این موضوع تکیه کرده و می فرماید:

(و عباده الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً)؛⁽¹¹⁵⁾

بندگان خدا کسانی هستند که به تواضع راه می روند.

پاسخ

صفات و روحیات بد و نیک انسان، غالباً از خلال کارهای جزئی او آشکار می شود. چه بسا نحوه سیگار کشیدن شخصی، کیفیت امضای فردی، نمایانگر

روحیات او می باشد؛ از این جهت، قرآن مجید می خواهد با روحیات بد، با بروز نخستین جوانه آن مبارزه کند و هرگز نباید نسبت به این نوع کارهای جزئی با دیده بی اعتنایی بنگریم؛ زیرا چه بسا کار جزئی و کوچک، نشان دهنده کانون فساد در درون می باشد که به این شکل جوانه می زند.

جوشها و یا دملهای کوچکی که در اطراف بدن نمایان می گردند، هر چند جزئی و کوچکنند، اما همینها از نظر یک پزشک، نشان دهنده چرکهای عظیم درونی است که در میان خون لانه گزیده اند و خود را از این طریق نشان می دهند.

نعمتهای آشکار و پنهان خداوند

20. (الم تروا ان الله سخرلكم ما فى السموات وما فى الارض واسيغ عليكم نعمه ظاهره و باطنه ومن الناس من يجادل فى الله بغير علم ولا هدى ولا كتاب منير)؛

آیا نمی بینید که خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است، برای شما مسخر کرده است و نعمتهای ظاهری و باطنی خود را ردمباره شما کامل گردانیده، ولی گروهی از مردم (با این نشانه های بارز توحید) ندانسته و بی دلیل و بدون کتاب روشنگر، درباره خدا سخن می گویند .

21. (واذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا عليه آباءنا اولو كان الشيطان يدعوهم الى عذاب السعير)؛

وقتی به آنان گفته می شود از آنچه (آیینی که) خداوند فرستاده است، پیروی نمایید! می گویند: بلکه آنچه که (روشی که) نیاکان خود را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم. آیا (صحیح است) هرچند شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان دعوت کند.

22. (ومن يسلم وجهه الى الله وهو محسن فقد استمسك بالعروة الوثقى والى الله عاقبه الامور)؛

هرکس خود را - در حالی که نیکوکار باشد - تسلیم خدا کند، قطعاً در ریسمان استوارتری چنگ در زده و فرجام کارها به سوی خداست.

23. (ومن كفر فلا يحزنك كفره الينا مرجعهم فنلثهم بما عملوا ان الله عليهم بذات الصدور)؛

و هرکس کفر ورزد، نباید کفر او تو را غمگین سازد. بازگشت آنان به سوی ماست. آنان را (از نتایج) کارهای خود آگاه می سازیم.

خداوند از آنچه در دلهاست آگاه است .

24. (نمتعمهم قليلاً ثم نضطرهم الى عذاب غليظ)؛

آنان را از زندگی کوتاه بهره مند می نماییم، سپس دچار عذاب سخت می سازیم.

مطالعه و بررسی هربرگی از برگهای بی شمار کتاب آفرینش، این نکته را روشن و ثابت می کند که هر موجودی در جهان خلقت برای هدفی که مایه تکامل اوست آفریده شده است و هر موجودی با شتاب و حرکت خاصی، گاه در جهت تکامل خود بر می دارد.

داشتن هدف در گرو این نیست که موجود متحرک، دارای شعور و اراده و احساس لذت و توجه به هدف و استکمال داشته باشد، بلکه با سیر و تقسیم دقیقی می توان ثابت نمود که علم و شعور یا احساس لذت در داشتن هدف دخالت ندارد. تنها انسان است که از این طریق، هدف خود را تعیین می کند و با علم و اراده و احساس لذت و توجه به هدف به سوی هدف گام بر می دارد.

آنچه در داشتن هدف، دخالت اساسی دارد، این است که موجودی، خواه از طریق اراده و احساس و خواه از طریق نیروی طبیعی، متوجه هدفی گردد که برای او کمال محسوب شود و این شرط در سراسر موجودات جهان حتی در جمادات و نباتات و... وجود دارد؛ به عبارت روشنتر، مناط هدف گیری و هدف خواهی این است که موجود متحول و متکامل در جهت معینی که برای آن کمال است گام بردارد و تمام فعالیت های طبیعی و ارادی او مقدمه رسیدن به کمال شمرده شود و هدف به این معنا در سراسر جهان، اعم از جماد و گیاه و جاندار وجود دارد و این جاست که می گوییم:

تکامل هر موجودی هدف آفرینش است. قرآن مجید بر وجود هدف در سراسر جهان آفرینش تصریح کرده و می فرماید:

(الذین... ویتفکرین فی خلق السماوات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا)؛

(116)

و کسانی که در آفرینش آسمانها و زمین به تفکر پرداخته و می گویند:
پروردگارا! کاخ عظیم خلقت را بی هدف نیافریده ای.

هدف نهایی

در یک کارخانه عظیم ریسندگی و یا بافندگی و یا موسسه پتروشیمی و پالایشگاههای نفت، دستگاههای مختلفی کار می کنند. هر ماشینی برای خود کار ویژه ای انجام می دهد، ولی هنگامی که محصول کارخانه را برای فروش به بازار عرضه می دارند، معلوم می شود که فعالیتهای دهها ماشین و آلات و دستگاههای مختلف، مقدمه تولید محصول خاص بوده است.

هر چند هر دستگاه و ماشینی در ظاهر برای خود وظیفه خاصی را تعقیب می کرد، اما مجموع این کارها و هدفهای جزئی، مقدمه پیدایش هدف علی و بالاتر بوده است.

با توجه به این مثال، وضع جهان خلقت به روشنی معلوم می گردد، زیرا هر یک از موجودات آسمانی و زمینی، از نبات و جاندار، از ستاره و ماه برای خویش هدفی دارند، اما مجموع این هدفهای جزئی، مقدمه یک هدف کلی و آن استقرار حیات در روی زمین و پیدایش انسان کامل است.

این اندیشه، مولود تکبر و خودخواهی انسان نیست که خود را مدار جهان و عالم خلقت را مقدمه هستی خویش بداند، بلکه حقیقی است که انسان آن را با بررسیهای خاصی لمس می کند.

قرآن و تسخیر فضا

مفسران عالی قدر اسلام، این آیه و مانند آنها را چنین معرفی کرده اند که خداوند، آسمانها و زمین را برای بشر تسخیر کرد، یعنی آنها را برای سود بردن بشر آفریده است و این مطلب از تمام آیه های زیر استفاده می شود:

1. (سخرلکم الانهار)؛ ⁽¹¹⁷⁾

چشمه ها را برای شما تسخیر کرد.

2. (الله الذی سخرلکم البحر)؛ ⁽¹¹⁸⁾

خداوند که دریا را برای سود بردن شما مسخر ساخت.

3. (وسخرلکم الیل والنهار و الشمس والقمر)؛ ⁽¹¹⁹⁾

آفریدگاری که شب و روز و آفتاب و ماه را برای انتفاع شما آفرید.

شاهد گفتار آنها این است که در این آیه ها خداوند خود را مسخر (یا کسره) معرفی کرده است و منظور از تسخیر به گواه لام (لکم) سود بردن بشر می باشد و این معنا با مساله تسخیر فضا، که روزی بشر به کرات آسمانی دست می یابد، تفاوت زیادی دارد و نمی توان گفت: قرآن از این قدرت عظیم به طور غیب خبر داده است.

تسخیر فضا، پدیده تازه ای است که بشر در عصر حاضر با آن رو به رو شده است و پس از به هم آمیختن صنعت و جسارت، آرزوی افسانه ای او جامه هستی به خود پوشید و فضانوردان در تیرماه 1348 گام بر ماه نهادند و انسان خاکی با صرف مبلغ سرسام آوری در حدود 200/000/000/000 (دویست هزار میلیون تومان) به کمک سیصد هزار تکنیسین، مهندس، دانشمند، کارشناس و کارگر توانست گوشه بس کوچکی از فضا را تسخیر کند، و پرچم قدرت خویش را بر بلندیهای آن نصب نماید.

این که گفته شد گوشه بس کوچکی، برای این است که از نظر مقیاسهای فلکی، ماه عضو وابسته و تقریباً چسبیده به کره زمین است و نور ماه به فاصله یک ثانیه و نیم به زمین می رسد و با توجه به عظمت جهان بالا، این فاصله، بسیار کم و ناچیز است.

نکته شایان توجه، این جاست که برای نخستین بار، تنها فضانوردان امریکا یا شوروی نبودند که درهای آسمانها را به روی بشر گشودند و راه تسخیر دیگر کرات را در نظر آنان جلوه دادند یا به عبارت صحیحتر، این چند صدهزار مهندس و تکنیسین نبودند که با علوم و دانشهای خویش به فضانوردان توان بخشیدند که این طرح را اجرا کنند و از این راه، نام و نشان و افتخاری برای خود کسب نمایند؛ آنان نخستین پیروان این راه نبودند، بلکه نخستین گروهی که درهای آسمانها را به روی بشر گشود، انبیا و پیامبران آسمانی بودند و قرآن مجید، کتاب آسمانی ما، از تسلط آنان بر فضا و آسمانها گزارش داده است.

در قدرت سلیمان، همین بس که باد به فرمان او حرکت می کرد و راهی را که مراکب آن روز در ظرف یک ماه می پیمودند، وی در نیم روز طی می کرد و در ظرف یک روز، مسافت دو ماه را می پیمود. معمولاً کاروانها با وسایل نقلیه آن روز، روزانه هشت فرسنگ راه می پیمود و در ظرف یک ماه 240 فرسنگ را طی می کرد و در ظرف دو ماه، مسافت 480 فرسنگ را زیر پا می نهاد.

سلیمان بر اثر تسخیر مرکبی تندرو که خدا در اختیار او نهاده بود، می توانست مسافت 480 فرسنگ را در ظرف یک ماه در هوا بپیماید، ولی روشن نیست که صعود وی در ضا چقدر بود و تا چه اندازه از سطح زمین بالا می رفت.

قرآن مجید این حقیقت را در آیه زیر بیان می کند:

(ولسليمان الريح غدوها شهر ورواحها شهر)؛⁽¹²⁰⁾

باد را برای سلیمان مسخر ساختیم. مسیر آن در هر نیم روز، مسافت یک ماه بود.

باد که در تسخیر او بود، او و گروهی از همراهان او را حرکت می داد، به هر نقطه ای که او مایل بود می برد، چنان که می فرماید:

(ولسليمان الريح عاصفه تجري بامر)؛⁽¹²¹⁾

یعنی باد وزنده مسخر سلیمان بود و به فرمان او حرکت می کرد.

پس از سلیمان، حضرت مسیح عليه السلام دومین شخصیت آسمانی است که درهای آسمان را به روی بشر گشود، آن جا که قرآن درباره وی می گوید:

(وماقتلوه و ما صلبوه ولكن شبه لهم... بل رفعه الله اليه)؛⁽¹²²⁾

او را نکشتند و به دار نیاویختند، بلکه برای آنان مشتبه شد... بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد.

گروهی از مفسران، جمله (بله رفعه الله) را چنین تفسیر می کنند که او را از این کره خاکی بالا برده و در دیگر کرات آسمانی جای داد؛ ولی از همه روشن تر معراج و سیر جسمانی و روحانی پیامبر خاتم است که در قرآن در سوره های (اسراء) و (النجم) آمده است و از سیر او در عوالم بالا به صراحت کامل خبر داده است.⁽¹²³⁾

خلاصه، پیامبران نخستین کسانی بودند که درهای آسمانها را از طریق اعجاز به روی بشر گشوده و امکان عقلی آن را عملاً ثابت کرده اند. در قرآن مجید از برخی از آیات می توان امکان تسخیر کرات بالا را استفاده کرد، ولی استفاده این مطلب نیاز به لطف قریحه دارد.

بیان مطلب

شکی نیست که نیروی روحی و فکری بشر از روزی که گام به پهنه هستی نهاده رو به تکامل است. روزی نمی گذرد، مگر این که قدمهای برجسته ای به سوی تکامل و به منظور کشف رازهای نهفته در عالم آفرینش برمی دارد؛ از این رو، هیچ گونه بعید نیست روزی فرا رسد که انسان، با نیرو و قدرت خدادادی، دامنه زندگی خود را در کرات آسمانی نیز پهن کند.

آیاتی که در قرآن کریم، درباره مسخر نمودن زمین و آسمان برای بشر وارد شده است، شاید خالی از اشاره به این مطلب نباشد، زیرا درست است که خورشید و ماه و آنچه در آسمانهاست، اگر چه از روز اول برای بشر مسخر و رام شده اند، ولی تسخیر یا بهره برداری از این تسخیر نیز درجاتی دارد که کاملتر آن، این است که مهد زندگی گردند. اینک پاره ای از آیاتی که در این باره نازل گردیده است:

1. (وسخرلکم ما فی السماوات و ما فی الارض جمیعاً منه ان فی ذلک

لایات لقوم یتفکرون)؛⁽¹²⁴⁾

یعنی آفریدگار جهان به نفع شماها (بشر) آنچه در آسمانها و زمین است که تمام از آن اوست، رام و مسخر نموده است و این مطلب برای مردم متفکر، وسیله هدایت و ایمان است.

2. (الم تروا ان الله سخرلکم ما فی السماوات و ما فی الارض واسع علیکم

نعمه ظاهره و باطنه)؛⁽¹²⁵⁾

آیا نمی بینید که خداوند آنچه را که در آسمانها و زمین است، برای شما رام و تسخیر کرده است و نعمتهای باطنی و ظاهری خود را به طور رایگان در اختیار شما گذارده است؟

3. (وسخرلکم الشمس والقمر)؛ (126)

خورشید و ماه را برای شماها رام نمود.

و این جمله در قرآن در سوره های مختلفی وارد شده است.

طبق این آیات، قرآن می فرماید: ما آنچه در زمین است از روز اول در اختیار شما گذارده ایم، در صورتی که منابع تحت الارضی یکجا و یک مرتبه، بشر بر آنها دست نیافته است، بلکه تدریجا و در هر عصری، یک طبقه ممتاز تا حدودی از این دفاین آگاهی یافته و آن را استخراج کرده است. از این جا معلوم می شود، مقصود قرآن از این که می فرماید: ما آنچه در زمین است در اختیار بشر نهاده ایم آن نیست که تمام ذخایر زمین در اختیار تمام افراد بشر قرار داده شده است، زیرا بسیاری از این معادن با مرور زمان، کشف شده و در هر قرن، یک طبقه ممتاز، موفق به کشف منابع تحت الارضی شده اند، بلکه مقصود، مجموع اجتماع بشری است که در طول زمان به وجود می آیند، اگر چه بعضی از آنها فقط به برخی از معادن پی برده اند و بعید نیست که در آینده بشر به کشف منابع تازه ای در زمین موفق گردد که در قرن حاضر از آن، کوچکترین اطلاعی در دست نیست؛ بنابراین چه مانعی دارد، در عین این که سیارات از روز اول برای بشر رام بود، ولی طبقه ممتازی از بشر در طول زمان استفاده بیشتری بنمایند و به کرات آسمانی دست یابند و آنچه قرآن فرموده (وسخرلکم ما فی السموات) به طور اتم واکمل مصداق پیدا کند.

به علاوه در سوره الرحمن (آیه 34) امکان نفوذ در فضا با تکیه به قدرتها و

استفاده از نیروهای این جهان پیش بینی شده، آن جا که می گوید:

(یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السماوات والارض

فانفذوا لاتنفذون الا بسطان)؛

ای گروه جنیان و انسانیان اگر می‌توانید از اقطار آسمانها و زمین به خارج
رخنه کنید، پس بکنید (ولی) جز با (به دست آوردن) تسلطی رخنه نمی‌کنید.
همان طور که در ادبیات می‌خوانیم استثنای از نفی، اثبات است؛ در این آیه،
نخست نفی قدرت انسان از نفوذ در فضا می‌کند و سپس با استثنای
(الابسلطان) اثبات می‌کند که این کار با استفاده از قدرتها امکان پذیر است.

(127)

نعمتهای ظاهری و باطنی چیست؟

نعمتهای ظاهری عبارتند از موجوداتی که با قوای حسی و ظاهری درک
شوند و به عبارت روشنتر به موجودات مادی و نموده‌های طبیعی، نعمتهای
ظاهری می‌گویند، ولی منظور از نعمت باطنی، همان امور معنوی است که
اساس زندگی صحیح بشر روی آن استوار است، مانند خرد و هوش، حتی می
توان شرایع آسمانی و برنامه‌های پیامبران رانیر جزء نعمتهای باطنی شمرد.
از این بیان، معنای آیه که می‌فرماید: (واسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه)
روشن گردید، یعنی او بشر را غرق نعمت کرده و همه نوع نعمت در اختیار او
نهاده است. جهان آفرینش طوری آفریده شده که بسیاری از موجودات جهان
خدمتگزار بشر بوده و قسمتی را نیز خود او استخدام نموده و از آنها بهره‌می
کشد.

ولی انسان با این همه قدرت و نیرو، با این همه دانش و بینش، به قسمتی از
نعمتهای مادی و معنوی پی برده، اما قسمت زیادی از اسرار آفرینش هنوز برای
او روشن نشده است. چه بسا تا پایان دوران عمر بشر، قسمت مهمی از آنها که
وسایل حیات و زندگی به شمار می‌روند، برای او مکشوف نشود، زیرا نعمتهایی
که همیشه ملازم با ماست و هرگز از ما جدا نمی‌شود، به طور مسلم مورد
غفلت قرار گرفته و در افق فکر و تصور مانمی آیند.

آری نعمتی که گاهی هست و گاهی نیست، چون فقدان آن، عکس العمل مخصوصی در ما می‌گذارد، از این نظر، پیوسته مد نظر بوده و کمتر مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد، ولی نعمتهای ملازم که همیشه با انسان هست، چون با چنین عکس‌العملی رو به رو نیست، از این جهت مورد توجه قرار نمی‌گیرد. یک مثال روشن: اگر انسان، یک سلسله امواج صوتی را از آغاز زندگی تا پایان عمر، بدون کوچکترین وقفه ای بشنود، ممکن است اصلاً وجود آن را تشخیص ندهد و در صورتی می‌تواند آن را تشخیص بدهد که لااقل لحظه ای توقف در آن پیدا شود.

بر این اساس، چه بسا احتمال می‌دهیم که بسیاری از نعمتهای الهی، بسان همان اصوات ممتدی باشند که از روز نخستین با ما همراه بوده و تا پایان زندگی نیز با ما همراه خواهند بود، در این صورت، این گونه مواهب هرگز مورد توجه قرار نخواهد گرفت. ولی شایسته یک چنین انعام بزرگ چیست؟ جز این است که در برابر پدید آرنده نعمت، سپاسگزار باشیم و شایستگی خویش را ثابت کنیم، ولی متأسفانه برخی از مردم به جای شکر و سپاس، راه کفر ورزیده و درباره خدا و وحدانیت او به سفسطه و مغالطه و مجادله بر می‌خیزند، چنان که می‌فرماید: (و من الناس من یجادل فی الله بغير علم ولاهدی ولا کتاب منیر) .

بشر در برابر آیات یگانگی خداوند بر دو گروهند:

گروهی، آیات وحدانیت او را نادیده گرفته و بر اثر تعصب کور و کر، از روش نیاکان پیروی می‌کنند، هر چند سرانجام چنین پیروی، آتش دوزخ باشد، چنان که می‌فرماید: (واذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله....)

در برابر آنان، گروه دیگر، آیات وحدانیت و نعمتهای سرشار او را به دقت بررسی کرده و با تمام قوا به سوی او متوجه می‌گردند و در برابر او تسلیم می‌

شوند؛ چنین افرادی به قلعه حصین و دژ استواری پناه برده و به دستاویز محکم و
ریسمان ناگسستنی چنگ زده و در ظل عنایات خدای بزرگ جهان قرار گرفته
اند؛ چنان که می فرماید: (ومن یسلم وجهه الی الله....)
کفر و ضلالت هر کسی، فقط به زیان خود او تمام می شود و هر فردی در
جهان دیگر به نتایج اعمال خود می رسد و پیامبر الهی که پیام رسانی بیش
نیست، نباید از انحرافها و روگردانیها ناراحت گردد، چنان که می فرماید:
(نمتعهم قلیلا ثم نضطرهم الی عذاب غلیظ.) .

روح بت پرستی

25. (ولئن سالتهم من خلق السماوات والارض ليقولن الله قل الحمد لله بل اكثرهم لا يعلمون)؛

اگر از آنها (بت پرستان) بپرسی که آسمان و زمین را چه کسی آفرید، می گویند: خدا. بگو: ستایش مخصوص خداست، ولی بیشتر آنها نمی دانند.

26. (لله ما فی السماوات والارض ان الله هو الغنی حمید)؛

برای خداست آنچه در آسمانها و زمین است. به راستی خدا بی نیاز و ستوده است.

اعتقاد به خدای جهان، سازنده نظام هستی، اصیلترین و کهنترین فکری است که در میان بشر به وجود آمده، ولی سرچشمه این فکر چیست و چگونه به وجود آمده است؟ مادی و الهی در این باره اختلاف دارند.

نظریه مادیها در پیدایش بت پرستی

مادیها می گویند: انسان در اعصار گذشته با بدن ناتوان در برابر امواجی از بلاها و حوادث خطرناک، قرار می گرفت. بادهای شدید، طوفانهای ویرانگر، سیلهای سهمگین، زمین لرزه های مخرب، شعله های کوه آسای آتش فشانیها، روشنایی خیره کننده برقها، نعره مهیب رعدها، قحطی ها و خشک سالیهای جانکاه و...

همگی دهان باز کرده و می خواستند این موجود ناتوان را ببلعند. ناتوانی او در برابر این عوامل نابود کننده، او را بر آن داشت به موجود نیرومندتر از خود پناه برد، از این نظر، گاهی به موجودات آسمانی و اجرام کیهانی که برتری محسوسی داشتند و از تیررس این حوادث که وجود او را تهدید می کردند فراتر بودند، پناه می برد.

گاهی روح بلند پرواز او به این حد قانع نمی شد و به موجودات دور از حس و فکر از قبیل ارباب انواع فرشته و جن و پری متوجه می شود و روی علاقه ای که به آنها داشت، صورتهای خیالی آنها را با تراشیدن بتها و سنگها مجسم می ساخت و آنها را به جای خدای و یا خدایان واقعی می پرستند. خلاصه، ترس بشر از علل خصمانه، طبیعت او را واداشت که به موجودات برتری پناه ببرد و نام او را خدا بگذارد و اعتقاد به موجود بالاتر، علتی جز ترس و وحشت از آفات و بلاها علت دیگری نداشت و اگر چنین عللی در کار نبود، هرگز اندیشه خدا به مغز او راه نمی یافت.

نظر خدا پرستان

این گفتار مادیهاست و آنان در این طرح، حق و باطل را به هم آمیخته اند. در این که بشر، پاره ای از این موجودات را می پرستد سخنی نیست، ولی علت توجه او به یک مبدا، ترس و وحشت او نبوده است، بلکه علت توجه، این بود که در درون خود، یک نوع جذب و کشش باطنی نسبت به جهان دیگر احساس می کرد، به عبارت دیگر، تقاضا و ندای فطرت بود که او را در تمام احوال، خصوصاً در شداید به یک قدرت مافوق متوجه می ساخت، گویا مساله مذهب و اعتقاد به خدای جهان با وجود آدمی سرشته شده. خلاصه عقیده به خدای جهان، معلول حس مذهبی انسان است که امروز دانشمندان روان شناس، آن را چهارمین حس بشر دانسته اند و با دلایل روشن، فطری و نهادی بودن توجه به خدا را بر نبوت رسانیده اند. (128)

برای توجه به خدا علاوه بر فطری بودن موضوع خداشناسی، علت دیگری در کار است و آن مشاهده نظام خلقت که انسان را به وجود نظم دهنده ای رهبری می کند که اعتقاد به او با وجودش سرشته شده است.

گواه روشن بر این که اعتقاد انسان به خداوند، زاییده ترس و خوف و مولود نیازمندیهای مادی او نیست، این است که اگر بشر در بهشت برین که در آن جا اثری از گرسنگی و تشنگی و دیگر عوامل مهلک و نابود کننده نیست، چشم به جهان می‌گشود، باز حس کنجکاوی وی آرام نمی‌گرفت و بنابراین اصل مسلم که هر دستگاه منظمی به نظم دهنده ای و هر اثری به موثری نیاز دارد از خود سوال می‌کرد: پدید آورنده این نظام کیست؟ و اگر در آن محیط، کوچکترین نیازی به خدا نداشت، باز حس کنجکاوی وی، او را به سوی آفریدگار آن نظام، رهبری می‌نمود.

بشر موجودی نیست به ظاهر هستی بنگرد و از علت و پدید آورنده آن، تحقیق ننماید و در کنار سفره سعادت بنشیند و تمام اسباب رفاه برای او فراهم گردد و از تحقیق و تخری درباره قدرتی که این سفره را گسترده است خودداری ننماید.

حس کنجکاوی است که آدمی را به سوی حقایق و سرچشمه آنها یعنی خداوند سبحان سوق می‌دهد و بر عطش او در کسب آگاهی عمیقتر و بیشتر می‌افزاید؛ بر همین اساس، کمتر کسی پیش از نهضت ما دیگری در غرب، آفریدگار جهان را نکار می‌کرد.

بنابراین، عقیده بشر به آفریدگار جهان، در درجه اول، معلول فطرت و سپس معلول حس کنجکاوی اوست از علل حوادث و موجودات جهان؛ آیه‌های مورد بحث، علاوه بر این که از یک مطلب علمی دقیق (بتها به عقیده بت پرستان معبودند، نه خالق) پرده برداشته که شرح آن را در زیر می‌خوانید، حقیقت دیگری (وجود صانع یک امر مسلم بت پرستان بود) را نیز بیان کرده است.

بتها معبود بودند نه خالق

انسان به عللی به سوی جهان مافوق طبیعت کشیده می شود، ولی به جای این که او را پرستد و به جای این که در برابر خداوند، خاضع گردد، در مقابل آفریده هایی، مانند خود خضوع می کرد.

توجه آنان به بتان، بیشتر برای این بود که خداوند را دور از حس می دیدند؛ از این نظر با خود فکر می کردند که توجه به موجود دور از حس و عبادت مبدئی که از افق دید ما بیرون است بی ثمر می باشد، ناچار باید محسوس را عبادت کرد که توجه به پرستش آن، پرستش خداوند حساب شود و یا لااقل، شفیع و واسطه میان آنها و آفریدگار جهان گردد؛ بنابراین آنان هرگز بتها را خدا و آفریدگار زمین و آسمان نمی دانستند و خالقیت را از شوون خدا و از صفات منحصر به او می شمردند و لذا هر موقع از آنان سوال می شد و به آن گفته می شد: (من خلق السماوات والارض)؛ آسمانها و زمین را چه کسی آفریده است .

(لیقولن الله)؛ خدا آفریده است.

قرآن در این موقع، مطابق اعتراف آنان، محکومیت آنها را صادر می کند و می فرماید: اگر واقعاً خالق جهان اوست، پس چرا دیگری را می پرستید؛ و به پیامبر دستور می دهد که بگوید (الحمد لله) ستایش و پرستش از آن خداست. شعب بت پرستی در جهان، بیرون از حد و شمار است، از میان فرقه های آن، صابیها، برهمنیها و بوداییان و بت پرستان شبه جزیره عربستان از برجستگی بیشتری برخوردارند و تمام این فرق، بتان خود را معبود لایق ستایش و شفیع و مقرب می دانستند، نه خالق زمین و آسمان؛ گروهی گام فراتر نهاده و آنها را مدبر جهان می دانستند و بت پرستان شبه جزیره به این مطلب نیز معتقد بودند.

بت پرستی در شبه جزیره

عربهای پیشین، مانند قوم عاد و ثمود به طور مسلم، بت پرستی بودند و به وسیله بلاهای مخصوصی هلاک شدند، ولی از زمانی که ابراهیم با هاجر و اسماعیل در مکه فرود آمدند و سکونت گزیدند، دین توحید و یکتاپرستی در آن نقطه منتشر بود تا آن که یکی از فرزندان اسماعیل به نام عمرو بن لحي حکومت مکه را در دست گرفت و پس از مدتی، سخت بیمار شد و برای معالجه به سرزمین شام رفت. مشاهده کرد که آنان اشکال اجرام کیهانی و تمثالهای شخصیتهای بشری را می پرستند و معتقدند که بر اثر عبادت این اشکال و تمثالها، خود اجرام و روح آنها، آنان را یاری می نمایند. وی این مطلب را پسندید و از آنها تقاضای بت کرد و آنان بت هبل و بتهایی به نام اساف و نائله را که به صورت دو جوان زیبا یا به شکل زن و شوهر بود، به وی دادند و او آنها را در خانه خدا (کعبه) جای داد و مردم را به عبادت آنها دعوت کرد و این دعوت، که با روح جهل و نادانی بشر توأم و با روح خضوع در برابر نیروی مافوق کاملاً وفق می داد، رواج کامل پیدا کرد.

روزی که پیامبر مبعوث شد، عقیده آنان این بود که بتان معبودند نه خالق، شفیع و مقربند، نه آفریدگار جهان و لذا قرآن در رد آنان چنین می گوید: این بتان مانند شما بندگانند و این بتها نه شما را می توانند یاری کنند و نه خود را (129) و در آیه دوم مورد بحث در پاسخ آنها چنین می گوید:

(لله مافی السماوات والارض)؛

آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست.

او شایسته پرستش است، یعنی این اجرام آسمانی و زمینی بسان شما مخلوقند و بر شما برتری ندارند و پرستش آنها باعث تقرب نیست.

این حقیقت، که بتها معبود بودند، نه خالق، در قرآن در سوره های عنکبوت
(آیه 16) و زخرف (آیه 87) و زمر (آیه 38) نیز وارد گردیده است.

علم و قدرت بی پایان

27. (ولو انما فی الارض من شجره اقلام والبحر یمده من بعده سبعه ابهر ما

نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم)؛

و اگر آنچه درخت در زمین است، قلم باشد و دریا و آب هفت دریای دیگر به یاری آید (و نویسندگان معلومات و مخلوقات خدا را بنویسند) کلمات خدا تمام نمی شود. قطعاً خداست که شکست ناپذیر حکیم است.

28. (ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحده ان الله سمیع بصیر)؛

آفریدن و زنده کردن همه شما (از نظر سهولت) همانند خلقت و زنده کردن یک تن است.

خداوند شنوا و بیناست.

و سعت و عظمت خیر کننده جهان آفرینش، بیش از آن است که بشر بتواند به درک آنها موفق گردد. رموز و اسرار پیچیده پدیده های طبیعی، بالاتر از آن است که دانشمندان جهان بر آنها احاطه یابند.

هنوز به بسیاری از اسرار وجود خود پی نبرده است، همچنان وجود او مجموعه سراپا راز و ابهام است. آگاهی های او با همه پیشرفتی که کرده است، محدود به کرده خاکی و قسمتی بالاتر از آن است، در صورتی که محیط زندگی و تمام سیارات منظومه شمسی و اقمار آن در برابر عظمت خیره کننده جهان آفرینش، بسیار بسیار ناچیز است.

ما در جهانی به سر می بریم که صدها هزار کهکشان دارد منظومه شمسی ما با تمام اقمار و سیاراتش جزء کوچک یکی از کهکشانش است. این جهان سحابیهایی دارد که به صورت قطعه ابری دیده می شوند، ولی همین قطعه ابر، حتی در تلسکوپهای کوچک به انبوه ستارگانی تبدیل می شود و یکی از این

سحابیها را که قریب نهصد هزار سال نوری از ما فاصله دارد و عرض آن برابر 45 هزار سال نوری است، سحابی عظیم اندرومدا⁽¹³⁰⁾ andromeda .⁽¹³¹⁾

ستارگانی مانند دانه های برف، فاصله بین ما و این سحابی را پوشانده است.

درک وسعت جهان هستی و قوانین و رموز عالم آفرینش از گنجایش عقل بشری، بیرون است. او همین اندازه می داند میلیاردها جاندار دریایی و زمینی و بیلیونها گل و گلبرگ و نبات، نمونه بسیار بسیار کوچکی از اقیانوس عظیم بی کرانه، همان جمله ای است که آیه مورد بحث آن را آورده و می فرماید:

(ولو انما فی الارض من شجره اقلام...)؛ اگر تمام درختان روی زمین، قلم شود و دریاهاى روی زمین به کمک هفت⁽¹³²⁾ دریای دیگر برای نوشتن کلمات خدا مرکب گردد هرگز کلمات (مخلوقات) تمام نمی شود، یعنی این قلمها می شکند و آن مرکبها تا آخرین قطره تمام می شود و شرح اسرار مخلوقات و رموز جهان آفرینش و شماره آنها پایان نمی پذیرد.

جمله (ما نفدت کلمات الله) بهترین جمله ای است که می تواند این حقیقت را مجسم سازد و هیچ رقم ریاضی ولو هر اندازه بزرگتر باشد، نمی تواند جای این جمله بنشیند. اگر می فرمود: شماره موجودات و اسرار جهان آفرینش به اندازه عددی ست که یک میلیون صفر همراه آن باشد، باز این جمله می رساند که شماره آنها متناهی است، در صورتی که جمله (ما نفدت کلمات الله)؛ کلمات خدا تمام نمی شود به صورت واضحتری نامتناهی بودن آن را می رساند. این حقیقت را بار دیگر قرآن در سوره کهف یادآور شده و فرموده است:

(قل لوکان البحر مداداً لکلکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مدداً)؛

یعنی اگر دریا مرکب گردد (و کلمات خدا را با آن بنویسند) آب دریا، پیش از آن که کلمات خداوند تمام گردد، پایان پذیرد. اگر طول زمانی را که جهان از بدو پیدایش تاکنون داشته و در آینده نیز خواهد داشت و حوادث بی پایانی که روی خواهد داد در نظر بگیریم، عظمت این بیان روشنتر می شود.

آیا موجودات جهان، کلام خداوند هستند؟

اگر ما به الفاظی که از دهان ما بیرون می آید کلمه می گوئیم، از این نظر است که هر کدام، از یک سلسله حقایق خارجی مفاهیم ذهنی و تصورات عقلی متکلم حکایت می کنند؛ بنابراین اگر یک چنین دلالت از یک موجود خارجی برآید، یعنی هر موجودی با نظام دقیق خود، دال و گواه به علم و قدرت بی پایان خالق خود باشد، در این صورت باید آن را کلمه گفت؛ بر این اساس، موجودات جهان هستی کلمات خداوند بزرگ است، زیرا سازمان وجودی هر ممکن از قدرتی عظیم حکایت می نماید. سازمان پیچیده یک سلول، نظام شگفت انگیز جانداران، ساختمان زیبای گلها، عظمت و بزرگی سحابیها و کهکشانها، جانداران بی شمار دریاها و سازمان مرموز هر انسانی، حاکی از عظمت و قدرت بی پایان اوست، گویا هر کدام بازبان تکوینی، از قدرت و علم و جمال و جلال او سخن می گویند.

قرآن در سوره نساء (آیه 171) و همچنین در سوره آل عمران (آیه های 39 و 45) حضرت مسیح را کلمه الله خوانده است؛ چنان که فرموده:

(انما المسيح عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته)؛

عیسی بن مریم پیامبر خدا و کلمه اوست.

امیرمومنان می فرماید:

يقول لمن اراد كونه كن فيكون لا بصوت يقرع و لا بندااء يسمع و انما كلامه
سبحانه فعل منه؛ (133)

يعنى اين كه مى گویند: خداوند به موجودات مى گوید باش، آنها فوراً موجود
مى شوند، نه به اين معناست كه در اين ميان، صدا و آهنگ در كار است، بلكه
سخن خدا كار و عمل اوست.

جایی که کوه و کاه یکی است

نخستین آیه مورد بحث، معرف علم بی پایان خداوند است و آیه دیگر، یعنی
آیه (ما خلقکم ولا بعثکم...) مبین قدرت بی پایان اوست و معنای آیه، این
است كه آفریدن تمام بشر و زنده كردن همه آنها از نظر سهولت و آسانی بسان
آفریدن و زنده كردن يك تن از شماهاست و در حقيقت، منظور اين است كه
سراسر جهان خلقت از كوچك و بزرگ، از زياد و كم در برابر قدرت بي پايان
او يكسان است و برای چنین قدرت بی پایان که به هر ممکن می تواند در هر
لحظه ای لباس وجود بیوشاند، مشکل و آسان مفهومی ندارد. این دو مفهوم در
مورد کسانی صدق می کند که قدرت آنها محدود باشد. در چنین وضع، حادثه
ای که یک مقدمه لازم دارد، با کاری که با ده مقدمه درست می شود، فرق پیدا
خواهد نمود و اولی آسان و دومی مشکل جلوه خواهد کرد؛ ولی درباره صانع
توانایی که با اراده و مشیت خود به هر ممکن بخواهد وجود می بخشد، این دو
سنخ کار، یکسان است، بنابراین خلق کردن و زنده کردن میلیاردها موجودات
بسان آفریدن یک فرد و احیای یک تن است.

این حقیقت به طور واضح در سخنان امیرمومنان چنین وارد شده است:

(وما الجلیل و اللطیف و الثقیل و الخفیف و القوی و الضعیف فی خلقه الا

سواء)؛ (134)

بزرگ و ریز، سنگین و سبک، نیرومند و ناتوان در برابر قدرت او یکسانند.
این آیه پاسخ کسانی بود که می گفتند: خداوند ما را یک یک آفریده، چگونه
به طور دسته جمعی زنده خواهد نمود.

نمونه های بارزی از علم و قدرت خدا

29. (الم تر ان الله يولج الليل فى النهار ويولج النهار فى الليل و سخر الشمس والقمر كل يجرى الى اجل مسمى وان الله بما تعملون خبير)؛

آیا ندیده ای که خداوند شب را در روز و روز را در شب وارد می کند از یکی می کاهد و به دیگری می فزاید و آفتاب و ماه را رام کرده و هر کدام به مدت معینی به سیر خود ادامه می دهند. خداوند از اعمال شما آگاه است.

30. (ذلک بان الله هو الحق و ان ما يدعون من دونه الباطل و ان الله هو العلى الكبير)؛

این (هاهمه) دلیل آن است که خدا خود حق است و غیر از او هر چه را که می خوانند باطل است و خدا همان بلند مرتبه بزرگ است.

هدف این آیه ها چیست؟

آیات مورد بحث، دو هدف را تعقیب می کند:

1. در بحث پیش، قرآن درباره علم و قدرت بی پایان آفریدگار جهان، سختی گفت و خداوند جهان را چنین معرفی کرد: او علم و قدرت بی پایان دارد. اکنون به عنوان نمونه، بشر را به برخی از موجودات زمینی و کیهانی و حوادث طبیعی متوجه ساخته تا از طریق تدبیر در آنها این حقیقت برای او محسوس و مشاهده گردد.

2. چنان که در آغاز تفسیر سوره گفته شد، یکی از اهداف این سوره، مبارزه با شرک و بت پرستی است، به این معنا که بتها نه تنها آفریدگار جهان نیستند، بلکه شایستگی کوچکترین ستایش و بندگی را ندارند و خداوند است که شایسته ستایش است و این هدف با بیان نمونه های بارزی از علم و قدرت او عملی می گردد، زیرا یک فرد، با تفکر در آیات و مخلوقات الهی می فهمد که

شایسته ستایش، فقط و فقط، آن منبع قدرت و مرکز علم و کمال و جلال است، نه این بتهای چوبی و فلزی که کوچکترین قدرت دفاع و شعور و حس ندارند؛ از این رو قرآن کریم پس از بیان یک سلسله شواهد (اختلاف شب و روز، رام شدن ماه و خورشید...) در آیه سی ام چنین نتیجه می گیرد: **(ذلک بان الله هوالحق و ان مایدعون من دونه الباطل)**؛ یعنی این مظاهر علم و قدرت از آن خدایی است که حق مطلق است، یعنی زوال و فنا ندارد، عاجز و ناتوان نیست و علم و قدرتش محدود نمی باشد، پس شایسته پرستش اوست، نه غیر او که عاجز و ناوانند و باطل و فناپذیر.

مظاهر قدرت و علم بی پایان

اختلاف شب و روز که در طول سال، پیوسته از یکی کاسته و به دیگری افزوده می شود، یکی از بدایع نظام جهان آفرینش است و سرچشمه آن به طور مسلم، علم و قدرت عظیم و بی پایان است و از نظر علمی، عامل آن، حرکت زمین به دور خورشید و مایل بودن محور آن، نسبت به مدار آن است؛ اینک توضیح هر دو مطلب:

الف) زمین در هر 24 ساعت یک بار به دور خود می گردد و علت پیدایش شب و روز همین گردش وضعی است، زیرا در پرتو حرکت، پیوسته نصف زمین یا کمی بیشتر، رو به آفتاب است و اشعه خورشید، آن را روشن و حالت روز را پدید می آورد و آن نصف کمتر، همیشه پشت به آفتاب و در سایه مخروطی شکلی فرو رفته و حالت شب را پدید می آورد.

ب) زمین در طی یک سال خورشیدی در مدار معینی به دور خورشید می گردد، ولی محور زمین (خط موهومی که از مرکز زمین گذشته و دو قطب شمال و جنوب را به هم وصل می کند) نسبت به مدار زمین (مسیر گردش زمین به

دور آفتاب) عمودی نیست، بلکه زمین در زاویه 23 درجه و 27 دقیقه ای قرار گرفته است و به همان نسبت، محور زمین به مدار آن انحراف دارد.

دو نقطه، از اختلاف شب و روز، یعنی کوتاهی و بلندی مستثناست: یکی نقاط استوایی که شبانه روز در آن جا یکسان و تقریباً 365 شب و روز دارند، دیگری مناطق قطبی که شب و روز در آن جا یکسان است، ولی هر موقع، در قطب شمال، روز باشد، در قطب جنوب، شب است و بالعکس و در غیر این نقاط، اختلاف شب و روز دایمی است و کوتاهی و بلندی آنها بر حسب دوری و نزدیکی آنها از خط استوا و قطب شمال و جنوب می باشد.

تاثیر اختلاف شب و روز در حفظ حیات

اختلاف شب و روز، اثر عمیقی در حفظ حیات و پرورش انواع گیاهان دارد، زیرا هر قدر از منطقه استوا به سوی قطب پیش می رویم، تاثیر تابش آفتاب کمتر می گردد و با این حال، اگر مقدار شب و روز پیوسته یکسان باشد، مقدار حرارت لازم برای پرورش گیاهان در فصل بهار و تابستان به آنها نمی رسد، ولی با طولانی شدن روزها این مطلب جبران شده و حرارت لازم تامین می گردد.

شایان توجه این که این تغییر، به طور تدریجی (که برای نمو تدریجی گیاهان لازم است) صورت می گیرد، لذا هیچ گونه عکس العمل نامطلوبی، در حیات انسان و حیوانات و گیاهان ایجاد نمی کند، بلکه تدریجاً از یک مرحله وارد مرحله دیگری می شوند؛ روی یک چنین مصلحت می فرماید:

(الم تر ان الله یولج الیل فی النهار ویولج النهار فی الیل)؛

آیا ندیده ای که خداوند، شب را در روز و روز را در شب وارد می کند.

تسخیر خورشید و ماه

آفتابکه کانون نور و کوره آتشی است، حجم آن $1/330/000$ برابر کره مسکونی ماست، در حالی که زمین تقریباً پنجاه برابر ماه است؛ از این کوره درخشان، هر روز $350/000$ میلیون تن به حرارت و انرژی تبدیل می شود. باید وزن آن چقدر باشد که کاسته شدن عدد یاد شده، اثر محسوسی در آن نگذارد.

درجه گرمای سطح خارجی خورشید تقریباً $110/000$ درجه فارنهایت است، ولی حرارت مرکزی آن به هفتاد میلیون درجه فارنهایت تخمین زده می شود. (135)

ماه

در قدرت این موجود زیبا و درخشان، کافی است که هر شبانه روز دو مرتبه تولید جزر و مد می کند و از این طریق، باغها و اراضی زراعتی سواحل دریا سیراب می گردند. جزر و مد دریا در پاره ای از نقاط به شصت پا می رسد. قضر خاکی زمین، هر روز بر اثر جاذبه ماه، دو مرتبه چند اینچ کشیده می شود. این قدرت ماه است که آب دریاها را بالا می برد و زمین را با این صلابت و سختی خم می کند.

منافعی که از طریق خورشید و ماه که خداوند آنها را به نفع انسان مهار نموده، عاید بشر می گردد، بیش از حد و شمار است و این فصل، گنجایش بسط و شرح این قسمت را ندارد و به طور قطع باید اذعان کرد که مهار نمودن این دو منبع قدرت، نشانه بارزی است که این جهان، آفریدگاری دار دانا و توانا که علم و قدرت او بی پایان است.

نکات:

(1) آیه های مورد بحث با تفاوت مختصری در سوره های حج طی آیه های 61 - 62 نیز وارد گردیده است؛

(2) سیر و گردش خورشید و ماه معینی دارد. هنگامی که این نظام شمسی به هم خورد، سیر و گردش آنها بسان اجسام آنان از بین می رود و این حقیقت در بسیاری از آیات به طور صریح گفته شده، از جمله این آیه:

(ما خلق الله السماوات والارض و ما بينهما الا بالحق واجل مسمى)؛⁽¹³⁶⁾

خداوند آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، جز به حق و تا هنگامی معین نیافریده است.

اجل در اصطلاح قرآن، همان مدت معینی است که برای جیات و استمرار و بقای موجودی در نظر گرفته شده و مسمی به معنای نامیده و معین شده، یعنی اجلی که خداوند برای آنها معین کرده است؛ بنابر محدودیتی که آفرینش منظومه شمسی و حرکت آفتاب و ماه دارد، در آیه مورد بحث می فرماید:

(کل یجری الی اجل مسمى)؛

یعنی همه آنها تا وقت معینی در حال جریان و گردش هستند.

البته گردش خورشید در این آیه، منافاتی با مرکز بودن آن نسبت به سیارات ندارد، زیرا آفتاب با حفظ این موقعیت، علاوه بر حرکت وضعی با مجموع سیارات و اقمار خود به سوی نقطه نامعلومی در سیر و گردش است و دانشمندان می گویند: مثل خورشید در حرکات دسته جمعی بسان مادری است که در یک بیابان غیر متناهی دست فرزندان خود را گرفته و بدون در نظر گرفتن پناهگاه معینی در حرکت و گردش باشد.

بنابراین، مقصود از ثبات خورشید، این است که وضع او با تمام سیاراتی که دور او می گردند، دگرگون نمی شود و پیوسته ثابت است و این، مانع از آن نیست که خود خورشید همراه آنها حرکت کند.

توحید استدلالی و فطری

31. (الم تر ان الفلك تجرى فى البحر بنعمت الله ليرىكم من آياته ان فى ذلك لايات لكل صبار شكور)؛

آیا نمی بینی که کشتی در (پرتو) نعمت خدا (باد) در دریا می گردد تا (خدا) دلایل توحید خود را به شما نشان دهد. در این باره برای هر فرد صبور و بردبار (که آماده است رنج مطالعه را تحمل کند) و شاکر و سپاسگزار (که در برابر حق خاضع باشد) نشانه های زیادی است.

32. (واذا غشيه موج كالظلل دعوا الله مخلصين له الدين فلما نجاهم الى البر فممنهم مقصد و ما يجحد باياتنا الا كل ختار كفور)؛

و چون موجی کوه آسا آنان را فرا گیرد، خدا را بخوانند و اعتقاد (خود) را برای او خالص گردانند، و (لی) چون نجاتشان داد و به خشکی رساند، برخی از آنان میانه رو هستند و نشانه های ما را جز هر خائن ناسپاسگزاری انکار نمی کند.

هدف این دو آیت، بیان دو سنخ از توحید است: یکی توحید استدلالی؛ دیگری توحید فطری.

توحید استدلالی جز این نیست که از طریق تفکر و تدبر در آیات خدا و بالاخص در نظام بدیع خلقت به پدیدارنده انسان و جهان بی ببریم، زیرا تصادف کور و کر و یا بتهای فلزی و چوبی و اجرام سماوی نمی توانند چنین جهان منظمی را به وجود آورد.

توحید فطری بر اساس نادیده گرفتن برهان و استدلال عقوی، استوار است. در این قسمت، انسان ناخودآگاه به نقطه ای که آن را مرکز قدرت و علم می داند کشیده می شود، هر چند علت آن کشش روشن نباشد.

در آیه های مورد بحث، هر دو سنخ از توحید بیان شده است. اینک بیان توحید استدلالی از مشاهده نظم در گردش کشتیها در دریاها.

نشانه توحید در گردش کشتی روی دریاها

کشتیهای بادی بزرگی که کالاهای بازرگانی و یا ذخایر زیرزمینی را از نقطه ای به نقطه دیگر حمل می کنند، بزرگترین و کم خرجترین وسیله نقلیه ای است که تا کنون بشر به آن دست یافته است. وزش باد بر روی آبهای اقیانوسها به قدری منظم است که اگر شدت یابد، باعث پیدایش طوفانها می گردد و اگر کاهش پیدا کند، باعث رکود و تعطیل حرکت کشتی می شود. عوامل مختلفی از نظم و ترتیب، دست به دست هم داده تا این سیاحت را برای بشر به صورت یک امر دلپذیر و ممکن در آورده است که ما به سه عامل از آنها اشاره می کنیم:

1. غالب قطعات کشتی از چوب و تخته است و وزن مخصوص آن، طوری

است که با آن همه سنگینی، باز روی آنها قرار گرفته و در آب فرو نمی رود.

2. آبهای دریاها معمولا گرفتار تلون حرارتیهای گوناگون زمین است، ولی آفرینش آب، طوری است که در حرارت و فشار معمولی به حالت بخار در نمی آید، بلکه در درجات زیادی از حرارت، هنوز به صورت مایع است و در مراتب خیلی بالاتر بخار می شود و اگر این ماده حیاتی در برابر تغییر حرارت زمین، تا این حد استقامت نداشت، زندگی برای بشر یک امر غیر ممکن و کشتیرانی در نقاط زیادی به صورت امر محالی در می آمد.

مثلا آمونیاک که وزن مولکولی آن، هفده است، در 33 درجه سانتی گراد زیر صفر در حال بخار است. هیدروژن سولفوریک که وزن مولکولی آن 34 است در پایینتر از 59 درجه سانتی گراد زیر صفر هنوز بخار است، ولی آب که وزن

مولکولی آن، هجده است، هنوز در قسمتهایی از حرارت فوق صفر باز به صورت مایع است.

این جاست که انسان، انگشت حیرت به دندان گرفته و بی اختیار از مشاهده آن نظم در برابر صانع مدبر این جهان، سر تعظیم فرود آورده و با دلی لبریز از ایمان و اعتقاد به وجود خدای واحد متوجه می گردد.

3. وزشهای منظم باد روی اقیانوسها؛ این رشته از بادهای مانند دایه های مهربان و مادران علاقه مند، مصنوع بشر (کشتی) را در آغوش گرفته و آن را به مقصد می رساند، گویا جز این ماموریتی نداشته است. این اساس، خداوند انسان را به یکی از مظاهر نظم و در عین حال، بزرگترین نعمت خود متوجه نموده و می فرماید:

(الم تر ان الفلك تجرى....)

باد مظهر لطف و خشم است

محیط زمین ما را موجود لطیفی به نام هوا که از گازهای گوناگونی تشکیل یافته فرا گرفته است، که از تموج و حرکت آن، باد تولید می گردد. این موجود نامرئی، گاهی مظهر لطف و عاطفه است، گاهی عامل خشم و غضب. این همان باد رحمت است که قرنها به بشر در سفرهای دریایی خدمت کرده و با آغوش پر محبت مراکب عظیم او را از دورترین نقطه، بی دریغ و رایگان به مقصد رسانیده است. این همان مظهر رحم و فضل الهی است که ابرهای پر از باران را از اقیانوسها حرکت داده و به فلاتها و قاره های دور از آب روانه ساخته و پس از چندی مناظر مصفا، کشتزارهای سرسبز و باغهای پر طراوت به وجود می آورد (روم (30) آیه 48 - 50).

ولی خدا نکند که این موجود نامرئی مظهر خشم و غضب گردد، طوفانی برپا می کند که شهرها و درختها و سنگها را از جای کنده و به دریا می ریزد و بر هیچ موجودی رحم نمی کند. خدا نکند که دریا طوفانی گردد و بادهای خشمگین بر روی اقیانوس بوزد، آبهای دریا را به ارتفاع صد متر بالا برده و امواج کوه پیکری، که هر مصنوع و موجودی در برابرش قرار گیرد درهم می کوبد، به وجود می آورد. (137)

اکنون شما تماشاگر این صحنه در دریاها و اقیانوسها هستی، آیا این نظم و ترتیب که یک هزارم آن در این جا گفته نشد، شما را به وجود یک ناظم، هدایت و رهبری نمی نماید؟ چگونه نظم جزئی در یک موجود جزئی ما را به سازنده آن هدایت می کند و هرگز تصور نمی کنیم که خود به خود به وجود آمده و این نظم را پذیرفته است، ولی این نظم در سرتاسر اقیانوسها از جهاتی که هم اکنون تشریح شد، ما را به صانع آن، هدایت نمی نماید؟

توحید فطری

نکته شایان توجه درباره توحید فطری، این که غالباً با توحید استدلالی مخلوط می شود، از آن جا که مساله نیاز معلول به علت را امر فطری تصور کرده اند، از این نظر گفته اند: اعتقاد به وجود صانع از ناحیه هدایت معلول به علت، توحید فطری است، در صورتی که مساله هدایت معلول به وجود علت، یک مساله نظری قریب به ضروری است که بشر در طول زندگی از حوادث گوناگونی پی به چنین قانون کلی برده است و هرگز یک امری فطری نیست و امور فطری هرگز بر اساس تجربه و آزمایش و برهان و استدلال استوار نیست، بلکه توحید فطری ندای فطرت و توجه قهری باطن هر فردی به سوی آفریدگار یکتاست.

گواه ما بر فطری بودن اعتقاد به وجود صانع، همان توجه جدی بشر در طول حیات خود به صانع جهان است. بشر در تمام ادوار زندگی، پیوسته به نقطه ای متوجه بوده و معبودی اعم از حق و باطل می پرستید و چنین امر ممتدی ناچار باید ریشه فطری داشته باشد والا تا این حد پایدار نمی ماند.

مادی نتواند مشکل او را بگشایند، در چنین وضع، ناگهان پرده های غفلت و غرور کنار می رود و به صانع و پدید آورنده جهان متوجه می گردد و یا به عبارت دیگر، نیروی فطرت، او را به سمت نقطه ای مبهم و نامعلوم سوق داده و در انتظار کمک از آن نقطه می گردد.

بهترین تشبیه برای مجسم ساختن توحید فطرت، همان حالت متلون کودک است. او در نخستین روزهای تولد، مفهوم گرسنگی و تشنگی را نمی داند و از وجود شیر و پستان که درد او را درمان می کند آگاهی ندارد، ولی مرتب با گریه های ممتد و جیغهای بیایی، دنبال گمشده است که هر وقت به آن می رسد، فوراً آرام و قرار می گیرد.

زمانی که انسان در کشتی نشسته و امواج آب، کشتی را بسان پرکاه از این سو به آن سو پرتاب می کند، او در خود، پس از یاس و نومیدی، یک کشش باطنی را در می یابد که او را به نقطه ای سوق می دهد که انتظار دارد آن نقطه، گره از کار او باز کند.

ممکن است این چنین شخص به ظاهر مادی و ملحد باشد، ولی در این حالت، او نیز بسان دیگران، یک حالت انتظار و توجه خاصی به کی نقطه مبهم و نامعلومی پیدا می کند و شاید خود او نیز نداند متوجه کجاست و در انتظار چه کسی است، ولی کشش باطنی و توجه خود را در می یابد.

البته توجه انسان در مواقع مشکلات، مظهر این فطرت است والا خداشناسی به صورت یک خواست باطنی، پیوسته با وجود او خمیره شده است و گواه آن، همان اعتقاد راسخی است که بشر در طی ادوار زیاد به خدا داشته است. ⁽¹³⁸⁾

آیا این علوم مخصوص خداست؟

33. (یاایها الناس اتقوا ربکم واخشوا یوما لایجزی والد عن ولده و لا مولود هو جاز عن والده شیئاً ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوه الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور)؛

ای مردم! از (مخالفت) پروردگار بپرهیزید و بترسید از روی که پدر برای فرزند و فرزند برای پدر سودی نخواهد داشت. آری، وعده الهی (درباره قیامت) حق و قطعی است. زنها تا زندگی دنیا شما را فریب ندهد و زهار تا شیطان شما را مغرور نسازد.

34. (ان الله عنده علم الساعه و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام و ماتدری نفس ماذا تکسب غداً و ماتدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر)؛
پیش خداست وقت روز رستاخیز (وهم) اوست که باران نازل می گرداند و از آنچه در رحم هاست آگاه است. هیچ کس نمی داند فردا چه به دست می آورد و کسی نمی داند در چه سرزمینی خواهد مرد. خداوند دانا و خبیر است.

ترسیمی از اوضاع رستاخیز

در نخستین آیه مورد بحث، قیافه هولناک روز رستاخیز، چنین ترسیم شده است:

روز رستاخیز، روزی است که هر گونه روابط خویشاوندی و علائق دوستی میان افراد از هم گسسته می شود و هرکس به نجات خود می اندیشد، پدر به فکر فرزند و فرزند به فکر پدر نیست.

وحشت آن روز به حدی است که مادران شیرده از کودکان شیر خوار غفلت می ورزند و زنان باردار از اوضاع هول انگیز آن روز، سقط می کنند و همه مردم را بهت و وحشت فرا می گیرد جن (72) آیه 2 .

قیافه سهمگین آن روز، آن چنان بشر را مرعوب می سازد که وی از پدر و مادر، از همسر و فرزند، از برادر و خواهر می گریزد و به فکر نجات خود می باشد عبس (80) آیه 26.

در آن روز حساب، گنهکاران آرزو می کنند که تمام عزیزان خود را از فرزند و همسر و برادر و عشیره و آنچه در روی زمین است فدای خود کنند، ولی پذیرفته نمی شود معارج (70) آیه 11 - 14 .

خداوند باردیگر در سوره لقمان (آیه 33) وقوع این اوضاع هولناک را یادآور می شود و تاکید می ورزد که: **(فلا تغرنکم الحیوه الدنیا)؛** زندگی دنیا شما را فریب ندهد و می فرماید: **(ولایغرنکم بالله الغرور)؛** یعنی عوامل فریب دهنده از شیطان و هوا و هوس، قدرت و سلطنت، مال و ثروت، باعث فراموشی چنین روزی نشود.

اساس سعادت و پایه اصلاحات

اعتقاد به روز رستاخیز، یکی از اهداف ادیان آسمانی است. حوادث جهان و تجربیات متفکران و پایه گذاران مکاتب اخلاقی و اجتماعی و هواداران اصلاحات همه جانبه بشری، این مطلب را به ثبوت رسانیده اند که تامین سعادت عمومی و برقراری صلح جهانی و خاموش گردیدن نایره های جنگ و برچیده شدن بساط ظلم و ستم و گسترش عدالت عمومی، جز در پرتو تحکیم عقیده و ایمان به روز حساب، امکان پذیر نیست.

همه برنامه های اصلاحی و اخلاقی و مکاتب سیاسی و اجتماعی که هدفی جز برقراری صلح و ترک تعدی و عدالت اجتماعی و فردی ندارند، تا ایمان به روز حساب نداشته باشند، سرابی بیش نیستند و توانایی درمان دردی را ندارند.

امروز جهان بشری با وجود داشتن صدها برنامه جهانی و مکتبهای اصلاحی و اجتماعی به لب پرتگاه کشیده شده و ثبات و آرامش، امنیت و عدالت از جامعه انسانی رخت برجسته است و دلیل آن، این است که عقاید دینی که رکن مهم آن، اعتقاد به روز حساب است، در بیشتر افراد تحلیل رفته است.

علم بی کران خداوند

در آخرین آیه این سوره، گوشه ای از علم خداوند بیان شده است:

1. وقت رستاخیز را او می داند، چنان که فرمود: (ان الله عنده علم الساعه)

و در آیه دیگری می فرماید:

(قل انما علمها عند ربی لایجلیها لوقتها الا هو)؛

یعنی بگو علم رستاخیز تنها پیش اوست و کسی جز او از وقت آن آگاه نیست.

2. وقت نزول باران را دقیقاً می داند، اوست که می داند در چه لحظه ای باران می بارد و در چه لحظه ای پایان می یابد و در این دشت و دمن، چه نقطه ای از باران بی بهره خواهد بود؛ خلاصه علم به نزول باران با تمام خصوصیات کیفی و کمی از علوم انحصاری اوست.

امروز بر اثر پیشرفت علم هواشناسی و علوم دیگر، ابر و باران مصنوعی ایجاد می شود و پیشامدهای جوی را تا مدتی تعیین می کنند، ولی با این همه، پیش بینیهای آنان تقریبی است و قطعیت ندارد.

امروز اگر چه با اختراع وسایلی، مانند گرما سنج و فشار سنج و استقرار ایستگاههای هواسنجی و مراکز هواشناسی در نواحی خشکی و دریایی قسمتی از پیش بینیهای آنان به طور اجمال جامه عمل به خود می پوشد، ولی هیچ گاه به گزارشهای خود قاطع و جازم نبوده و حدسی بیش نمی دانند، حتی پیش از

پیدایش علم هواشناسی، بشر سابق روی امارات و نشانه های جوی، گاهی نزول برف و باران را پیش بینی می کرد، ولی پا از دایره احتمال و گمان بیرون نمی گذاشت؛ خلاصه علم به نزول باران با تمام خصوصیات کمی و کیفی، به ویژه پیش از پیدایش امارات و علایم جوی از علوم انحصاری اوست.

سید قطب در تفسیر ظلال می گوید: هرگز آیه دلالت ندارد که علم به نزول باران از علوم انحصاری خداست، زیرا آیه به گواه جمله (وینزل الغیث) می گوید اوست که باران می فرستد و این جمله دلالت بر مطلب یاد شده ندارد و الا لازم بود بگوید: (ويعلم نزول المطر) یعنی نزول باران را می داند.

ولی سید قطب از یک نکته که در اصطلاح به آن وحدت سیاق می گویند، غفلت ورزیده است، زیرا موضوع نزول باران در میان چهار موضوع دیگر گفته شده که علم به آنها از علوم انحصاری خداوند است و اگر منظور از جمله (وینزل الغیث) همان علم به نزول باران نباشد، گفتن این جمله در میان آن چهار موضوع بی تناسب خواهد بود، زیرا اگر نزول باران، فعل خداست، همه حوادث جهانی نیز از او سرچشمه می گیرد، چرا از میان آنها فقط اختصاص فرستادن باران را به خود متذکر شده است، در صورتی که او مبدأ همه افعال جهان آفرینش است.

3. اوست که می داند در رحما چیست، او از سعادت و شقاوت و سرنوشت جنین و از پسر و دختر بودن آن آگاهی دارد، حتی آن روزی که جنین به صورت تک سلولی است، می داند که پسر است یا دختر، سعادت مند است یا بدبخت.

بشر با همه پیشرفتهایی که در زمینه جنین شناسی پیدا کرده، هنوز شناسایی جنین از نظر پسر و دختر بودن از رازهای نهفته است که علم بر آنها دست نیافته

است و اگر گاه و بی گاه روی امارات و علایمی پیش بینی هایی می شود، تمام، جنبه خیالی و گمانی داشته و جنبه قطعی ندارد. علاوه بر این، جمله و یعلم ما فی الارحام نه تنها علم به پسر و دختر بودن را از علوم انحصاری شمرده، بلکه علم به کلیه شوون جنین را از خصایص الهی نام برده است.

4. کسی از آینده خود اطلاعی ندارد.

5. هیچ کس نمی داند در چه سرزمینی خواهد مرد.

نظریه ما در خصوص آیه

مفسران اسلامی به پیروی از برخی روایات، علم به این موضوعات پنجگانه را از علوم انحصاری خدا دانسته و می گویند: جز خدا کسی بر این پنج موضع آگاهی پیدا نمی کند.

ما تا آن جا که امکان داشت، این نظریه را با مویدهای آن بیان کردیم و نظر ما نیز هنگام⁽¹³⁹⁾ نگارش این قسمت از تفسیر همین بود، ولی بعدها موقع تنظیم کتاب مفاهیم القرآن که بخشی از آن، مربوط به علم غیب است، تغییر نظر داده و نظر دیگری را انتخاب نموده و مشروح نظر خود را در آن کتاب نوشته ایم؛ حال این نظر را به گونه ای مختصر بیان می کنیم:

از نخستین جمله ای آیه استفاده می شود که آگاهی از وقت رستاخیز، مخصوص خداست و جز او کسی از آن آگاه نیست و نشانه اختصاص چنین علم به ذات خویش، همان مقدم داشتن لفظ عنده بر لفظ علم الساعه است که از نظر قواعد ادبی نشانه انحصار می باشد.

علاوه بر این آیه، آیات دیگری نیز به طور روشن بر این مطلب گواهی می دهند، از جمله آیات زیر:

(الیه یرد علم الساعه)؛⁽¹⁴⁰⁾

دانستن هنگام رستاخیز فقط منحصر به اوست.

(يسئلك الناس عن الساعه قل انما علمها عندالله)؛ (141)

مردم از تو درباره رستاخیز می پرستند بگو: علم آن فقط نزد خداست. بر این اساس، می توان گفت: این آیه به کمک آیات دیگر، گواه بر این است که علم به وقت رستاخیز جهان، از اختصاصات خداست و شاید تا نخستین لحظه وقوع آن، کسی را از آن آگاه نسازد.

آیه مورد بحث در دومین قسمت، روش سخن را دگرگون کرده و هرگز به شیوه حصر و انحصار سخن نمی گوید، بلکه می رساند خداوند از وقت نزول باران و آنچه در ارحام مادران است آگاه است و این نحوه سخن گفتن، غیر آن است که بگوید که علم به آنها از مختصات خداست و احدی جز او از آن آگاه نمی گردد، خواه به علم ذاتی باشد و خواه به علم کسبی.

خلاصه، دقت در مضمون آیه می رساند که روش سخن گفتن آن درباره قیامت به گونه ای است و در موضوعات چهارگانه به گونه دیگر. در قسمت نخست به صورت انحصار، سخن می گوید و می فرماید: (عنده علم الساعه) یعنی پیش اوست علم به وقت رستاخیز، نه پیش کس دیگر. ولی در چهار قسمت دیگر، شیوه سخن، این نیست که تنها او می داند و بس، بلکه شیوه سخن، این است که (ینزل الغیث) او باران نازل می کند (و از وقت آن آگاه است) (ويعلم ما فی الارحام) او می داند که در ارحام چیست؟

علم خدا به این دو موضوع، مانع از آن نیست که بنده ای از بندگان خدا از طریق، مانند وحی الهی و یا الهام قلبی از وقت نزول باران و آنچه در رحم است آگاه گردد، با این تفاوت که علم خدا ذاتی و ضروری است و علم پیامبران و اولیای خدا کسبی و امکانی است.

در قسمت های چهارم و پنجم، شیوه سخن بیشتر تغییر می کند و هرگز محور بحث در آنها علم و آگاهی خدا از سرنوشت بشر و یا لفظ مرگ او نیست، بلکه فشار سخن، اطلاع نداشتن هر فردی از سرنوشت و محل مرگ خویش است، چنان که می فرماید:

(وما تدری نفس ماذا تکسب غدا)؛

و کسی نمی داند در چه سرزمینی خواهد مرد.

ولی آگاه نبودن بشر از کارهای فردای خویش و یا از محل مرگ خود، مطابق ناموس خلقت است که هیچ فردی ذاتاً از غیب و از پشت پرده آگاه نیست، ولی این امر، مانع از آن نمی شود که خداوند برخی از اولیای خود را از کارهای فرادیش و یا نقطه ای که در آن جا می میرد آگاه سازد.

خلاصه سخن: از نخستین قسمت آیه، آن هم به کمک دیگر آیات قرآن استفاده می شود که آگاهی از وقت قیام قیامت از مختصات خداست و جز او کسی از وقت آن آگاه نبوده و نخواهد بود، ولی در چهار فراز دیگر آیه، لحن سخن و شیوه گفتار در آنها این است که خدا از وقت نزول باران و از آنچه در ارحام است آگاه است؛ آگاهی او از این دو چیز، غیر آن است که این آگاهی حتی از طریق وحی و الهام به دیگران تعدی نکند.

همچنین دو قسمت آخر آیه، این است که هیچ بشری از کارهای فردای خود آگاهی از مختصات باشد و بر دیگران حتی با تعلیم الهی، تجاوز نمی کند و یا اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که کسی از این دو موضوع مطلع نشود، هرگز چنین چیزی از این جمله ها استفاده نمی شود.

موقعی این حقیقت را بیشتر تصدیق می کنید که روایات مربوط به علم غیب را در نظر بگیرید. در این روایات از آگاهی پیشوایان معصوم از سرنوشت

انسپانها و محل مرگ و شهادت خود سخن به میان آمده است. این روایات از نظر تعداد آن چنان فزونی دارد که هرگز نمی تواند آنها را به بهانه این که غالباً سند ندارند رد کرد یا تاویل نمود.

گذشته از این که علم هواشناسی، علم نوپا و نوپنیا است و هنوز پنجاه سال بیشتر از عمل آن نگذشته است، ممکن است بشر بر اثر تکامل دستگاههای مربوط به هواشناسی، از وقت نزول برف و باران به درستی آگاهی پیدا کند، هر چند تا کنون در این قسمت، پیشرفت زیادی نکرده و چه بسا گزارشهای اداره هواشناسی نادرست از آب در آمده است.

درباره چنین شناسی، بشر در آستانه تکمیل وسایلی است که او را از وضع رحم آگاه سازد؛ بدنست به گزارش زیر توجه فرمایید:

با دستگاه الکترونیکی جنس پسر یا دختر قبل از تولد معلوم می شود. با دستگاه مذکور ناهنجاریهای نوزاد نیز مشخص می شود.

دستگاهی که جنسیت جنین را در رحم مادر تعیین می کند، در یکی از بیمارستانهای تهران به کار افتاد. به وسیله این ماشین جدید الکترونیکی می توان تصویر جنین و طرز قرار گرفتن آن را در رحم بر روی تلویزیون مدار بسته مشاهده کرد.

دکتر حسین پارسا رئیس بیمارستان و رئیس آموزشگاه عالی مامائی ضمن اعلام این خبر، توضیح داد با به کار افتادن ماشین الکترونیکی تصویر جنین از دو ماهگی به وسیله امواج الکترونیک بر روی صفحه تلویزیون ظاهر می شود، به طوری که به روشنی می توان محل جفت و قطر سر جنین و لگن را جهت تشخیص نحوه زایمان (طبیعی یا غیر طبیعی) بر روی صفحه تلویزیون دید.

امواجی که جهت دریافت تصویر جنین به کار می رود، هیچ گونه خطری برای جنین ندارد.

پسر یا دختر بودن

دکتر پارسا همچنین گفت: برای اولین بار در ایران، دستگاه جدیدی نصب شده که به وسیله این دستگاه با کشیدن مقداری از مایعی که جنین در آن شناور است، می توان جنسیت جنین را از نظر دختر یا پسر بودن تعیین کرد. وی یادآور شد که از این دستگاه، فقط به منظور تشخیص ناهنجاریهای مادرزادی که در جنین دختر یا پسر تظاهر می کند استفاده می شود. پزشکان بیمارستان با استفاده از این دستگاه تا کنون توانسته اند، بیش از 97 درصد ناهنجاریهای مادرزادی جنین را تشخیص دهند.

وی در مورد دستگاه الکترونیکی اضافه کرد که با ترسیم تصویر جنین بر روی صفحه تلویزیون، سر جنین اندازه گیری می شود و محل جفت مشخص می گردد و این خود باعث خواهد شد که از بسیاری سزارین های بی مورد جلوگیری به عمل آید. (142)

ولی بنا به نظری که ابراز گردید، آگاهی بشر به گونه ای از این موضوعات، مانع از آن نیست که ذاتاً و منهای اطلاعات علمی، از این موضوعات آگاه نباشد، هر چند با تبادل معلومات جوی و یا کار دستگاههای الکترونیکی از اوضاع رحم و جنین آگاه گردد. روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده و آگاهی از این موضوعات را از مختصات خدا دانسته است از نظر سند، ضعیف و ناتمام می باشند. (143)

تنها چیزی که در این مورد در خور اعتماد است، خطبه نهج البلاغه است که آیه را بسان نظریه مشهور تفسیر می کند و چون سخن امام در مورد خاصی

وارد شده است، یکی از مستمعان کم ظرفیت نتوانست، علم امام را به حوادث آینده، تحمل کند و به امام گفت: مدعی علم غیب هستی؟ امام برای ساکت کردن او موضوع انحصاری بودن امور پنجگانه را مطرح کرده است؛ از این جهت باید کلام امام را به نحوی تاویل نمود و مرحوم مجلسی در بحارالانوار برای کلام امام احتمالاتی را بیان کرده است، علاقه مندان می توانند به آن جا مراجعه کنند.

جعفر سبحانی

قم - حوزه علمیه

ذوالحجه 1397 / دی ماه 1354

پی نوشت ها :

- 1 - (لیستادوهم میثاق فطرتہ، ویزکروہم منسی نعمتہ، ویحتجوا علیہم بالتبلیغ، ویشیروالہم دفائن العقول) .
- 2 - ناصرالدین صاحب الزمانی، دیباچہ ای بر رہبری، ص 331 و 332.
- 3 - بنابراین، اساس تربیت را عوامل چهارگانه تشکیل می دهند و با دقت در جمله های متن هر چهار عامل روشن می شود.
- 4 - ماذا خسرا لاسلام بانحطاط المسلمین، ص 80.
- 5 - تفسیر برہان، ج 1، ص 34.
- 6 - (ان الله تبارک و تعالی انزل هذا القرآن بهذه الحروف التي يتداولها جميع العرب ثم قال: لئن اجتمعت الانس والجن على أن ياتوا بمثل هذا القرآن لایاتون بمثله ولوکان بعضهم لبعض ظہیراً). (توحید صدوق، ص 162).
- 7 - اعراف (7) آیه 158.
- 8 - احزاب (33) آیه 40.
- 9 - بقرہ (2) آیه 185.
- 10 - اسراء (17) آیه 82.
- 11 - همان، آیه 41.
- 12 - طہ (20) آیه 126.
- 13 - بقرہ (2) آیه 26.
- 14 - از قدیم الایام، حکیم را چنین تعریف کرده اند: (من یضع الاشیاء مواضعها) .
- 15 - بقرہ (2) آیه 5.
- 16 - تکاثر (102) آیه 1.
- 17 - خواننده گرامی توجه داشته باشد کہ این کتاب در زمان طاغوت تالیف شدہ است، اگر چه امروزہ نیز مستکبران از طریق مہوارہ و ویدئو قصد دارند جوانان را بہ فساد بکشند. (ویراستار).
- 18 - (کیف بکم اذا فسدت نساوکم، وفسق شبابکم، و لم تامرؤا بالمعروف، و لم تنهوا عن المنکر؟ فقیل له: ویكون ذلك یا رسول الله؟ فقال: نعم، و شر من ذلك. کیف بکم اذا امرتم بالمنکر و

نهيم عن المعروف؟ فقيل له: يا رسول الله، و يكون ذلك؟ قال: نعم، و شر من ذلك. كيف بكم اذا رايتم المعروف منكرا و المنكر معروفاً). (وسائل الشيعه، ج 4، ص 394.

19 - كهف (18) آيه 103 و 104.

20 - نسل سرگردان، ص 41 - 43.

21 - رعد (13) آيه 2؛ لقمان (31) آيه 10.

22 - تبيان، ج 6، ص 213.

23 - برهان، ج 2، ص 278.

24 - سفينه البحار، ج 2، ص 574؛ و قريب به همين در مجمع البحرين، ماده كوكب وارد شده

است و به جاي جمله عمودين من نور، و ممكن است منظور از عمودين (دو ستون) همان دو قانون نيروي جاذبه و گريز از مركز باشد. مجمع البحرين، ص 132 .

25 - فاطر (35) آيه 41.

26 - نهج البلاغه، خ 186.

27 - نحل (16) آيه 15.

28 - نبا (87) آيه 7.

29 - نهج البلاغه، خ 91.

30 - قرآن و آخرين پيامبر، ص 185.

31 - نبا (78) آيه 7.

32 - نهج البلاغه، خ 1.

33 - همان، خ 91.

34 - درباره آگاهی اجمالی از شرایط تحقق حیات در روی زمین ر. ک: سرچشمه هستی، ص

103 - 111.

35 - حج (22) آيه 73.

36 - (لم يكن نبياً ولكن كان عبداً كشير التفكر، حسن اليقين، احب الله فاحبه و من عليه

بالحكمه). (مجمع البيان، ج 4، ص 15).

37 - همان، ص 317.

38 - همان، ص 315.

39 - عنكبوت (29) آيه 69.

40 - بحار الانوار، چاپ ايران، ج 70، ص 249.

- 41 - همان، ص 710.
- 42 - در روایت دیگری می فرماید: (من انعم الله عليه نعمه فعرّفها بقلبه و علم ان المنعم عليه، الله تعالى فقد ادى شكرها.) (سفینه البحار، ج 1، ص 711؛ تحف العقول، ص 369).
- 43 - گاهی این مراتب سه گانه به گونه ای برای ایمان که یک نوع سپاسگزاری است از پیامبر نقل شده است که وی فرمود: (الایمان عقد لالقلب، و نطق باللسان، و عمل بالارکان.) (سفینه البحار، ج 1، ص 710).
- 44 - سفینه البحار، ج 1، ص 709.
- 45 - کیهان، 23 / 8 / 46.
- 46 - احقاف (46) آیه 25. قسمت اخیر، از مجله مکتب اسلام، شماره 2، از سال نهم نقل شده است.
- 47 - نهج البلاغه، ک 31.
- 48 - مستدرک الوسائل، ج 2، ص 625.
- 49 - صحیفه سجادیه.
- 50 - (المراه الحسناء فی المنبت السوء) (کنز العمال، ج 16، ص 300، ح 44587).
- 51 - جن (72) آیه 18.
- 52 - همان، آیه 20.
- 53 - مومن (40) آیه 60.
- 54 - مائده (5) آیه 35. قریب به همین مضمون، اسراء (17) آیه 57 م
- 55 - یوسف (12) آیه 97.
- 56 - همان، آیه 98.
- 57 - نساء (4) آیه 64.
- 58 - منافقون (63) آیه 5.
- 59 - توبه (9) آیه 103.
- 60 - هر چند بیماری شرک و بت پرستی در کشورهای هند و ژاپن و قسمتی از خاور دور و آسیای جنوبی به قوت خود باقی است و چه بدبختی هایی از این راه دامنگیر آنها شده است.
- 61 - فرقان (25) آیه 43.
- 62 - حجج (22) آیه 31.
- 63 - بقره (2) آیه 261 - 265.

- 64 - بقره (2) آیه 264.
- 65 - اسراء (17) آیه 23.
- 66 - بقره (2) آیه 180.
- 67 - همان، آیه 215.
- 68 - اسراء (17) آیه 23.
- 69 - مریم (19) آیه 14.
- 70 - براهیم (14) آیه 41.
- 71 - ارتباط این آیه با آیه های زیر روشن است، زیرا یکی از نصایح حکیمانه لقمان در آیه سیزدهم به فرزند خود، نهی از شرک بود و این آیه نیز در همان موضوع بحث می کند.
- 72 - اسراء (17) آیه 36.
- 73 - زخرف (43) آیه 22 - 24.
- 74 - بحارالانوار، ج 16، ص 18.
- 75 - همان، ص 21.
- 76 - لقمان (31) آیه 15.
- 77 - زمر (39) آیه 18.
- 78 - یونس (10) آیه 35.
- 79 - لقمان (31) آیه 15.
- 80 - در تفسیر آیه شانزدهم از همین سوره درباره آگاهی خداوند از تمام خصوصیات اعمال ما و در تفسیر آیه سی و سوم درباره معاد به گونه ای بحث خواهیم کرد.
- 81 - مومن (40) آیه 57.
- 82 - سبا (34) آیه 3.
- 83 - انعام (6) آیه 59.
- 84 - آل عمران (3) آیه 5.
- 85 - تورات، کتاب پیدایش، فصل دوم.
- 86 - اعراف (7) آیه 154.
- 87 - توبه (9) آیه 35.
- 88 - آل عمران (3) آیه 30.
- 89 - کهف (18) آیه 49.

- 90 - زلزله (99) آیه 7.
- 91 - نحل (16) آیه 97.
- 92 - طبقات ابن سعد، ج 2، ص 153 - 154؛ سيره ابن هشام، ج 2، ص 490.
- 93 - ابراهيم (14) آیه 37.
- 94 - مريم (19) آیه 31.
- 95 - همان، آیه 55.
- 96 - طه (20) آیه 14.
- 97 - عنكبوت (29) آیه 45.
- 98 - الميزان، ج 16، ص 141.
- 99 - بحار الانوار، ج 11، ص 105.
- 100 - آل عمران (3) آیه 110.
- 101 - نهج البلاغه، خ 87.
- 102 - نهج البلاغه، خ 374.
- 103 - وسائل الشيعه، ج 11، ص 395.
- 104 - انفال (8) آیه 25.
- 105 - نهج البلاغه، خ 82.
- 106 - انفال (8) آیه 65.
- 107 - رعد (13) آیه 24.
- 108 - آل عمران (3) آیه 200.
- 109 - (قاتل ابن سميّه في النار).
- 110 - حجرات (49) آیه 9.
- 111 - نهج البلاغه، خ 347.
- 112 - كافي، ج 2، ص 312.
- 113 - سفينه البحار، ج 2، ص 459.
- 114 - معاني الاخبار، ص 426.
- 115 - فرقان (25) آیه 63.
- 116 - آل عمران (3) آیه 191.
- 117 - ابراهيم (14) آیه 32.

- 118 - جائیه (45) آیه 12.
- 119 - نحل (16) آیه 12.
- 120 - سبا (34) آیه 12.
- 121 - انبیاء (21) آیه 81.
- 122 - نساء (4) آیات 157 - 158.
- 123 - ر.ک: اسراء (17) آیه 1 و نجم (53) آیات 13 - 18.
- 124 - جائیه (45) آیه 13.
- 125 - لقمان (31) آیه 20.
- 126 - ابراهیم (14) آیه 33.
- 127 - در این جا تعبیر نفوذ بسیار جالب است، هم از تعبیر تسخیر فضا واقع بینانه تر است و هم حکایت از وجود موانع مختلف برسر این راه می کند، زیرا تعبیر به نفوذ معمولا آن جا مطرح است که موانعی در کار باشد و این موانع به گونه ای باشد که تنها با قدرت وقوت از راه برداشته شود.
- 128 - نگارنده در کتاب راه خداشناسی در خصوص نهادی بودن حس خداشناسی به طور مبسوط سخن گفته است.
- 129 - اعراف (7) آیه 194 و 197.
- 130 - می نامند، این سحابی تنها دارای چندین میلیون خورشید است.
- 131 - نجوم برای همه.
- 132 - عدد هفت در عرب کنایه از تکثیر است و این اصطلاح در هفتاد نیز وارد شده است.
- 133 - نهج البلاغه، خ 186.
- 134 - نهج البلاغه، خ 185.
- 135 - این واحد درجه حرارت از نام فارنهایت فیزیکدان آلمانی مبتکر این درجه بندی گرفته شده است. در میزان الحراره فارنهایت، نقطه بستن آب، 32 و نقطه به جوش آمدن آن، 212 است.
- 136 - روم (30) آیه 8.
- 137 - ر.ک: نگارنده، راه خداشناسی
- 138 - قرآن گوشه ای از خشم و غضب باد را که در حقیقت مظهر خشم الهی است درباره قوم عاد چنین بیان می کند: (انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی یوم نحس مستمر، تنزع الناس؟ نهم

اعجاز نخل منقعر؛ یعنی ما در روز شومی، باد شدید به سوی قوم عاد فرستادیم که مردم را مانند ریشه نخلهای کنده از جای می کند (قمر (54) آیه 19).

139 - اردی بهشت 1345 برابر محرم 1368.

140 - فصلت (41) آیه 47.

141 - احزاب (33) آیه 63.

142 - اطلاعات، ش 1477.

143 - بحارالانوار، ج 26، ص 103 و 104؛ نیز رک: مفاهیم القرآن، ص 328.

فهرست مطالب

2	مقدمه چاپ پنجم
4	پیش گفتار
4	مهندسی انسانها
6	آگاهی از خصوصیات جسمی و روحی کودک
8	تکامل یک بعدی
10	گواه زنده
14	آشنایی با خصوصیات سوره لقمان
14	آیات این سوره مکی است
14	اهداف سوره
16	پژوهشی درباره حروف مقطعه قرآن
16	قرآن از این حروف تشکیل یافته است
20	نشانه های نیکوکاران
24	نکات آیات
26	سرگرمیهای ناسالم
26	1. حربه تهمت
26	2. آزار پیروان
27	3. دعوت از داستانسرای بزرگ عرب
28	نکات آیه
28	لهو الحدیث در عصر ما
29	رمانهای عشقی و جنایی
30	گسترش لهو در زندگی ماشینی

32.....	موسیقی بلای عصر
35.....	ضررهای اخلاقی موسیقی
36.....	انحراف در دستگاه رهبری
39.....	تاثیر فیلم در طرز تفکر انسانها
45.....	یک اعجاز علمی قرآن
46.....	هیئت بظلمیوس
51.....	اسرار آفرینش کوهها
53.....	1. اسرار آفرینش کوهها
56.....	2. پخش جاندار در روی زمین
56.....	3. اوست که از آسمان نازل می کند
57.....	4. گیاهان روی زمین
60.....	لقمان و سپاسگزاری
60.....	لقمان حکیم بود، نه پیامبر
63.....	نمونه ای از طرز تفکر لقمان
64.....	مقصود از حکمت چیست؟
65.....	سپاسگزاری و جهان امروز
66.....	دو نکته اجتماعی
72.....	لقمان و تربیت اولاد
74.....	مسئولیت‌های سنگین
76.....	ایجاد شخصیت در کودک
77.....	لقمان و تربیت اولاد
79.....	لقمان و مبارزه با شرک
80.....	اعتقاد به صانع، کهنترین اندیشه انسانی است
82.....	علل پیدایش بت پرستی

- 82..... شرک یعنی چه؟
- 88..... شرک در اجتماع ما به صورت دیگر
- 90..... ریا در مقابل اخلاص
- 93..... احترام پدر و مادر
- 94..... گنجهای نهفته در شرق
- 95..... اسلام و موقعیت پدران و مادران
- 100..... اطاعت و فرمان برداری محدود
- 100..... اطاعت محدود
- 101..... پناهگاه در مسائل اصولی، منطق و خرداست
- 104..... واجب بودن احترام پدر و مادر کافر
- 105..... پیروی از طریقه مردان نیک
- 106..... بازگشت همه به سوی اوست
- 107..... همه چیز حساب دارد
- 109..... لقمان به فرزند خود چه می گوید؟
- 109..... قرآن خداوند را چگونه معرفی می نماید؟
- 110..... مقایسه کوتاهی میان قرآن و تورات
- 111..... هرکاری عکس العملی دارد
- 118..... لقمان و یاد خدا
- 119..... نماز کهنترین نیایش خداست
- 120..... اسرار نماز
- 122..... اسرار اجتماعی نماز
- 126..... سخنی از امام صادق علیه السلام در خصوص نماز
- 129..... لقمان و نظارت ملی
- 129..... نظارت ملی در اسلام واجب است

- 131.....اسلام و ارزش مبارزه با فساد
- 133.....امر به معروف، ضامن اجرای کلیه قوانین است
- 134.....آیا مبارزه با فساد، با آزادی بشر منافات دارد؟
- 136.....لقمان و استقامت
- 136.....استقامت، رمز ترقی و پایه تکامل است
- 137.....سخنی از امیرمومنان علی علیه السلام
- 139.....تحریف حقایق
- 139.....اشتباه و غلط اندازی بزرگ
- 141.....لقمان و میانه روی در رفتار و گفتار
- 141.....تواضع و فروتنی
- 142.....چاپلوسی
- 142.....وقار و متانت
- 142.....کبر و خودپسندی
- 145.....حالت طغیان زدگی در عده ای از جوانان
- 146.....پاسخ یک سوال
- 148.....نعمتهای آشکار و پنهان خداوند
- 150.....هدف نهایی
- 151.....قرآن و تسخیر فضا
- 154.....بیان مطلب
- 156.....نعمتهای ظاهری و باطنی چیست؟
- 159.....روح بت پرستی
- 159.....نظریه مادیها در پیدایش بت پرستی
- 160.....نظر خدا پرستان
- 162.....بتها معبود بودند نه خالق

- 163..... بت پرستی در شبه جزیره
- 165..... علم و قدرت بی پایان
- 167..... آیا موجودات جهان، کلام خداوند هستند؟
- 168..... جایی که کوه و گاه یکی است
- 170..... نمونه های بارزی از علم و قدرت خدا
- 170..... هدف این آیه ها چیست؟
- 171..... مظاهر قدرت و علم بی پایان
- 172..... تاثیر اختلاف شب و روز در حفظ حیات
- 173..... تسخیر خورشید و ماه
- 173..... ماه
- 174..... نکات:
- 176..... توحید استدلالی و فطری
- 177..... نشانه توحید در گردش کشتی روی دریاها
- 178..... باد مظهر لطف و خشم است
- 179..... توحید فطری
- 182..... آیا این علوم مخصوص خداست؟
- 182..... ترسیمی از اوضاع رستاخیز
- 183..... اساس سعادت و پایه اصلاحات
- 184..... علم بی کران خداوند
- 186..... نظریه ما در خصوص آیه
- 190..... پسر یا دختر بودن
- 192..... پی نوشت ها:
- 199..... فهرست مطالب